

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ يَّهْدِيَ لَنَا رَبُّنَا ۚ اِنَّ رَبَّنَا لَشَدِيْدُ الْحِسَابِ

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان بخار من نفوت و ارث هر دو جهان بهیث اقرار و موافق آن مولای البشر و جان
منطبع افغان خوان و خلدن سمو المکان با و که از دیر باز بعض احباب و دوستان این نامه نگار اقل من الصامت الهما
محمد یوسف علی ابوالاحسام سندیل اصل گوپاموی مولد گهنوی موطن مستعدی آن بودند که کتابی در علم
و الفاضل و مورث محتوی جمیع مسائل و تفصیل اختلافات جماعه اهل سنت و جماعت و شیعیه امامیه اثنا عشریه جمیع تالیفات
تا معین استخراج مسائل و تفصیل این احکام مشربین باشد که تنقیح خاطر و پریشانی باطن و طاهر از اجترار رسول این مجاز
باز میباشند تا آنکه احب الاما اصدق الاحباب جسد طاکات و حانی روح کمالات جسد انیمه تفحصین لم یزلی
حکیم غلام علی رقاہ اللہ علیہ بعالج مقصده نفی و طلبی علی ازین کار خود درم ندیدم شتبر انهم و نهند که شرح
وافی بیانی کافی بنظم الفرائض منظومه جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف اندک از حد بیان غنی
المروم مولوی جعفر علی ساکن کهنندی اغرقه الدنیا بحار الرحمة و لغفران شمل جمیع مسائل این علم و تفصیل شرح
اختلاف فقهین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون بنظم و نظم سرانجام علیه الرحمة را تا بحث رود که کثیر الا
کتاب است و دست بهم داده بود که دست برد و مکلان اجل نقد حیاتش بتبایج قارفت و نظم مذکور مطبوع طبع آن است
نواز بود و تقدیر او در پیش از حد گذرانیدند و بنظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند تا چاکریم خیر الناس نفع الناس است غایت
و قیاس و موانع و در صحت این فن و طبیعت بهمان سامعه خود و بصرفه کاغذ سپردم و بر اصل نظم و کلام این مقدمه و غایت
تکثیر اللفظ انداختم و مباحث از سر نو و آنرا بدینجانب فضائل ایاب و تحفه حضرت فاضل باب چشم چراغ و درون
سیادت دل و دماغ خاندان ریاست خاتر نکالات نبی نوع انسان حاضر مناقب خارج از حیطه شرح و بیان بنظم
مملکت حیدر آباد ناظم نظام سلطنت امین البلاد و متوراصف نشان وزیر اسطریشان محترم الملک شیخاع الدوله
میر تراب علی خا نصاحب بهادر سالار جنگ ایقاعا البریه با و آئینه ذاتی اعلی مدی الایام
والایالی گردانیدیم بهیث یک نگاهش بر آن عین قبول و نوبت بدیده مامون

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاکابرین صلی الله علیه و آله و اوصحابه اجمعین مایه است که تعلوا
 القرآن و علوا بالناس فانها نصف العلم کسب و این علم از واجبات و فرائض عیسیت که از ان مصرف
 ترک نیست و انست می شود و این را علم مواریت نیز گویند و مواریت جمع میراث است یعنی حق که منتقل شود و میراث
 بدگیری و فرائض جمع و فیض است و آن عبارت از خصله عیسیت که در کتاب و سنت برای و رتبه عین گشته
 و موضوع این علم نیز که عیسیت است بوجه صرف در مصارف و عنبر صحن از ان عصمت از خطا و غیرتیم تر که است
 فاما الشرح فی شرح الکتاب فالله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میگویم بنام خدا | که بود بی شریک بی همتا | انقش منظر از کون مکان | چهره پر دانه بگرد و جهان

نقش بند و چهره پر دانه یعنی نقاشی و مصور است و طراز بکسر طای جمله بمعنی نقش و نگار *

اوست سوختن و ماهی معدوم | عقل از فهم کنه و مرموم | آخر و ختم از اهل حسد و | خطی از فهم ذات او نبرد

اوست محی عیبت دوار شمع | غیر او نیست مالک عالم نعمت | صلواتی غرضی غرضی | بر بنی محمد مرسل *

اضافات بنی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل است و مثل اگر چه بطایفه صفت محمد است لکن در حقیقت صفت
 سائر کائنات و سرور دین * سرافق کسب آسمان و زمین * زنده بهضم زای مجسمه یعنی خلاصه و تشریفه اگر کسی
 بودن بمعنی طبع و منقاد او شدن است و شرف گوهر وجود با و * نقشش ایجا در انمود با و * با در هر دو جا

سبب است و نمود بمعنی ظهور است و خوشترین نامها بود ناش * واجب الاتصال احکاش *

رحمت حق که نیست پایش * باد و ارم برآل و یارانش مناجات * حقیق از جرم خود پشیمانم * آتش حسرت
 در باغم * آتش در جان کسی برون عبارت از بقیاری است ای حضرت اینکه چرا از گناه بجنب نترسم بقیارم
 شرمه لبس نهر مه دارم * نظر خود پیشیت پادارم * نظر بر پشت پاداشتن کنایه از شرمندگی است که شرمندگی
 خود بلند نمیکند و شرم و گریه در دل شبها * شرم و سیل اشک و یار بها * شرم و روز و شب و عا کردن * از جا
 خدا خدا کردن * و او درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت است ای منم مصاحب و ملازم که به و شرم ملازم
 سیل اشک و ملازم گفتار یارب و شرم ملازم و عا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خدا

کردن است و ای الهی بجال من نظری * و به باه و فغان من اثری * یعنی خدا یا بر حال من نظر رحمت فرمای
 و در آه و فغان من اثری بخش که فغان گناهان مرا سوخته بر باد و همه جز در تو مرا نپای نیست * جز بسوی تو هیچ گرا

نیست * بهر تنای لطف سرشاری * آمده برورت گنگاری * بهر شارا اینجا بمعنی بسیار است و یاد روی
 زنده است و یای گنگاری تنگبری است برای تنگیه ای خداوند کار ساز جهان * فی فیضیش ز لطف خویش را

بیان مصرف مال مشرک به هر که میرد یعنی مالش اگر حق غیر است نیست مال و اگر اول این حق ادا کن

بیان صفت مال مشرک

سنی معین ازیهام سسته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس است بکتاب و سنت و اجماع است
 ثابت شده باشد و نصیب و نفع بمعنی بی معنی اقربای پیری است و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی است
 که هر چه از اهل فرض باقی ماند بمرداش بوی برسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را برابر و علمای
 امامیه جمعی را از اسباب ارث شمرده اند بلکه نسب و قرابت را از وجبات ارث دانند و عصبه بی و
 ذو رحم هر دو را اهل قرابت و ذو رحم میگویند و نزدشان درین فرض سبب ارث دو گونه است یکی نسب و یکی
 و اهل اند اصول و فروع است فروع اصول از فروع فروع و دیگری سبب و آن دو قسم است نکاح و ولایه
 سببی بعد از ولایه که نام او یکشت مولی العتاقه ای خوشخو یعنی بعد عصبیات نسبی مرتبه عصبه سببی است و آن عتاقه
 از مولی العتاقه است که معقوب گشته تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت نقدان عصبه سببی و آن
 تر که معقوب بفتح پیش و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست و عصبیات ذکو
 پس از ان اهل بدو بدو و الفرض از نسب میدانند لفظ پس از ان در صرع اول یا متعلق بعصبیات ذکو باشد
 یا متعلق بر ذو رحم رحمه الله همین یک لفظ برای هر دو کافی شده میگوید که هر دو در صورت نبودن مولی العتاقه
 بعصبیات نسبه ذکو مولی العتاقه بدینند و عصبیات نسبه اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام
 مولی العتاقه را درین نصیبی نیست و مختار امامیه همین است لکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت
 انوثت آزاد کننده ولای او بر ادران و اجداد و اعماسش و اولاد آنها منتقل میشود و دیگران نمیرسد و اگر
 عصبیات ذکو مولی العتاقه هم معدوم باشد خلیس تر که میت را بر ذوی الفروض نسبیه است رد نماید
 و برای ذوی الفروض سبب یعنی زوج و زوج و بیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند
 یا ذو رحم مقدم اند بر مولی الموالاة و ذو رحم از ذوی الارحام خواهد بود و در زوج بصورت انعدام و در
 نسبیه متعلق علیه این قوم است و در زوج و زوجیه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد بر اوست و ذو رحم است بعد
 از ان مولی الموالاة نزد پدر و انا یعنی اگر کسی از عصبیات و اهل فایض سوا می اند از زوجین نباشد
 و ذو رحم دارند میشود و ذوی الارحام نزد علمای فایض کسانی هستند که بامیت قرابت دارند لکن عصبه اهل
 فرض نیستند و نزد امامیه ایشان را زمره اقربا بر ادران سببی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام
 الموالاة دارند است و عقد نکاح عبارت است از تنکح شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای من
 اگر خجاستی از من سحر بر زنده شغل خواهد آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیرد و آنکس گوید قبول کردم پس
 قبول کننده را اسمی الموالاة گویند و اگر پس قبول کننده هم مجهول النسب باشد و با گویند مشروط به این عقد
 نبوده و آنست از جانب متعلق متعلق میشود و هر یکی از موالای موالاة باشد و هر واحد آخر را وارث تواند

و نزد امام شافعی و لا اله الا الله را اعتباری نیست و مذاهب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است و علمای این
 این و لا اله الا الله برضمان جریره تعیین میکنند بعد از اینها مقله ایمان به بالنسب بر دیگر باین عنوان بود که بگری
 شوند زین اقرار به نسبش ثابت و مقرای یار به مرد بر قول خویش و بهم ظاهر نشد و او را کذب باقی
 یعنی بعد موی الموالات مقله بالنسب علی الغیر و ارث است ای شخصیکه اقرار کرده سنده برای کتب
 بر دیگری باین طریق که ازین اقرارش نسب مقله بآن غیر ثابت نشود و مقر یعنی قرار کننده باین اقرار خود
 به دو مکتبی او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را کذب نمیدانند و پوشیده نماند که مقله بشبه مشروط است اول
 اینکه اقرارش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول نسب را کسی بگوید که این برادر من است یا عم من است
 پس اقرارش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش با اقرارش ثابت
 خواهد شد و داخل در ثبوت نسب خواهد گردید و هم آنکه این اقرارش نسب مقله بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرار
 اب و جد تصدیق وی ننماید و اگر از این نسبش ثابت نشود وی وارث بوارث شرعی نخواهد شد و سوم آنکه
 مقر اقرار خود بمیرد چه اگر از اقرار برگردد و وارثت نوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم آنست که اقرار
 نسبش بر دیگری که از اقرار بای نسبی متر باشد نماید لکن این شرط را ذکر کرده که متبادل در وجه وارثت
 مقله باین شرط تواند رسید و مقله باین شرایط از ان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتین بخود
 مستحق مال خود من گردانیده و نزد اشنا عشریه بعد و لا رضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب
 ارث و لا امامت است که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصطلح بشیعه خواهد شد
 و در صورت نبودن تنها زوجیه از مرده و ورثه بعد ادای حش باقی مال با امام زمان میرسد و بر تقدیر غیبت
 امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقر قسمت نمایند پس ادای حش است که آن
 به زیاد و شد از ثلث ایمان یعنی بعد از ان مال متروک مادای حش است که زیاد بر ثلث مال است بر او
 و انقض کتب امامیه مستنبط می شود که اجرامی و حش را بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام است و بعد ازین
 بنده بیت المال مال متروک ای خسته خصال بیت المال آنست که حکام عادل جایی مقر میکنند
 تا مال لا وارث له را انجا و غیره نهند و رفع حاجت حاجان از ان نمایند و نزد امامی چون خاندان مراتب ارث و لا
 الامانه است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی نیست و در میان ورثه نسبیه که اهل
 من حص و عصبه و ذورسم اند اهل من از سهم وارث دان به عصبه
 ذورسم بود پس از ان به یعنی وارثان ثابت نسبیه سهم اند از ان سهم کی اهل من
 دوم عصبات سوم ذورسم اند حالا تصرف این هر سه قسم میکنند و میگویند

در بیان و در ثبوتی که مال متروک در حش است

اهل فرض آنکه در شرع متین به سهم خاص از برای اوتعیین یعنی اهل فرض کسی است که در شرع متین از
 کتاب و سنت و اجماع است سهمی خاص از سهام شده که نصف و ربع و ثلث و سدس باشد از
 برای اوتعیین یافته و نزد امامیه و رای این سهام سته سدس الثلث و ثلث الثلث هم از فرض است
 کل بقصدان اهل فسخ من رسان به عصبه را و اگر نه باقی شان به یعنی عصبه نیست که در صورت فقدان اهل فرض
 کل ترک و با وجود آنها بقیه اش با و برسد و این مصطلح اهل سنت است نه از باب تشبیح که عصبه را نزد آنها
 و غلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصبه بگیرند غیر از این هر دو از قرابتیان نه ای خردمند و در علم
 یعنی اهل قرابت که سوای اهل فسخ و عصبه اند آنها را در علم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیه
 داخل اقربای نسبی کرده اند و اطلاع و در علم نزد ایشان سوای اصحاب فسخ بر همه اقربای نسبی است
 تعدا و اهل فرض اهل فسخ من ای یکانه دوران به منحصر در و آرد و کس دان به اب و ج و ربع و اخ
 لام مادر و جده و زوج و بنت و بنت پسر و اخت عینی و مادری پدری همه از اهل فسخ بر شمری به یعنی اهل
 فسخ که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از و از و کس این نیستند چنانچه مردان که پدر و جد و شوهر
 و برادر اخبانی است و حشمت از زنان که مادر و جده و زوج و دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علانیه و خوا
 اختافیه است و نزد امامیه اهل فسخ فزوده نفراند که برای سهولت حفظ چنین در ملک نظم کشیده است
 در غرض امامیه به فزوده ذوی نسبه و من نامیه به اب و ام و بنت و علقه و خواهر به اخ و جده از سوای مادر
 زوج و زن هم و عمه و خیا و بریک از خال و خاله و اصف و بدین تفصیل هشت از رجال و اول اب که از طبقه
 اولی و فسخش با ولد میت سدس است ثانی جد مادری که در طبقه شش با برادر و جد پدری سیت ثلث باشد ثالث
 اخ اخبانی که خط یکی سدس و خط از یک ثلث بود و این دو از طبقه نایبند با هم خانی با هم علای سهم یکی سدس سهم
 زاید از یک ثلث است خامس خال عینی سادس خال علای که حصه هر یکی از این دو اگر با هم شد یک ثلث
 ست سابع خال اخبانی که نسبش تنها با هم یک ثلث و با خال علای بنال و حدت سدس ثلث و بصورت زیادت
 ثلث الثلث تعیین یافته و این چهار از طبقه ثانی اند ثامن زوج که با سه طبقه سیم است با ولد میت نصیبش ربع و بدین
 ولد نصف است و یازده از نسبه ام که با ولد میت حقی سدس است بدو نش ثلث دوم بنت که بدون این اگر و احدا
 مستحق نصف است و اگر زایده بود و ثلث ثانی این دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علانیه که هر یکی آنها
 اگر و احده بدون جد پدری و اخ و عینی یا علای باشد تخفان نصف و اگر زایده بدون آنها بود و استحقاق ثلثین دارد
 پنجم اخت اخبانی که و احده را سدس زایده را ثلث می رسد ششم جد مادری که با اخ و جده پدری ثلث بر این قرار
 یافته و این چهار از طبقه ثانی اند هفتم عمه و خیا که با هم و عمه غیر اخبانی در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

تعدا اهل فرض

ثلث حق و سبت بیستم خاله عینیّه هم خاله علّاتیّه که هر یکی اینها را با اعم ثلث فرض میسزد و هم خاله اخائیّه که با اعم بر
وی تنها یک ثلث و با خال و خاله غیر اخائیّه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث ثلث سبعت
گردیده و این هر چهار از طبقه ثالثه اند یا از هم زوج که با هر طبقه وارثه است با ولد سبت شش و بدو نیش ربع
فرضه اوست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس در ایشان حدین پدری و
الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القربانند سهام
اب و فرض خالص سدس می پدید آید یا این ابن اوست اگر چه متصرف اخیر خالی از اوقم نیست پس تغییر
درین شرحین مناسب است فرض خالص سدس سدس بدو دست با این ابن ابن اگر چه یعنی پدر است حال
ست اول فرض محض که سدس است بوی میرسد سوای آن چه دیگر یا و غیره بدین صورت که پدر یا پسر
پسر و او ان بخل باشد و ثوابا پسر را فرض محض با مطلق اولاد میت است ذکور یا شذائات عالی بوند یا سافل
و هم حصه محضه که بگوید غیر تعصیب حق دیگر نیست و ولد این هم ولد گرفت یعنی در صورتیکه اولاد میت
نباشد پدر حصه شود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا بگیرد و نوزادانشا عتبه و در صورت سدس نفرین
باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوب هر دو فرض و تعصیب حق او هر دو است و بنت یا بنت ابن
اگر با اوست یعنی اگر با پدر است دختر یا دختر سببیت باشد و در صورت فرض و عصوب بنت هر دو پدر است
سدس با دختر نصیبیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوب و نوزاد علمای امامیه و در صورت سوم
تکرار ابراب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت
النبت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد و سهام چون پدر و ان نصیب صحیح و یکسان
جاست فرق صحیح بعد ازین فرقی راست شرح و بیان حاجب او مگر پدر و ان که اگر بنت بخل
اب پیوست صحیح است و نه فاسد است یعنی حصه بد مثل حصه پدر است زیادت یکبار است
پس جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با و باشد سدس نصیبیت خالصه خواهد یافت
و هم اگر اولاد میت نباشد حصه خواهد کرد و بد سوم یا بنت یا بنت الابن فرض و عصوب است هر دو حق
او باشد لکن درینجا فرقی ظاهر است بعد ازین شرح و بیان خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت است
و جد صحیح آنست که در تقشیر سبوی میت پدر میت دخل داشته باشد مثل اب الالب و اب اب
الاب و هر یک که بدخل ام میت بوند و آن جد فاسد است پنجاهم اب الام داب ام الام و اب ام الام
و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که در شرح بر مابعد محول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر جد
مادر خود است و جد حاجب او نیست با اتفاق فقیهین و قوی آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر

در
مادر

در
مادر

ثلث مابقی از نصب احد از زوجین است اگر بایر و احد از زوجین باشند و نزد امامیه ثلث کل ترک است بهر حال
 و اگر اینجا جدی جای پدر باشند نزد حنفیه با ثلث کل مال خواهد رسید خلافاً لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد و
 محبوب الارث بوجه مادر است سوئی آنکه در سهام اخت عینی نیست که پدر سقط اعیان با لاجماع و بسقط انکسیت
 باتفاق و یقین مکرز و امام ابو حنیفه چهارمی آنکه در احوال اخت علقی بیان کرده بنوالعلات با وجود پدر قط
 میشوند با لاجماع و بسقط احوالی شوند باتفاق و یقین مکرز و امام ابی حنیفه چندی آنکه پدر معق را با لیس سترس
 و لا میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و تفسیر نزد امامیه و لا میرسد و لا میرسد
 و پدر و جد را با وجود پدر حنفی از و لا نیست و این سئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده نیست
 نخواهد بود و نزد امامیه در توریث احد از متخیر فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگر چه در سهام آنها تفاوتی
 هست پس حق جد و جده پدری و ثلث است لکن ضعف الانشی و حق جد و جده مادری حصه مادر است
 که یک ثلث باشد بالسویه میان زن و مرد و صورت تنهایی همه مال یکی میرسد و ابوبین و اولاد و دست است
 اجداد و جدات اند و با برادران و خواهران وراثت می یابند پس سهام برادران عینی و علقی با جد پدر
 و حصص خواهران کذا می باشد با جدات پدری سماء و بیست و پنجین برادران و خواهران اخیانی با جد پدر
 مادری و یک سلسله اند و زوج و زوجه با آنها نصیب اعلی خود میگردد و جد و جدات و خوا
 و اخوات از طبقه ثانیه و اثنا شصت که با وجود طبقه اولی یعنی ابوبین و اولاد حنفی ارث نمی برند و با وجود این طبقه
 اهل طبقه ثانیه که اعمام و علات و احوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه
 نسل یا نسل این اگر با و است بده ربع ورنه نصف حصه شصت است و با و است شصت و زن بر سر
 کن عین نصف منقسم بر نان یعنی شوهر را و و حال است یکی آنکه با شوهر اولاد نیست یا اولاد بسیار است
 یافته شود و در صورت حصه شوهر ربع است و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه شصت است و حصه زوج و جد
 و صورت نصف حصه زوج است یا وجود اولاد یا لا این شصت است که نصف ربع باشد و بصورت ففت دان اینها
 ربع است که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تقیص حصه زن و شوهر تخصیص با اولاد لابن نیست بلکه اولاد
 اولاد کافیت پس با وجود ابن البنت نوالیشا اونی ربع یا زوج خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه
 اعلی و اگر زوجات متعدد باشند همگی شصت را که ربع شصت است بر همه آنها بالسویه تقسیم با لاتفاق بر اهل
 السنه و شیعه و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه است و زوجه مستحقه نیست و نزد اهل سنت کسی
 مکرز و عین از اهل ربه است چنانچه گذشت و اختلافی در ثلث است که زوجه ارث نمین عمارت فرزند بخت و عین اینها
 عین آلات نمی شود لکن از قیمت انبیه و آلات مثل چوب و شصت و غیره برده می برد عند الامامیه خلافاً

سما و بیست و پنجین

یا الویه با وجود ام محبوب می شود یعنی مادر حاجب جدات ششم است و در مذیب اما سیه اثنا عشریه جدہ انزل
 فرض نیست و در ششم است و ابوبین و اولاد حاجب او هستند و هم جدہ ماوری بصورت جماع او با جدایا
 پدری یک است تنها باشد یا با جدایا و و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک است و ششم
 بالسویه بین الذکور و الاناث است و جدہ پدری با جدایا جدہ مادر می شوق و ثلث است تنها باشد یا با جدایا
 و واحد بود یا متعدد و احوال و درین ثلثین با وی شریک و دارند و این ثلثین بصورت اختلاف ذکور و اناث
 الذکر نصف الانثی متقسم خواهد شد گفت ابو یوسف این سدر یکسان است و تقسیم بر بابدان و اگر قسمت
 محمدیچانان و برجات این سدر بر بابدان و اگر سدر و خفیه بصورت تعدد جدات و تقسیم سدر میان آنهاست
 است قول امام ابو یوسف رحمه الله است که این سدر را بالسویه بر بابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند
 و اگر سه باشند آنکها و اگر چهار باشند از باقیمت کنند و همین قول راجع است و امام محمد این سدر برجات
 قرابت جدات تقسیم می نماید بر بابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جدہ بدو وجه قرابت دارد و جدہ دیگر یک جهت
 قریب باشد ذات القربا بین دو ثلث از آن سدر خواهد یافت و ذات قرابت واحد یک ثلث از آن سدر
 و همین است مذیب شیعه و همچنین چنانست که مثلاً شخصی با دوازده عینه خود ترویج کند و از وی پسری بوجود آید
 پس مادر جد پدری این مولود جدہ ذات القربا بین است که مادر جدہ مادر وی او هم همانست و مادر جدہ پدری
 ذات شترانه واحد است بدین صورت

ام	ام	ام	ام
ام	اب	ام	ام
الام	الاب		
<p>سبب یک جد است اگر پدری راست حاجب او پدری دیگر که سبب جدہ گردیدن اگر جد و ق شده یعنی در انساب وی بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جدی چنین جدہ پدری را جد حاجب است چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری است و از اینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست باز قریبی به طریق که هست که از هر حسب بعد می است یعنی بعد ازین باید دانست که جدہ قریب نیست از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محبوب کردن جدہ که بعد تر باشد که رسته است امی جدہ قریبی حاجب جد بعدی است و بعد قریب هم حاجب جد بعدی است با اتفاق و تفریق و جد فاسد نسبتش داخل نکند و ان صحیح است عاقل و سوی من مات فاسد پیوست و یا رزان اب که بین الامین است و این تعریف جدہ صحیح و فاسد است</p>			

اما جده صحیح نیست که نسبت او بسوی میت جده فاسد و اعلیٰ نشود و جده فاسده آنکه چون بسوی مستقیم نسبت یکسان
یا زاید از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود صحیح باشد
پس در بطن دوم ام اب و ام الام هر دو جده صحیح اند و در بطن سوم چهار جدات ام اب اب اب و ام ام اب
هر دو صحیح پدری و ام ام الام صحیح مادری و ام اب اب الام فاسده مادری که در وی اب میان دو ام واقع
شده و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب اب اب و ام ام اب اب و ام ام اب اب هر سه جدات
صحیح پدری اند و ام اب ام اب بطلوله اب میان دو ام فاسده پدریست و ام اب اب الام و ام ام
اب الام و ام اب ام الام هر سه جده فاسده مادری اند و یک ام ام ام الام صحیح مادری است و در بطن پنجم
اعداد جدات بشماره میرسد پنج از ان صحیح و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج وقت
نظر نیست لکن در مراتب فوقانی پس قاعده دریافت اعداد جدات و اقایا صحیحات از فاسدات است که
از شمار مراتب بطن دو گمید و هر چه باقی ماند این دو را بر جده شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات
در ان بطن خواهد بود و آن شماره مراتب بطن اعداد جدات صحیح است و باقی لا محاله فاسد و باشند مثلاً از بطن ششم
و گرفته بشماره چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شدند شش از ان بشمار مراتب بطن صحیح اند و نسبت و
شش فاسده و علمای امامیه را احتیاج اقایا صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت
جدات مانع ارث نمی شود و سهام نبات هر یک بنت نصف و پسر یک ثلث و ثلث میرسد بی تاخیر
عصبات اند با پسر بی شک به نصف خط پسر بر پسر یک یعنی نبات صلیبیه اصل است اول در صلیبیه است پس
اگر یک دختر باشد سهم نصف معین شده و دوم به ان صورت اگر دختران فوق الواحد باشند حصه اند و ثلث است سوم
عصوبت که با پسر است عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیب می برد با اتفاق بین الفرقتین سهام
نبات الا بن معین است فرض بنت پسر نیست یعنی نصیب میت اگر یعنی دختر پسرش حال است
پس اگر دختر صلیبیه با او باشد مثل دختر صلیبیه در فرض دو حال است که نصف واحد را و دو ثلث و
الواحد را و از بنت پسر دختر پسر صلیبیه حصه همان نیست بلکه عام از نیکه دختر پسر صلیبیه باشد یا فرزند از ان بنت
ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکنیم و بود یک نصیب یا پسر
آنکه علیاست ای ستوده میرسد جز در نیست فرض بنت پسر و رد و باشند شش شصت یعنی حالت
سوم نیست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلیبیه باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در جرات
الابن علیاست مثلاً یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است در صورت سهم مفروض بنت الابن
مذکور زاید بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلیبیه داده خواهد بنت الابن واحد علیا بر گاه نصف در سهم خود گرفت

سهام نبات
سهام نبات لابن

پنج خطی نمی رسد زیرا یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت الابن است و دختری و اگر از هر سه فریق باوی محاذی و مساوی الرتبه نیست نصف تر که خواهد گرفت و وسطی را از آخرین فریق اول با دختری که موازی و محاذی اوست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی ماندنش که سطحی از فریق اول و وسطی و سطحی از فریق ثانی و هر سه از فریق ثالث باشند حصه باینها از ترکه میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه را باینها تقسیم و ذوات الفروض مذکور را خواهند کرد و در غلایست نیز باینها به حصه بنین همه کنه آنرا که کو خدا دوست یا بالاله صاحب سهم نیست و اصل نصف سهم غلام او گیرد و بهرست ساقط سوا می اوبی که یعنی اگر باین بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز برگی ازین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را حصه میکند که پس مذکور در وجه باوی محاذی باشد و نیز آن نیست را حصه میکند که در وجه ازین پس علیا و بالاله بیشتر یک علیا از ذوات الفرض نباشد پس علیای ذوات الفرض را حصه نخواهد کرد بلکه آنها را وضعیت خود خواهند ماند و دختری که بوجد این سهم حصه شده است بقدر نصف حصه پس مذکور بگیرد و و باقی که سوا می اند یعنی آنها که در وجه سهم سطحی از پس مذکور باشند ساقط می شوند و صورت مسئله نیست

الفریق الاول	الفریق الثاني	الفریق الثالث
بنت علیا بنت الابن بنت ابن بنت ابن بنت ابن	الابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن بنت ابن بنت ابن	الابن ابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن بنت ابن

بر تقدیر غلام در نیسورت این سکه پنج نوع تنوع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این سه و ترکه را بصورت اثلثا با هم خواهند گرفت و ثانیاً باقیه محروم خواهند ماند و سکه خوانی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پس از ارباعاً خواهد رسید و سه باقیه محجوب خواهند ماند سوا یک سکه و اگر وجه سطحی فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و سطحی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سطحی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و این غلام آنها را تقسام خواهد یافت و ثلث باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه بجهت سطحی فریق ثانی باشد پس نسبت بعلیای اول و سطحی اول و علیای ثانی می رسد و باقی ما بین این حصه سطحی اول و وسطی و سطحی ثانی و سطحی ثالث و سطحی ثالث است و سکه خوانی ثالث می رسد و باقی سکه غلام در برابر سطحی ثالث باشد پس نصف و سکه

بندگورات رشد و بقیه میان غلام و نبات سندها ثمانا تقسیم گردد و در هر یک سهم جمیع صورت مذکوره لکن ضعف الانشای مطبوع
 باید داشت و زودا ماسیه درین مسئله در صورت اول همان حکم است که زودا اهل سنت است و در صورت باقیه وجود
 عدم غلام مساوی است همه ترک بغلیای فریق اول به نبات پدرش خواهد رسید و دیگران را نصیبی از ترک نخواهد بود
 سهام اخوانیه به هر یک کس زودا سر اعیان به نصف بخش و کثیر را نشان به معنی اخوات اعیانیه را
 پنج حال است اول اگر تنها یک است نصف با و باید داد و دوم اگر فوق الواحد باشد و ثلث به بنده بالانفا
 بین الفریقین و لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که معنی سهم حصه باشد حالت سوم
 عصبه بان خود گردد و ده بهر اخت نصف است بی که به معنی خواهر اعیانیه برابر یک مثل خودش یعنی اعیان
 باشد عصبه خواهد گردید پس ترک میان رخ و اخت لکن خط الانشای خود بود بالاتفاق حالت چهارم به نبات و نبات
 ابن سان به پنج باقی است حصه ایشان به معنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه
 پس اول حصه نبات صلبیه و نبات الابن از ترک رسانیده باقی را در حصه خواهران بدینند و بنده
 اما ماسیه با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد اولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترک نیست حالت پنجم
 مانع ارث نشان چهار شتم و اب و جد نیز این و این لیس و یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران اعیانیه را
 از ارث مانع میشود لکن در مانعیت جدا اختلاف است امام ابو حنیفه او را مانع میدانند و همین قول مختار
 حنفیه است و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذنب امامیه جد و جد و کونیاء عصبه خواهر
 اعیانیه اند و نیز ذاین فرقه در مانعیت تخصیص بابن الابن نیست بلکه اولاد اولاد مانع و حاجب اخوات است
 سهام اخوات علامیه نیست از خواهری زاعیانی به پدری اخت مثل او دانی به نصف یک را
 کثیر را نشان به ای برادر ز راه ذمن رسان به یعنی هر گاه که خواهری اعیانیه باشد اخت لاب را که خواهر
 علانیه باشد مثل و قائم مقام آن دانند و این خواهران علانیه را هفت حالت اول اگر واحد باشد نصف
 دوم اگر زاید از یک باشد و ثلث بهر ضمیمت رسانند بالاتفاق بین الفریقین به اخت یعنی اگر یک است
 دومی به پدری را سدس همین است بهی و و رفیک زاید اند پس پدر به میشود و از نصیب ارث بری
 و حالت سوم نیست که اگر با اخوات علانیه یک اخت اعیانیه باشد علانیه را سدس خواهند داد و اگر
 تکمیل نشان حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زاید بر یکی باشد اخوات پدری از ارث محروم
 می مانند و زودا ماسیه خواهر اعیانیه واحد باشد یا زاید مستقطعلانیه است مگر آنکه او محض باشد به معنی نصف
 سهم خوبی که به حالت پنجم اگر برادر علانی سهم با خواهران علانیه با وجود اهل اعیانیه یافته شود خواهران علانیه محض
 و باقی ترک میان او و خواهر پدری لکن ضعف الانشای تقسیم پذیرد و زودا ماسیه به صورت سهم به خواهرات چندی

خواهرات عصبه

خواهرات علانیه

نمیرسد و حالت ششم آنکه بانبات و نبات ابن سان * از عصب و بنبات ایشان * اگر بجای مصحح نانی چنین
میگفت بهتر بود و معانی حصص و نبات نشان * یعنی نسبت که اگر نبات صلیبیه یا دختران سپهری با خود
علاقه یافته شوند و اهران علاقته را عصب بگیرد و اندوهر چه از حصص نبات مذکوره باقی ماند بوجه عصبیت
بخواهران رسانند و عند الامامیه و لاد میت از ذکر و اناث هر که بود و گویند باشد حاجب آنهاست و
در ششم حالت حرمان آنهاست باین طریق همه علاقته و بنوات اعیان * از اب و جد و ابر و بنش دان *
ساقط از نسبت و هم بنوات العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران و خواهران علاقته و اعیانیه
بوجود چهار شخص از و برادر است ساقط باید دانست یکی جدیدیت نزد امام پیغمبر و هم بنوات اخلاف الصالحیه
والامامیه و دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
اولاد است که اگر برادر او نیز برای بنوات العلات مستقطب پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بنده است امامیه
در اسقاط بنوات العلات پس اخ عینی نیست بلکه بنوات اعیان عموم است و بنوات العلات اندو برای بنوات العلات
ششم هم هست که بیانش میکند اخ عینی به نسبت و نسبت پسر عصبیت است ای برادر اگر پدر علاقته ای
حاجب سادس است بهر شان یعنی هرگاه خواهر اعیانی یا دختر صلیبیه یا دختر سپهری عصبیه شود بنوات العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را با الاستیجاب بعهده بنوات
گرفت و نزد امامیه چون با وجود نسبت یا نسبت الابن اخ عینی خود من محبوب است دیگری چهره
بیان اخ عینی سادس اخ عینی است بیان * در میان سهام مادران * یعنی احوال اخ عینی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام شرح بوی که تعلق بحال او دارد بیان کردیم آنجا باید دید و بیان
عصبیات را اگر شرح طلبی * منشی هست یا هم سببی همچنین است شرح موجوده این
لکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب است که باندک تغییرین خوانند عصبیه را
شرح میطلب یعنی اگر شرح و بیان عصبیه میخواست بداند که عصبیه قسم است یکی عصبیه نسبی و دیگری عصبیه نسبتی
عصبیه قبل بیان اصحاب و ائمه گذشت منشی دان بنفقه بالغیه * بمعنی الغیر از من بی ضمیر *
ضمیر تفتیح ضا و محمه و سکون تخانیه یعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشوست معنی مشغولیت است که عصبیه
قسم است اول عصبیه آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل اثباتی نباشد و دوم عصبیه
و آن زنی است که عصبیه عصبه شود سوم عصبیه غیر آن زنی که بازنی دیگر عصبه شود و هر چه از فرض
و دیگر باند آن را بگیرد بیان عصبیه بنفقه منشی دان بنفقه بان * یا در چهار قسم بی تکرار * چیز است پس
اصل او میدان * جز از اب جز و جد و پس از آن * یعنی ششم اول که عصبیه نسبت است و چهار ششم

بنات اخنام

بنات عصبیه

بنات عصبیه

قسم اول جزءیت قسم ثانى اصولیت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جدیست اسما فی تفصیل
 اقسام اربعه میکند یعنی بخش اگرچه باشد میت اب و جدیم اگرچه بزرگست بخش لا بون اخ لا بون میت
 این بخش و لان اگرچه میت فوقه همچنین عم و ابن عم میدان میت که غیر مادی ایچان به کذا بر سر علی الترتیب
 که توداری عقل و فهم نصیب میسر نماید که قسم اول که جزءیت باشد میت است اگرچه فوقتر باشد یعنی ابن
 الابن و ابن ابن ابن و ابن اسفل و قسم دوم که اصل میت است اب و جد باشد هر چند که بالاتر و مثل اب بجد و جد
 و ان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعدا برادران علایق انداگرچه فوقتر باشد یعنی ابنا و
 چنانچه ابن لاخ و ابن ابن لاخ و ان مثل قسم چهارم که بجزر جد میسر شده عام و ابنا می نامند یعنی اول
 عام میت و ابنا آنها که فوقتر باشند و بعدا آنها عام اب میت و ابنا ایشان و پس از ان عام میت
 و ابنا آنها و در یکی از این اقسام اعیانی را تقدم است بر علایق و قوله میت که غیر مادی ایچان معین است
 که شرط عم آنکه غیر مادی باشد یعنی برادر اخایی پدر و جد بود و تقدیم عم باین شرط هر چند ضرورت نداشت که
 بنوا لاخیات از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شد و این تقدم و تاخیر ترتیبی که تقدم
 شود و ترتیب محسبات ملحوظ باید داشت که قول امام همچنین جمله اندر همین است و علی القتی صاحبین امام
 محرم الله بنوا لاخیان و العلایه را با صحیح و ارث می شمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انکارند و در باب
 هم همین است و اختلاف دیگر درین مقام نیست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پس از تساوی دارند
 که و صغر آنها را در از دیاد و انتفاص میراث و غلی نیست و احدى از آنها انتفاص و اختصاص بخیری از ترکة الله
 بر حصه و نداد و علمای شیعه بجهت قائل شده اند و آن بجهت های مکه و سکون بای موصوده و لغت بخشش بی
 و بی خبر است و در اصطلاح ایشان تخصیص بر آن کبر است بلباس آن میت و گستر و تشبیه و مصحف خاصه او
 اگر میت ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا را بدین
 بوی خواهد رسید و باید دانست که ازین اقسام اربعه محسبات اب و جد از زمره اهل فرایض اند که گاهی در
 خالصه دارند و زمانی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و ذین متجمعه چنانکه گشت میت است اوقب پس او
 و ترجیح بجهات قرابت است صحیح اقرب ذو قرابت ار باشد میکند و بقرابتش ردیف یعنی درین انواع
 اربعه هر که قریب تر میت است پس آن قریب تر باخذ میراث است پس عم میت مقدم است بر عم پدر
 و دی بر عم جد و همچنین بصورت اجتماع اخ علایق و ابن لاخ اعیانی اخ علایق بوجه اقریت و ارث و حاکم
 ابن لاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت است هر که اقرب ذو قرابت واحد باشد اقرب
 ذو القرابتین او را رد و محبوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علایق اول ثانی را مانع و حاجب باشد

همچنین در اجتماع این الاخ اعیانی و این الاخ علقاتی اعیانی مقدم است بر علقاتی اسحاقی تا لحم حمله الله برای
 توضیح قوت جهات قرابت بیان میکند پیری را تو هیچ چیز بدیده نیست یعنی اگر کمیت بهد اگر کمین می بودم
 بجای این شعر چنین میگفتم پیری شاکر کن لاشی بدیست عینی اگر محاذی می که توضیح او بیت و قوت قرابت
 از آن تنبا و نفهم می شد با جمله حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یا
 علقاتی را که فساوی الرتبه باشند چه چیز نباید داد که بهمین ندان یا بهمین اعیانی برای تمییز است زیرا که علقاتی
 قرابت واحد دارد و اعیانی ذوات قرابتین است و مذنب اما میهم بهمین است که ترجیح جهات قرابت و تکرار
 است مگر در یک سلسله خاص که اجتماع این عم اعیانی با عم علقاتی است پس این لحم اعیانی حاجب عم علقاتی است
 نزو شان بیان عصبه بالغیر و آن تو بالغیر چار زن کا نشان بد فوس دارند نصف یا ثلثان بدست و هم
 بنت این شمری بدخت عینی و بدیه پیری بد عصبه و آن بغیر یا هر یک بد باخ و نصف یا بد بدیشک بد
 یعنی عصبه بالغیر ای زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فرضاً اینان نصف و دو
 است و آن دختر و دختر سپهر و خواهر اعیانی و خواهر علقاتی است که هر یکی از اینها برادر خود یا که این ابن این برادر
 اعیانی و برادر علقاتی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ و حصه خودی بند بالاتفاق فرق بهمیز
 قدر است که اما می چنین ارث بارت باقرات تغییر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوه گویند و دیگر فرق آنست
 که دختران سپهری با این ابن که اسفل از آنها باشند نیز عصبه می شوند و مذنب اهل سنت چنانچه در سلسله نصیب
 و نزد اما میه اقرب سقط العبد خواهد بود و ملازم که او را نشد فرض نصیب بد باخ خود و نکست و نصیب بد عمه و بنت
 عم چنین میدان بدست اخ نیز بهمین عنوان بد و نصیب معنی ذات العصوه بهر چه حکم است شاید بعضی
 شمری و تخمینه تا لحم رحمه الله در فی از جزا بست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد برادرش نصیب بد یعنی
 برادرش را عصبه کردن اوئی رسد خلاصه اشعار آنست زنی که او را نصیب از فرض نیست و از ذوات الفرض
 نباشد برادر خود عصبه نگردد و برادرش هر چند عصبه باشد لکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زنان عمه و بنت
 عم و بنت اخ اند که در زمره ذوی الارحام اسلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن عم و ابن الاخ
 باشند خطی از میراث ندارند و نزد علمای اما میه اینها نیز از باب قرابت یعنی اقربیل عصبات بصطلاح
 اهل سنت اند که با برادران خود با نصف حصه برادران میگیرند بقاعده لکن خط الاثنتین بیان عصبه مع
 و آن مع بغیر بر زنی گویند بد عصبه با زن و کرا بد خواهر غیر مادی را اگر بد یار یا بنت و بنت این نظیر بد
 یعنی عصبه مع بغیر نیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد و نظیر آن خواهر غیر
 مادی است یعنی اخ اعیانی یا علقاتی که با بنت صلبی میت یا بنت ابن عصبه میشود و باقی نکره فرامیگیرد

بنان عصبه بالغیر

بنان عصبه بالغیر

و نزد امامیه اخت اعیانیه و علانیه را نسبت و اولاد این حاجب است که امر بحال فرق در عصبه الغیر و عصبه
بالغیر بیان میکند **انکه** بالغیر گشت غیر در آن عصبه نیست منفرد ایجاب در مع الغیر غیر ای یار عصبه
مدان زنهار به یقینی تفرقه درین برود و عصبه است که **انکه** عصبه بالغیر است غیر یک و او عصبه ساخته خودش
بحالت تنهائی نیز عصبه است و **انکه** عصبه بالغیر است غیر یک و او عصبه ساخته خودش بحالت انفراد عصبه است
بلکه این مع الغیر را بهیت آن غیر عصبه حاصل شود بیان عصبه سی یا قتم چون فراغ از نسبی به با تو اکنون
بیان کنم سببی به بنوعی که کسی کند آزاد به دوست مولای ای محبته نهاد نیست از اهل فرض و فو تعصب به
از نسب و از نشن بعید و قریب به دوست مولی العناقه و اثبات به شمعین کوست آخر عصبه است به میفرماید که چون
از بیان عصبه است نسبی فراغت یا قتم اکنون بیان عصبه است به یکیم به **انکه** اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العناقه آن عقیق خواهد بود پس اگر از اهل فرض و عصبه است نسبی عقیق مذکور قریب باشد یا بعید کسی بود
نیست بشریعت ثابت شده که همین معنی العناقه آخر عصبه است متون معنی ارث که معنی انداختن تعصب در اینجا معنی
ذوالصوت به است و شعر آخر خالی از حد ثبات نیست اگر چنین گویند و ارث او بود همان مولی به که ثبوت عصبه
او را به ظاهر الدلالة بر دعا و از حد ثبات پاک و صاف باشد **لکن** این خواجها بود تقدیم به یار بزدی رحم نیز فهمیم
بعد ازین اندازیمه اولی به عصبه است ذکر این مولی به یعنی این مولی العناقه را بر ذوی الارحام تقدیم است که
با وجود او ذوی الارحام چیزی نمیرسد بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العناقه عصبه است ذکر این در
میراث اولی از همه ذوی الارحام هستند و عصبه است اثبات چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اهل سنت تقیید
مولی العناقه بر ذوی الارحام است و این معهود من موافق ذوی الارحام دانسته و در حق هم شرطی
کرده اند که لوجه الله باشد لشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و مال یا بلا مال و بطریق کتابت
باشد یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتناق شیطانی و اعتناق مشروط بنفی و لا رانانی و لا شمره و در ذی
امامیه مولی العناقه از ذوی الارحام سوغریست که آنها داخل و ثلثی اند و عتیق شرط است که به تبرع باشد
نه عتیق واجب بوجه مذکور و همین و کفار و غیر آن عتیق قهری هم نباشد مثل العناقه بوجه زمین گیری و کوری
و شرای قریب و غیره و اینها را سائبه گویند یعنی غلامیکه با عناقش و لا رسد و نیز عتیق مشروط بعدم الولا باشد
مولی از همان عتیق یعنی همان است ثبات او برات نکرده باشد پس بدین شرط مذکور مولی العناقه و ارث عتیق
خود میشود اگر عتیق و ارث نسبی نداشته باشد و در صورت عدم عتیق و لا با و لا ذکور او نقل میشود و حاکم
قدان اینها به عصبه است نسبی به نعم میرسد و در زمان انعدام محققه و لا به عصبه است ذکر آن زن خواهد رسید با انقضای
بین آنها تقدیم محرم و در محرم شود و آزاد خود بخود و اگر ملک کسی افتاد و به بعضی است مگر و لای او به هر کسی رسد بوجه
شعاع معاد و چاره نامید این است به عصبه است بکون معاد طاعت اگر چه پیش ممکن است که در آن حلال باشد و این گویند و اختلاف کن با حیران به شماره ۱۲ معنی

در عصبه است نسبی به نعم میرسد و در زمان انعدام محققه و لا به عصبه است ذکر آن زن خواهد رسید با انقضای بین آنها تقدیم محرم و در محرم شود و آزاد خود بخود و اگر ملک کسی افتاد و به بعضی است مگر و لای او به هر کسی رسد بوجه شعاع معاد و چاره نامید این است به عصبه است بکون معاد طاعت اگر چه پیش ممکن است که در آن حلال باشد و این گویند و اختلاف کن با حیران به شماره ۱۲ معنی

احوال تاظم رحمه الله بیان میکند که غنق اضطراری هم موجب ولایت پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در
 وی و آید خود بخود بلا اعتنا قسش آزاد میشود و به آنکس خصوصیت ولای او میرسد و مولی العتاقه و میگوید و فودوم
 عبارت از صاحب قرابتی که بسبب رحم و ملائمتش شده باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی است که
 بصورت ذکوریت احدیها و الوثت اخی شریعاً کماح میباید نباشد و بقید ذی رحم محرم رضای خارج
 شدند که اگر مالک آنها شود منعقد نخواهند شد و مختاراً ما میباید انفاق محارم رضایعیه است باید دانست که
 اقربا سه قسم اند یکی قریبه و آن اصول اند هر چند بالاروند و فرو هر چند نرسد و نرسد هر کسی که مالک یکی این
 اقسام شود خواه اراده آزادای کند یا نکند آزاد خواهد شد با لاقان بین الفریقین دوم متوسطه که اقوة و اقوات
 و اولاد آنرا و اعمام و عمات و احوال و حالات اند هر کس که مالک آنها شود اینها نیز بلا قصد آزادند
 خلافاً للشافعی رحمه الله و نزد امامیه و شریعی رجال اقربای متوسطه را همین حکم است و در
 نسوان این حکم نیست که بشرای آنها سواى عمومین و دیگر بلا قصد آزاد نمی شود و عمومین
 مراد از اصول و نسوع است سوم عبیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد احوال و حالات است
 اینها به مجرد ملک بلا قصد آزاد نخواهند شد بخلاف میان فریقین باید دانست که نقطه
 در مصرع ثانیه بیت اول ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از امتزای محلوک باشد یا از
 غیر امتزای او و مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم او است
 افتد خود بخود بلا قصد عتق آزادی شود پس بجای مصرع ثانیه چنین بایستی
 گفت مصرع کر ملک تریب خود افتاد و هو لفظ شود آزاد و ضمناً مفید منتهی خود بخود است
 تصحیح بدان غرض است که اگر نازاد و عبدای و لبت به متولد به بنت حره شدند پس به نچاه زنان سالی و لبر
 بنودند و در پدر و اتفاق چنین مگر افتاد که یکی بهیت و دیگری سی و او پس زمال بهیسه و خنده
 و ثلث و ثلث و او و لبر آن دو دختر که بودای و انا پدرشان خرید آنها به ثلث باقیش راه و لا
 بعد ثلث ده و آنها را به بی هس بصاحب سی بصاحب بست را اگر و وی به صحت مسئله شود ظاهر
 از چهل پنج کر توی ما هر نه این مثالی است از مسئله مولی العتاقه تفصیلش نیست که اگر زنی حره رابعه بی
 در تلخ خود آورده و سه دختر از آن متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت
 بفتح مادری باشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و ضعیفی باشد بعنوان نچاه و دینار پدر خود را که
 عبدیت از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه ضعیفتر گشت دینار و کبری سی و دینار در دو
 قیمت داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روی فریضه به سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

اگر آن دو فقران که پدر خود را خریده اند اندوی و لا باید داد بعد از این یعنی ثلث باقی راجع به یک که دوسه خمس بصاحب
 و نیاز یعنی بنت کبری بدیند و صاحب بیست و نیاز یعنی صغری را دوجس باید داد و چون اصل مسئله از سه
 و دو ثلث بر دوس نبات ثلثه تقسیم نمی شود و نیز یک ثلث باقی بر سهام و لا کینج اند استقامت ندارد و سیاه
 هر دو تباین است پس این پنج را اگر تقسیم و در عدد دوس نبات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد این
 پانزده را در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل پنج حاصل شد پس مسئله این نبات ثلثه از چهل
 پنج تقسیم می یابد که تقسیم از آن تقسیم می شود به نبات ثلثه در فرضه و ثلث که سی باشد خواهد رسید از آن هر یک
 و فقره ده خواهد گرفت و از پانزده باقی نه کبری و شش صغری در وجه و لا خواهد رسید و نزد علمای امامیه
 در این مسئله و لا بشتریات نمیدانند که اتفاق بشرای محام مورث و لامیت بلکه ثلثین بفرضیه و یک ثلث بـ
 بر هر سه فقران تقسیم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک هر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل پنج در فقره
 اخیریست پس تبدیلش به چهل و پنج واجب است بیان حجب تقسیمی از حجب نقصان است
 قسم ثانیست حجب حرمانست بخ حجب نقصانست سهم کم گشتن بخ بود کسی حبیب من بخ حجب نفع حای محله و
 سکون بیم در نفع باز داشتن است و در مصلحت این علم باز داشتن وارثی است بوجود و ارثی دیگر از سهم خودش
 کلاً و بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم کردن سهم
 است بوجود شخصی دیگر از سهم اصل آن شخص بخ پدری اختتام بنت پسرخ حجب نقصان این همه
 روشن بخ در بیان سهام کردم من بخ یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری و حصه نشان نقصان
 حادث میشود پنج نفر از زوج و زوج و خواهر علای و مادر و بنت الابن که زوج از ربع ثمن و زوج از نصف
 ربع با وجود اولاد یا اولاد بی حجب نقصان محبوب میشود و اخت علای بوجود و واحد بنیه از نصف پسرخ
 محبوب میشود و مادر از ثلث پسرخ بوجود اولاد و زوج و فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکنند و
 الابن با وجود واحد صلبیه از نصف پسرخ محط میشود و نزد امامیه زوج و زوج و مادر محبوب حجب نقصان
 اند و خواهر علای و بنت الابن محبوب حجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام آنها
 بر روشی است که همین شده و احتمالی که در آن بین الفریقین واقع است مشرح گردیده حجب حرمان چه
 باشد ای فریق از هر ارثی نصیب شدن بخ پس تو میدانی نسبتش و فریق بخ هر یکی زان دو یکیم
 محقق بخ هر یک نیست حجب حرمان که دریافت گاری بسوی دیگر بخ از فریق که اول است شمر بخ این و آن
 زوج و امه زن و دختر بخ از این فریق بدان فریق دوم بخ کوست محبوب حجب حرمان هم بخ حالا بیان سهم
 ثانی حجب حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بلا خطه نسبت حجب

حرمان داران دو فریق اند تحقیق هر یکی بیان می‌کیم یکی ازان فریق نیست که گاهی محب حرمان محسوب نمی‌شود
 و فریق دیگر نیست که محب حرمان گاهی بوسی راه می‌یابد و فریق اول که محب حرمان گردانیدان نبیره شش نفر
 پسر و پدر و بنو برادر رجال و مادر و زوج و دختر از نسبا و آنچه سوای این شش نفر از فریق دوم دانند که گاهی
 وارث میشوند و در بعض احیان محب محب حرمان هم برادر اک محب حرمان گان و در فریق دوم بود ایمان و
 با تو گویم و اصل این محکم و آسانند بنو مسموم یعنی برای دریافت کیفیت و زمان محب حرمان که در فریق دوم واقع
 میشود و اصل و قاعده حکم میان می‌کیم که این قسم قسم غاصل اول انبیا غیر نسل امرا شود منسوب به کسی که
 میت ای محب و تا بود و واسطه ندارد کار هیچ ذی واسطه بارت اسی یابد و با هر کسی برای واسطه و توسل
 ست یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی بگریسو می‌ست بواسطه کسی منسوب شود و با وجود واسطه ذی واسطه از دست
 نرود و واسطه حاجب ذی واسطه میشود و وجه استناد اولاد امراست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب نیستند
 لکن با در حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار ما بعد گذاریم خواه یافت اصل
 ثانی همین که ای محب و بر بعد از قریب نزد محب و ضابطه دایره همان که در عصبیات بد پیش ازین بر تو کرده ام
 اثبات عصبیات را بسکون صادر و بنا بر خواند بکلیت صفت صادر بر وزن قطان لفتج صین ست بخلاف اثبات که بر وزن
 قطان بسکون صین چنین اختلاف درین بحر جاریست با جمله اصل ثانی نیست که بعد یک صنف از قریب
 صنف محب میشود همان ضابطه که در عصبیات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در نوشته دیگر هم
 باید داشت لکن در عصبیات اتحاد و سبب ضروری نیست و در اینجا اتحاد سبب ضروریست چنانچه حد
 با مادر که سبب است اینجا اصلیت است و نبات الابن با نبات صلیب که موجب ارث و رعیت است و ازین
 دو اصل اکتفا یک اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که
 واسطه یعنی پدرش باقی نیست حال آنکه بقاعده الاقرب محب الامجد وارث نمی‌شود و بنا بر اصل ثانی امرا
 با اب وارث نتوانند شد که اب قریب است و ام الام بعد با آنکه وارث میشود بسبب انضمام و آنکه که ام
 و در مدرب اما می‌میریم برای دریافت محب حرمان و در اصل توان یافت کی ترتیب طبقات که در نوشته
 کرده اند لابد طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی ابوبین و اولاد حاجب طبقه ثانیة اخوة و اخوات
 و اجداد و جدات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و احوال و خالات و اینها حاجب رباب و لا
 و همچنین در مراتب و لامولی القاقه حاجب مولی الموالات دوی مانع و لا و الامت است دوم همین اصل
 مذکور درین کتاب که اقرب حاجب بعد است در صنف پس ولد حاجب ولد الولد است و اخوة حاجب
 بنی الاخوة اند و بکنند ازین باب است قاعده با تو گویم بطور قائده است مدلی به دیگره که مستحق جمع

ای دلجو ارث مدلی است منعدم بیشک \times گوشتند وجوهرت هر دو یک مدلی اسم مفعول است از اولاد
 انتساب و توسل پس مدلی شخصی هست که بوسیله او انتساب حاصل شود و مدلی کسی است که نسبت به
 کسی مثلاً جد نسبت به میت مدلی است و اب که واسطه این اولاد است مدلی به باشد همچنین اهل بن مدلی و ابن که واسطه
 انتساب او نسبت شده مدلی به است ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور است اندرین باب یعنی در باب اولاد و نسبت
 قاعده هست که بطریق فائده از بیان یکیم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نسبت شود بجهت واحد مثل حصیت ارث مدلی
 معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگر چه وجوهرت هر دو یکی نباشد مثل پدر که باخوة مدلی
 به است و بجهت واحد که حصیت است تمام ترکه را گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده با آنکه جته ارث پدر دیگر است
 و جته ارث اخوة و دیگر همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب وجوهرت ابن بن ابی مدلی به یعنی ابی بن حاجب
 مدلی ای جد و ابی بن به است و در نه شدن مستحق کل پس اگر \times شد یک وجوهرت یک دیگر به نسبت مدلی از ارثان نهاده
 ورنه او را از اهل ارث شماره آید و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یک دیگر از مدلی به بود مدلی مستحق
 باشد مدلی از ارثان نخواهد بود مثلاً ام با عم الام که در نصیورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه بجهت واحد که حصیت
 باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام است که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود که مدلی به را گرفته
 است ورنه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد در نصیورت مدلی را از اهل ارث باید شمر و چنانکه ما
 و آخ و اخت مادی که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت
 و سبب ارث اخ و اخت است بیان قرون در محروم و محبوب بحجب حرمان \times آنکه از ارث خود
 شود محروم به تروابی شکست کامل معدوم نیست حاجب بهر دو موجب اصلاح دیگری را که می بدنبال مایه بچگونگی
 تفریق و هم قائل \times حاجب غیر نیست ای عاقل \times از این مسعود میکنند اظهار کوست حاجب بحجب نقصان یارید
 ای کسی که بسببی از سبب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود و در ماضیه بی شک مثل معدوم است که
 گاهی هیچ یکی از بحب نقصان و حرمان حاجب دیگری در ذنب مانعی شود چنانچه کافر و تفریق قائل مورث که خود
 محروم از میراث است لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفرقین اگر پدر قاتل سپهر باشد و مقتول عم یا اخ لا
 گذارفته است این پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترکه به جمیع خواهد رسید و از این مسعود چنین آورده اند که محروم تنها
 دیگری بحجب نقصان است نه بحجب حرمان و این شعرا سقاط الف اظهار که مفرقه قطعی است محل ایل است که ام کافر
 راجع و پدر شود و او یک نصف نزد ما این مثال محرومی است که کفر من باعث حرمان گردیده میگوید که مادر
 که کافر باشد و این مسعود راجع شود بهر را منبیه چو آنکه این هر چند بود چه کفر محروم از میراث است لکن حاجب زوج
 است از نصف راجع و نزد ما مفرقه خضیه و کذا عند الامامیه نصف بشنوهر خواهد رسید و وجود این کافر نقصانی بزوج نخواهد

بیان در محروم و محبوب بحجب حرمان

رسانید و این مثال ما خود از روایتی است که ننی مسلمه سپری کا فو زج باوین سلم گذشتند و گذشت حضرت علی
 و زید این ثابت رضی الله عنهما حکم نصف تر که برای زوج کنند چنانچه این مثالهای دیگر یک برای فک است
 پس خوشتر یعنی مثالهای دیگر را که قیق و قائل باشند بر همین قیاس کنند یک مثال که ذکر کنیم برای ذکی که فقیست
 و توضیح آنکه باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کا فو زج باوین گذشتند حصه وجه با وجود بنت ریح است
 نزد خفیه اما میوه ثمن نزد این مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کا فو زج داشت و بنت الاثر مسلمه گذشت
 قریه کا فو زج حاجب بعیده مسلمه خواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و باز بر ذنب ابن مسعود باید که بنت الاثر از
 بسدس محبوب و اگر محبوب حاجب حران است و حاجتش غیر او نمایان است و حاجب است او هر دو محبوب
 و نزاع نیست و روی که هست بالا جماع هر گاه که حال محروم و ثمن نشین گردید پس حال محبوب بشنود تا اینجا
 میان هر دو حاصل شود و هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردید از آن محبوب حاجب حران ساخته
 است این محبوب دیگر از او هر دو محبوب حران و نقصان حاجب است بالا جماع و نزاعی و خلافتی از این
 درین خصوص مروی نشد و همین مختار اما میوه است اسامی دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محبوب
 حران حاجب بحجب نقصان باشد اخت و اخ مطلقا بلا تقید بود یا دونیها اگر هم گردید و اب و ام
 پس زاب اگر چه شدند و هر دو محبوب لکن ای دل بند و بحجب نقصان بام رسد و پنجاه و یکجای ثلث سد اول
 یعنی خواهر و برادر است مطلقا که در آن قید صنی و علای و اخای فی طریقت است اگر دو نفر باشند یا زاید و با انها
 اگر مادر و پدر هم گردیدند و اجتماع انها با اوین صورت است پس از پدر بر چنان اقوة و اخوات محبوب شد
 اند لکن مادر را از انها بحجب نقصان عایدی شود که بجای ثلث او را سدس میرسد و زود اما میوه گرد و برادر یا چای
 خواهر یا یک برادر و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علامیه بودند حاجب و بحجب نقصان خواهند شد و زود نقصانی با او نخواهد
 رسید دوم مثال آنکه محبوب بحجب حران حاجب بحجب حران باشد و ام ام اگر باوین است ام اب و پدر
 اگر چه محبوب به ام زید و پدر شد ولی گشت از وزارت پدر و ام ام که شد او را بحجب حران زام اب پیدا یعنی که
 با ام ام ام اب و پدر هر دو باشند بر چند و نیصورت ام اب با وجود اب محبوبه الارث بحجب حران شد
 لکن از ان ام اب محبوبه ام ام الارث خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکور را از ام اب بحجب حران پیدا
 شده لکن اینجا تعلیل الشی نبسته لازم می آید اسامی فقی معنوی میان محروم و محبوب بیان میکند و میگوید معنی
 اصطلاحی محروم و با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محبوب بحجب حران او بدست فقی میان آن هر دو و
 ارث را گفته ام موافق چار و شد از نیایکی با و تا چار نیست محبوب است او ممنوع و گشت از علما و چنین
 مسجع نیست و ارث بهر محروم بدست در ذات خویش کامل و دم یعنی معنی اصطلاحی محروم با او

التم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محبوب بحسب حرمان نیست بل سیان هر دو فرتی است و آن نیست که آنچه
 موانع چهارگانه ثارث بیان کرده ام که رقی و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او یکی از این موانع از
 متلبس باشد پس او محبوب نیست بلکه منوع و محروم است همچنین از علل اسمع شده و محروم هیچ راه وارث نیست بلکه
 فی نفسه مثل معدوم است که وجودش محکم عدم دارد معنی کشت اندر و پدید آمدن مطلقاً شد زایل ارث جدایی یک
 معنی در محروم پدید آمدن که بعد از آن معنی از ازل ارث مطلقاً بعد اگر دید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بوجهی
 از انواع حب حاجب باشد تواند کرد و دید و معنی عبارت از مانع است اگر بجای معنی مانعی میفرمود قصر مسافت بیشتر
 متصور بود بخلاف کسی که او محبوب بود و کسی شدای محبوب \times مطلقاً غیر ازل ارث بدان \times بل بوجهی است و ارث
 او ایجاب \times و ارثش دان بحق محب دیگر \times غیر وارث بحق خویش شمرده یعنی محروم بخلاف کسی است که او بود
 محبوب شد پس محبوب را مطلقاً غیر ازل ارث نیاید و نیست بل او بوجهی وارث است آن وجهیست که در محب
 و گیران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محبوب بگیرد و اند و نظریات خودش غیر وارث باید بود
 بیان محتاج فروع شش بیان کشت حصه در قرآن نصف دان هم ربع ثمن پس از آن \times نوع اول کثیر
 و نوع دیگر به ثلثان و ثلث سدس شش دان سبی مخرج احاد و اما به مخرج نصف شش دان و اما به مقصود بیان اصولی
 چند است از علم حساب که تقسیم بر که احتیاج بدان بیشتر است پس میگویم که در قرآن کفیت شش فروع بیان کرده
 سه از آن یک نوع که نصف و ربع و ثلث و سدس است و سه از آن نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس است و درین فروع
 لطفی عجب است که بر نوعی ازین بر دو به تضعیف از مرتبه ادنی به مرتبه اعلی ترقی میکنند و بتضعیف از مرتبه اعلی
 با دنی مثل بنیادین را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به
 ربع شود و آن ثمن و ربعین قیاس مضاعف سدس ثلث است و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین است و شش
 سدس با جمله هر گاه یک یک متناسبت ازین فروع مستور مسائل یافته شود سبی یعنی همانم آنرا مخرج یک
 باید دانست مگر نصف که بهنامی ندارد و مخرجش دو است بلکه مخرج کسر عبارت از اقل عددی است که این
 کسر از آن عدد و اصحیح برآید و سبی اینجا عبارت از عددی است که سهمش از آن کسر گرفته اند مثل ربع و ربع ثمن
 و ثمانیه و ثلث و ثلث سدس و شش سدس و یک سدس و یک چهارم مخرج فروع کل پس است ترکیبی مخرج فروع
 فزادی بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر فزادی است از کسر دیگر
 گرفتن کافیت مخرج کل آن فزود را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی یا کثافتا مخرج کل
 الکسور باید کرد و چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن الکثافتا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین باشد
 بر مخرج سدس اختصار کنند مخرج نصف شش نه غیر از آن \times با کل و بعضی نوع ثانی دان \times شش ربع کثیر نوع

ثانی ضمیم و مخبرین دان و دوازده تنی کم مگر بنوع دوم شش پیوست بیست و چهار مخرج شش است * این بیان
مخارج صور اختلاف نوع اول با نوع ثانی است اگر نصف از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی مختلط شود
مخرج این کسور مختلط شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی ضم شود و دوازده
کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر شش از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی اختلاف یافت چنین
بیست و چهار خواهد بود و احتمال دینیا برای ضمیمه اختلافات نوع ثانی با نوع اول است نه آنجا که کمی نسیم

نصف		ربع		ششم	
مخرج	امشله	مخرج	امشله	مخرج	امشله
با ثلثان و ثلث و سدس	۶ زوج و دام و دو خواهر عینی و دو خواهر و نژاد اما عینی که محل جایز نیست و اینجا ام واجب اخوات است	۱۲ زوج و دام و هفت عینی و هفت اخیا فیتین و نژاد اما عینی ست کافر	۳۴ ممنوع بالاتفاق مگر زواج این سه بهره و نژاد کافر و زوج ام و اخوات عینی و اخوات اخیا فیتین		
با ثلثان و ثلث	۶ زوج و اخوات عینی و اخوات خلاف اما عینی که کافر با اخوات عینی ظاهر نیست	۱۲ زوج و اخوات عینی و اخوات ممنوع خدا اما عینی و نقصان عانی اخرات شاید	۳۴ ممنوع بالاتفاق مگر زواج این سه در بن کافر و زوج و اخوات عینی اخیا فیتین		
با ثلثان و سدس	۶ زوج و دام و اخوات عینی و نژاد اما عینی که ام واجب اخوات است	۱۲ زوج و دام و دو خواهر عینی و نژاد اما ممنوع که ام واجب اخوات است	۳۴ زوج و دام و هفت عینی بالاتفاق		
با ثلث و سدس	۶ زوج و اخوات اخیا فیتین و جد ممنوع بالاتفاق اما عینی که جد را از اهل مندر من ندارند	۱۲ زوج و جد و هفت عینی لام خلاف اما زوج و جد و هفت عینی	۳۴ ممنوع بالاتفاق مگر زواج این سه در بن کافر و اخوات اخیا فیتین زوج و دام		
با ثلثان	۶ زوج و اخوات عینی و نژاد اما ممنوع و نقصان با جمیع اخوات	۱۲ زوج و اخوات اخیا فیتین بالاتفاق	۳۴ زوج و نجات عینی بالاتفاق		
با ثلث	۶ زوج و اخوات اخیا فیتین بالاتفاق	۱۲ زوج و دام بالاتفاق	۳۴ ممنوع بالاتفاق مگر زواج این سه در زوج و بن کافر و اخوات اخیا فیتین		
با سدس	۶ مادر و یک خسته بالاتفاق	۱۲ زوج و دام بالاتفاق	۳۴ زوج و مادر و پدر و بن بالاتفاق		

و جدولی دیگر که شکل استخراج خارج کسویک یک نوع اول ثانوی علی سلیل لافرا و الا اختلاط باشند و چون طریقتی است

نصف					
نصف					
ربع					
ثلث					
ثلثان					
ثلث					
سدس					
ثلث					
ثلثان					
ربع					
نصف					
نصف					

طریقتی است که در این کتاب مذکور است و در این طریقتی است که در این کتاب مذکور است

طریقتی است که در این کتاب مذکور است و در این طریقتی است که در این کتاب مذکور است

بیان حول کنند مخرج از وفا بسهام و ساز از حول این حساب تمام بلعینی از این مخرج مفروض بعدوی تا وفا کند بفروص و عمل در لغت بمعنی جور و میلان از حق و نقصان و زیادت و غلبه است و در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرجی است که کافی بفروص محتمله باشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروص محتمله کند بر مخرج مذکور بعدوی زیادت کنند که بفروص مذکور وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسدی در فروص جمیع ورثه بر نسبت واحده باشد و علمای ماسیه ببول قائل نیستند و از آنجا میباشند و بصورت از دیاد و فروص محتمله و انتقاص مخرج نقص بر ما و را می پدید روز و چین عاید نمی نمایند نبات و احوال

را مورد ضرر میدارند و این مذمت ابن عباس است خریس و در مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابون و زوج و
 اخوات اعیانیه نقصان راجع بخوابیدن خواهد شد و در اول سنت در اولی از شش هفت عول که در مسئله است
 ست بشود و چهار که تمثیل شش است باختین و بند و در ثانی از شش به عول واقع شود و که سیمین است مائیت
 و سه که نصف است بزوجه و چهار که ثلثان است باخوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردد پس بدان
 ناظم علیه الرحمه میفرماید که اگر خرج فرضی به سهم کفایت نکند بلکه سهم فرضیه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این
 حساب را تمام باید ساخت و مراد از عول آنست که بقیاضی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمع است عول
 را تا که ازین افزایش مخرج بفروض مجتمع و فاکتور می شود و مخرجی که شد حاصل به از احتلاط و نوع که عامل به
 یعنی مخرجی که اختلاف هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عامل میشود و این شرط ظاهر الاله است که
 عول در همان مخرج وقع میشود و که از احتلاط هر دو نوع حاصل شده و در خارج فروض فردی فردی یا مختلط از
 نوع واحد عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه
 اخوات عینی و دو اخت اخیافیه و یک جد که مسئله از شش است با احتلاط تمثیل ثلث و سدس و عول به هفت
 پس تبدیل این یک شعبین دو فقره و نیست و فضهای مقدر توان به هفت اعداد و آن مختار آن چهار
 عامل نمیشود و زنهار سه از آن گاه عامل است ای یا به عرض آنست که فروض که در کتاب آمده جمله هفت
 مختار است سه از آن مخصوص نوع اول است که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت نوع ثانی و او که سه بود و
 یکی مشترک است و نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص مختلط النوعین است که دو از ده و سبب چهار
 بود چهار ازین مختار هفت گانه که دو سه و چهار و هشت است اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض
 متعلقه فودنی تواند بود و باقی سه که شش و دو از ده و سبب و چهار باشد که ای مختار بعول می شود که این مختار در
 بعض اوقات بفروض متعلقه خود با فائز میکند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی ازین مختار هفت گانه باشد
 عول شش نزد جمله اهل خرد متاخره هفت و طاق هر دو و یعنی شش عول میکند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق هفت
 طاق در دو حالت یکی بازو یا و سدس برداشته خود شش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و خنثیست
 همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه و هم بازو یا و نصفش بر و انهن تانه شود چون زوج و دو و خواهر
 و دو خواهر اخیافیه مثل زوج و اخت عینی و خنثی لام دام و هفت هم بدو صورت یکی زیادت یک ثلث تا
 بر مثل زوج و دو خواهر عینی و مادر مثل زوج و یک خواهر عینی و دو خواهر اخیافیه و دیگری زیادت دو ثلث
 تا ده گردد مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله سی است بشرطیکه که هفتی شش از تفصیل که بود
 سه طاق باشد و از ده را عول به تا به فده حفظ از این قول چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردد و دیگر

از مسئله ابون و زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابون و زوج و

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن در و طاق باشد و زائد بر هفده بود گاهی بر زیادت نصف سدس عول
 بسزیده می شود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و زمانی باز نماید در ربع خود به پانزده عول کند
 بحالت اجتماع زوجه و دوخت اعیانیه و دوخت اخیافیه بقدر جمیع زوجه و خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و مادر و اسیانای زیادت
 یک ربع و یک سدس هفده عائل شود و قنیکه زوجه و دوخت اعیانیه و دوخت اخیافیه و ام محتمل شود نیست شرح
 عول دوازده الحال اندکی ساعده را وقت سماع بیان عول سبت چهار باید بخوبی بیست و چهار عول و از یک
 بیست هفت فی دیگر بیشک یعنی سبت و چهار یک عول دارد که آن سبت و هفت سست نه عولی دیگر چنانچه
 در سنده منبریه که از حضرت علی رضی السلام الله علیه در کوفه بر منبر رسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دوخت و این
 چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البیة بعول سبت و چهار سبوی سبت و هفت ارشاد فرمود مسائل گفت که مگر منی زوج
 شن نبود فرمود که گشتن تسع گردید چنانست مذنب ~~اینکه اهل سنت گفتن~~ زن و این مسعود رضی الله عنه گاهی سبت و چنان
 زیادت یک شن و یک سدس سبی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اخیافیه و اخیافیه و اخیافیه و این فرمود
 الله تعالی سبت از ناظم که این اختلاف را ناظم فرمود بل نفی عول دیگر را بود که بقطبی شک گردانید با آنکه مذنب
 ابن مسعود را و محب ذکر کرده است و بنا بر این مذهب این عول هم لازم می آید لهذا فرق این شعور درین مقام
 اولی و انصب می نماید ابن مسعود عول سبت و چهار سبی و یک نیز کرده است شاید بیان نسبت اقل
 عدوی کره نسبت دیگر عین باشد مثلش بشیر و اقل عا و اکثر است ~~این~~ متداخل با صلا حش و آن
 و در گشت عا و آن هر دو عدوی نامشایی پس ای ~~تفاوت~~ متوافق بهم کسری ~~خو~~ مخرج کسره عا و ثالث و آن
 قول خیر مر اینین یاد است و فو کسری که مخبرش عا و غیر ازین بر سه شمر هر دو قنایین بهم بدان بکند
 از آنجا که تقسیم تر که دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از آن جمله علم نسب اربعه که میان
 دو عدد تقریر یافته ابراهیم مامست لهذا عاوت علمای این فن چنان جاری شده که قبل بیان تقسیم مسائل نسب
 اربعه را که می کنند و آن تامل و تداخل و توافق و تناسل هرگاه عددی اهدی دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد نسبت
 آن دیگر بیشتر باشد هر یکی را به نسبت دیگری متامل را باید شمر و این نسبت یعنی نسبت را که بیان هر دو است
 تامل نامند چنانچه دو و دو سه و سه و اگر یکی به نسبت دیگری صحت نباشد لابد احد با اقل و آنرا اکثر خواهد بود پس
 اگر اقل عددین عا و ای فا کنند اکثر است که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند
 از آنجا که محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عدد و اقل را داخل گویند مثل سه شوش و چهار و دوازده و اگر
 اقل عا و معنی اکثر باشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عا و هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث منفی هر دو باشد
 آن هر دو با هم متوافق خوانند نسبت افقائی ثانی هر دو را توافق موسوم است مثل چهار شوش که دو هر دو افقائی

نظایر این عا و

میکند و هشت هشت که چهار هر دو را عادت اینست توافق یکسری اگر سه رتبه خوانند مثل توافق با نصف
 یا توافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسرت است که عدد ثالث که عادت هر دو است مخرج همان کسر قرار
 داده شود مثلاً دو مخرج نصف است و چهار مخرج ربع و در توافق جزو توافق و وفق همان کسر را گویند که عدد عادت
 مخرج آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عادت هر دو نباشد آن هر دو عدد را با هم مقابله باید دانست و این
 نسبت را تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر اخم بعد قوله غیر ازین سه
 قسم او واقع است لکن تقدیم موضوع مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از تقیم نیست بآنکه
 تغییر مصحح چنین درست میشود ع جعفر این حرف لائق یا دست مذهب شیده و ناگزیر گاهی در تعریف تداخل چنین گویند
 که اگر بر اقل مثل یا اشالسین افزاید مثل اکثر کرد و چنانچه چهار را بر چهار یکبار افزاید هشت شود و اگر دو بار افزاید
 دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر اقل نسبت صحیحه تقسیم است و توافق را قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد ثالث
 که معنی هر دو باشد مغایر اقل العدودین بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند و دوم آنکه عدد ثالث
 عادت از مغایر و متحد اقل العدودین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را معنی هر دو فرض کنند و این
 را توافق بالمعنی الاخص گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل است از تداخل توافق حکمی تعبیر کنند و اینجا
 است که در اصول آیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در
 حالت قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عدد تامل محسوب کرده و تامل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله
 تصرف را جائز ندانسته حکم هر یک را بیان کرده و چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونی یا زائد یافته شوند
 اکثر اعداد عاده را در عدد و افتا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بیست که هم چهار عادت آنهاست و هم دو مکرر معتبر چهار است
 و چنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عادت آنها لکن شش را اعتبار است و شناخت تامل محتاج بتذکره
 تدبیر نیست لکن در صفت تداخل و توافق و تباین تامل می یابید پس اسهل طرق معرفتش آنست که عدد اقل را از
 اکثر بآرد اگر یک مرتبه یا بارت اقل معنی اکثر باشد میان هر دو تداخل است و اگر اقل اکثر را بآرد بلکه از اکثر عادت
 فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل است این کمتر را از اقل بآرد و همچنین با یکدیگر میکرد و باشند تا اینکه عمل منتهی شود
 پس اگر بدین طریق عملی دیگر ریافتا کند مابین آنها توافق باشد و آخرین عددی که معنی واقع شود همان مخرج وفق
 خواهد بود و باقی مانند توافق بالنصف است و اگر سه بالثلث و علی هذا القیاس تا عشره و در اعداد از آن بجزوی
 از یازده و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه چنانکه چون هشت و پنجاه و چهار برابرند شش باقی ماند بعد از آن چنان
 شش را از هشت برابرند و باقی ماند و هر گاه دوازده از شش طرح کنند با کلیه فاکر و پس همین دو مخرج نصف است
 که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر اشیای علی از اعداد العدودین یک باقی ماند در میان عدودین تباین باشد

جداست و اعام را نبات حاجب اند و مثال این اصل نزدشان نیست که چهار از و اج مستحق است ربع و شش اعام
مستحق باقی و نه احوال مستحق ثلث مسئله از و دوازده مستحق صحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رئوس از و اج اربعه و اعام سته توافق بالنصف ست بعرب و فنی احد چهار و آخر و دوازده شدند و از با اعداد
احوال سته توافق بالثلث ست بعرب ثلث احد چهار و آخر سی و شش حاصل شدند و از اصل مسئله ضرب کرد و این
حاصل ضرب صحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محبوب المیراث اند و اعام بقیه ترکه بصورت خوانند گرفتند
مسئله عالم چهار وجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از و دوازده و عمل پسزده و تقسیم از چهار صد و شصت و شصت
چون در اعداد و رؤس از و اج اربعه و اخوات سته توافق بالنصف ست بعرب نصف احد چهار و جمع آخر و دوازده حاصل
شد و آن بانه متوافق بالثلث و بعرب ثلث یکی در کل و دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل و پسزده
عمل چهار صد و شصت و شصت میشوند و در تباین زن جمع یک یکیم و در تغییر از شک یکیم و در کل سوم
ایمان یکیمین تا اخیر بعد از آن یکیم زن باصل و عمل ای یا نه حاصلش مقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از
اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد و رؤس متعدد و منکسره سهام تباین باشد جمله اعداد و رؤس احد الفرق را در کل
دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل یکیمین تا رؤس ختم شوند و این مجموع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عالم
باشد و در عمل آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را تقسیم سهام شود و تقسیم مسئله نمایند مثلاً دوزوجه و
شش جده و دوزوجه و بنت عم مسئله از بست و چهار و تقسیم از چهار و چهل بدین طریق زن که سه باشد حصه و شصت
و دس که چهار باشد سهم جدات سته و دوزوجه که شانزده بود نصیب نبات عشره است و یک باقی برای
اعام سبه و میان اعداد و سهام جدات و نبات و اعداد و رؤس آنها توافق بالنصف ست نصف رؤس جدات که
باشد و نصف رؤس نبات که پنج باشد که تقسیم پس و دوزوجه پنج و بنت که اعداد و نباته اند جمع شدند و بعرب
در و دیگر و حاصلش در ثلث و بعربش در رابع و دوزوجه حاصل شدند و بعرب آن در اصل سنا چهار و چهل
میشوند و این مثال با اصول امامیه درست نیست که جدات و اعام با نباتات نصیبی ندارند پس مثال باتفاق و تقسیم
انیت که دوزوجه و سه پسر احد از شصت و تقسیم از چهل و شصت بعرب و دوزوجه و حاصلش و شصت و مثال عالم
بفنت اخت اعیانیه پنج اخت اعیانیه و سه جده مسئله از شش ست و عمل بفنت و تقسیم از مقصود سی و پنج و بعرب
رؤس اخوات اعیانیه سبه و در اختیار فیصد حاصلش در جدات ثلثه و بعربش در سبه و عمل بدانکه درین اصول اربعه اصول
ثله اول را سهم می و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس مناصب ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثله
مقرر شده بر آن عمل نمایند بعد از آن در احوال ایچ ال کجه کنند چنانچه و ضمین اشکدا اشعاری بدان کرده است و توالیه غیر
از شک و شعر اول سی و تقسیم واقع شده اند اندک تغییر می در شعر و در است بدانست و در تباین بود و جمع یک

مسئله از و دوازده مستحق صحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رئوس از و اج اربعه و اعام سته توافق بالنصف ست بعرب و فنی احد چهار و آخر و دوازده شدند و از با اعداد
احوال سته توافق بالثلث ست بعرب ثلث احد چهار و آخر سی و شش حاصل شدند و از اصل مسئله ضرب کرد و این
حاصل ضرب صحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محبوب المیراث اند و اعام بقیه ترکه بصورت خوانند گرفتند
مسئله عالم چهار وجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از و دوازده و عمل پسزده و تقسیم از چهار صد و شصت و شصت
چون در اعداد و رؤس از و اج اربعه و اخوات سته توافق بالنصف ست بعرب نصف احد چهار و جمع آخر و دوازده حاصل
شد و آن بانه متوافق بالثلث و بعرب ثلث یکی در کل و دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل و پسزده
عمل چهار صد و شصت و شصت میشوند و در تباین زن جمع یک یکیم و در تغییر از شک یکیم و در کل سوم
ایمان یکیمین تا اخیر بعد از آن یکیم زن باصل و عمل ای یا نه حاصلش مقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از
اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد و رؤس متعدد و منکسره سهام تباین باشد جمله اعداد و رؤس احد الفرق را در کل
دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل یکیمین تا رؤس ختم شوند و این مجموع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عالم
باشد و در عمل آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را تقسیم سهام شود و تقسیم مسئله نمایند مثلاً دوزوجه و
شش جده و دوزوجه و بنت عم مسئله از بست و چهار و تقسیم از چهار و چهل بدین طریق زن که سه باشد حصه و شصت
و دس که چهار باشد سهم جدات سته و دوزوجه که شانزده بود نصیب نبات عشره است و یک باقی برای
اعام سبه و میان اعداد و سهام جدات و نبات و اعداد و رؤس آنها توافق بالنصف ست نصف رؤس جدات که
باشد و نصف رؤس نبات که پنج باشد که تقسیم پس و دوزوجه پنج و بنت که اعداد و نباته اند جمع شدند و بعرب
در و دیگر و حاصلش در ثلث و بعربش در رابع و دوزوجه حاصل شدند و بعرب آن در اصل سنا چهار و چهل
میشوند و این مثال با اصول امامیه درست نیست که جدات و اعام با نباتات نصیبی ندارند پس مثال باتفاق و تقسیم
انیت که دوزوجه و سه پسر احد از شصت و تقسیم از چهل و شصت بعرب و دوزوجه و حاصلش و شصت و مثال عالم
بفنت اخت اعیانیه پنج اخت اعیانیه و سه جده مسئله از شش ست و عمل بفنت و تقسیم از مقصود سی و پنج و بعرب
رؤس اخوات اعیانیه سبه و در اختیار فیصد حاصلش در جدات ثلثه و بعربش در سبه و عمل بدانکه درین اصول اربعه اصول
ثله اول را سهم می و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس مناصب ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثله
مقرر شده بر آن عمل نمایند بعد از آن در احوال ایچ ال کجه کنند چنانچه و ضمین اشکدا اشعاری بدان کرده است و توالیه غیر
از شک و شعر اول سی و تقسیم واقع شده اند اندک تغییر می در شعر و در است بدانست و در تباین بود و جمع یک

مجموع و گزین بیشک در بیان معرفت سهم هر فریق اگر تقسیم $\frac{1}{2}$ که تو خواهی که سازیش متعین $\frac{1}{2}$ حصه هر فریق
 از تقسیم $\frac{1}{2}$ سهم هر فریق از اصل و عول $\frac{1}{2}$ زن مضروب یا رسن بی عول $\frac{1}{2}$ حاصل فان بکفته جمهور $\frac{1}{2}$ سهم هر فریق
 مذکور بهرگاه حال تقسیم بشرح و بسط گذارش یافت اکنون قاعده دریافت سهم مستخرج از طوایف مختلفه سهام
 در روس در اوسل روس آنها مختلف است پس باید بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق را متعین فانی که از
 تقسیم چقدر بوی میرسد پس سهم هر فریق را که از اصل و عول و سلسله فانی بوی سید باشد و غیره بیکه برای تقسیم
 سلسله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصه همان فرقه که سهم اصل او
 کرده اند از سهم مذکور یعنی از تقسیم و اندک مثلاً زوج و سه اخوات اخیافیه و ثلث اخوات اعیانیه سلسله از شش و عول سه
 چون میان سهام اخوات اعیانیه و روس آنها توافق بالنصف است یعنی که سه باشد بگیرند و در صورت
 میان روس و ثلث است و در ضرب کنند و از بست و هفت تقسیم سلسله نمایند و اصل برای
 زوج سه سهم بود و بقیه شش در سلسله نه شدند و برای ثلث اخیافیه دو سهم بود و بقیه شش در سلسله نه شدند و برای سه اعیانیه
 چهار سهم بود و بقیه شش در سلسله دوازده شدند بدینکه هر یکی از این اشعار ثلث شش خالی از ثلث نیست و در شروع اول آوردن
 ششین ضمیمه مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بجاست اگر مصرع را بدین مصرع مبدل کنند
 ع کمر او هست تا شوقی از این سهم و نیز از سهم تکرار لفظ که تو خواهی درین مصرع و در مصرع آئیده بری شود و در
 شعر ثانی ذکر اصل و عول زاید است و ذکر مضروب مطلق بلا تعین مودی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که
 سهم هر فرقه را در مضروبی که از اصل سلسله این فرقه برای تقسیم ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این
 چنین بایستی گفت سهم هر فرقه زن در آن اعداد که زومی اصل در همان اعداد و در شعر ثالث حشو بسیار
 است و انظار برای فرقه مثل فصاحت و تقسیم را تغییر قسم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب
 می نماید حاصل ضرب سهم در مضروب $\frac{1}{2}$ است لاریب حصه مطلوب $\frac{1}{2}$ بیان معرفت سهم هر واحد
 هر فریق $\frac{1}{2}$ که تو خواهی که کردت تحقیق $\frac{1}{2}$ سهم هر واحد از اعداد فریق $\frac{1}{2}$ سهم اصلی هر فریق یا بیان $\frac{1}{2}$ ساز تقسیم
 بر روس آن $\frac{1}{2}$ زن مضروب خارج حاصل $\frac{1}{2}$ سهم هر واحد است امی عاقل $\frac{1}{2}$ یعنی اگر تو نخواهی که حصه هر واحد
 از اعداد فریق تحقیق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یکی از اعداد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر روس
 اعداد آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه از اصل سلسله ضرب کرده بودی ضرب نمائی
 حاصل ضرب را حصه هر واحد از اعداد آن فریق دانی مثلاً سه جبات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات
 ثلث و هفت اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین سلسله از شش و عول هفت و چون بوجه تبیین روس را
 با سهم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بقیه شش در سلسله نه شدند و بقیه شش در سلسله نه شدند و بقیه شش در سلسله نه شدند

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

۱- در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم
 ۲- در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم
 ۳- در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

در بیان معرفت سهم هر واحد از اعداد فریق

۱- در بیان معرفت سهم هر واحد از اعداد فریق
 ۲- در بیان معرفت سهم هر واحد از اعداد فریق
 ۳- در بیان معرفت سهم هر واحد از اعداد فریق

که از آن پنج شصت می شود سهم جدات ثلثه از اصل سکه یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضرش یک
صد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شده که هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیا فی خمسة و دو بود خارج
قسمت بر دوس آنها و خمس و بضرش در مضروب مذکور چهل و دو شده که هر واحد از فریق اخیا فی
ست و بکذا سهام اعیانیات سبعة چهار بود خارج قسمت بر دوس آنها چهار سبع و بضر آن در مضروب
سطور شصت می شود که هر یکی از ذوقه اعیانیه باشد و دیگر است ماله را بر این قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر
اول بجای آحاد و وزن انفعال که جمیع احد است آحاد و وزن فعال بالنظم معدول از اعداد آوردن چهار
دست و ثلث است پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب می نماید مصرع سهم هر یک نیز یکایات فریق
و در شعر سوم دو قباح است یکی آوردن لفظ مضروب مطلقا که تقسیم گذشت دوم تحرک بای مضروب که
سوم هم اضافش بسوی خارج می شود پس تبدیل این شعر باین و شعر ضرورت ۵ خارجش را بر وزن ان مضروب
که با صکثر زوی همان مضروب حاصل ضرب هر یک بنزدان فریق ست سهم وی بیشک ۵۰ آحاد طالع
دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکند و میگوید ۵ نیز مضروب هر فریق نام قسمت و باز خارج
آزاد وزن بسهم فریق و حاصل آن ۵ سهم هر فرد آن فریق بدان ۵ حاصلش نسبت که اعداد همان مضروب را
که اصل سکه برای تقسیم ضرب آن معمول است بر اعداد دوس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از
آحادش منظور باشد قسمت تمامی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد
از افراد آن فریق دانی مثلا در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت
و پنج می شود و بضرش در یک که سهم فریق جد است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد پس سهم
مضروب مذکور بر اوقات اخیا فی خمسة است و یک خارج میشود و بضرش در دو چهل و دو حاصل شود که حصه هر یک
انهاست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعة خارج قسمت پانزده است که بضرش در چهار شصت میشود که
حصه هر فرد از آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک مندرجه در شصت نظم کشیده ۵
نیز منسوب کن نصیب فریق ۵ آنچه شد از اصل سکه تحقیق بسوی عدد دوس ای محبوب پس بهر واحد
و ده از مضروب به همین نسبت و میرزهار به محنت ضرب و پنج قسمت یا به یعنی ضابطه سوم برای دریافت حصه
هر فردی از یک فریق طریقه نسبت است که هر چه نصیب هر فریق از اصل سکه تحقق شده باشد اعداد آنرا
بطرف اعداد دوس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده مثل همان نسبت از مضروب یک در اصل سکه
برای تعین بضرش کرده بدی و از محنت ضرب و پنج قسمت بری که این طریقه اصل ست چنانچه در مثال مذکور
الصدر بیان گسیم و دوس ثلثه جدات نسبت ثلث است از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا کسی و پنج

باشد حصه هر واحد از اجزای آن و آن دو میان دو سهم و در کس سه اخوات اخیا فیه نسبت و خمس است و دو خمس یکصد و پنج که چهل و دو باشد حصه هر یک از اخوات اخیا فیه است و میان چهار سهم و در کس سبعة اخوات لعیا فیه نسبت چهار سهم است و چهار سهم یکصد و پنج که شصت باشد حصه هر واحد از آنهاست بد آنکه در شترمانی اگر بجای سکه در لفظ بشمار آرد بتبیین قاعده قسمت ترک بر ورثه ضابطه بهر قسمت شرکات که تو پرستی زمین بگویم بات که مثل مقسم تصحیم گشت متروک قسمت است صحیم زن متروک ورنه بالتحقق بهم تصحیم بر کسی فریق حاصلش بخش ساز تصحیم خارج سهم وارث است صحیح این بیان قاعده انصورت است اگر ترک در سهم و دنانیز باشد تصحیم سله آن و سهم و دنانیز را چگونه تقسیم نمایند بگوید که اگر از من ضابطه تقسیم ترک پرستی را تو بگویم که اگر مال متروک تقسیم سله از آن تصحیم یافته مثل حقیقی یا حکمی دارد و تقسیم آن سهل است مثلاً صحیح از سجد و متروک هم سجد یا سی و شش و اگر مال متروک باز که مثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام بر یکی از بر فریق که تصحیم سله بوی رسیده در مال متروک ضرب بکنند و حاصل ضرب را با بعد تصحیم قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن وارث از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دواخت علیه که سله از شش و عول بهر شش و ترک بهر شش و پنج و دنیا که سایرین بهر شش است پس سه را که از تصحیم سله حصه زوج است در بهر شش پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم هفتاد و پنج شد از آن بهر شش که عدد تصحیم است قسمت نمودیم خارج قسمت نه دنیا و سه شش و دنیا حصه زوج است و چون یک سهم ام را در عدد دنانیز متروک ضرب کردیم حاصل ضرب یک بهر شش پنج است بعد قسمت بر شش سه دنیا و یک شش حصه ام برآمد و چون دو سهم هر یکی از ختین را در عدد دنانیز ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر شش تصحیم شش دنیا و یک ربع حصه هر اخت برآمد آنکه امیه این فن بصورت توافق ترک با تصحیم قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله از ترک کرده پس و شد که در ملک نظم شنیده درین مقام احاق کرده شود و خاص بهر توافق است اینجا نیز قانون دیگر آید و آنکه مال متروک را چو با تصحیم در حقیقت توافق است صحیح پس تصحیم حصه هر فرد به ضرب در وفق مال باید کرد و وفق تصحیم را گرفته بر آن حاصل ضرب تقسیم کرد آن سهم هر یک از بر فریق بدان بهر چه خارج شود نسبت آن به بعضی از برای توافق ترک با تصحیم قانونی دیگر سوا می قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیم توافق باشد پس حصه هر فرد از تصحیم گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیم منقسم باید نمود و بهر چه خارج قسمت باشد از آن حصه هر یکی از بر فریق باید شمارد چنانچه زوج و چهار خواهران شنیده و دواخت هر ان اخیا فیه که اصل سله از شش و عول بهر ترک سهی و دنیا و توافق با تصحیم بهر شش پس چون سهی را که حصه زوج است در ده که وفق ترک است ضرب بکنند سی شود و آنرا بر که وفق تصحیم است قسمت نمایند ده خارج

بیان علم نسبت متروک و وارث

حصه شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینی و انخافیه یک سهم بود چون آنرا زده ضرب کنند همان ده حاصل
 شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصه بر یکی از خواهران براید $\frac{1}{3}$ باز دیاب به همین سلوب
 حصه هر فرزند می محبوب یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقه دریافت حصه هر فرد از هر فرزند بوده و اگر نژاد یافت حصه
 هر فرزند منظور باشد به همین طریقه ضرب تقسیم حصه نفری را در دیاب مثلا در سله مذکوره بقاعلی اولی تا
 حصه فرزند نخستین چهار بود و ضرب در سبب پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر شصت تصحیم دوازده و نصف خارج
 قسمت حصه فرزند نخستین است و در سله مذکوره بقاعلی مخصوصه توافق سهم فرزند اخوات اربعه اعیانیه چهار
 بود و ضرب در ده و فرزند که پهل شد و بعد قسمت بر سه نبرده و یک ثلث خارج قسمت حصه فرزند اخوات است باین
 قسمت ترک که بر غرامات دادن و ام کر کنی تدبیر دین این سهم و ارث گیر به مجموع و نیابا عمل به تصحیم
 بی قصه و خلل به بازار جاری کن ای گرامی ذات به آنچه تقسیم ترکات به غرامات غنیمت و فتح رای محله ویم بالاف
 مدو و جمع غنیمت یعنی داین دیون هر دو که اینجا یعنی داین است بدانکه هر چه از متروکات است باین غیر و کفایت
 مانده اگر با دای دین کفایت کند ضما و اگر کفایتی ادای دیون نباشد بحساب رسد بر دانیان تقسیم نمایند و طریقه این
 آنست که دین هر داین را بمنزله سهم هر وارث از تصحیم سله شمارند و مجموعه دیون را در کل مانند مجموعه تصحیم با قسوه
 گرفته هر چه در قسمت ترکات تعیین حصه هر وارث گفته آمد در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک
 با جمیع دیون مانند ثلث باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت اعدا دیون هر داین در جمیع ترک ضرب
 نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلا ترک میت سیزده دینار است دوام ذمه او پانزده دینار زده دینار از آن
 پنج دینار از آن دیگری و میان ترک و دین مساویت است و ضرب ده که عدد دین یکی از دانیان است در سیزده که
 عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت
 صحیم و دو و ثلث حصه صاحب عشره باشد و ضرب پنج که عدد دین دیگری است در سیزده ترک شصت و پنج شد و بیشتر
 بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصه صاحب خمس است و بر تقدیر مراعات قاعلی مخصوص توافق
 میان دین و ترک در صورت مذکوره اگر ترک را نه دینار فرض کنند میان ترک و مجموع دیون که پانزده است توافق
 با ثلث باشد چون ده و ده عدد فرض یک داین است و ثلث نه که سله باشد ضرب کند سی حاصل شود و بعد تقسیم
 پنج که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصه صاحب عشره باشد و تعیین ضرب پنج قسوه دیگری و سه
 پانزده حاصل شود و بعد تقسیم پنج سه خارج قسمت حصه و این دیگر باشد یعنی نماند که ناظم رحمه الله دین و تقاضا
 تخارج را ناظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بنا علی ذلک ناظم آن پروا نداده و ناظم میبایم و بنحیث
 می پردازم بیان تخارج به گیریزی معین از متروک و وارثی را به صلح که دسلو که اول این فن تجارت است

باجموع
 باجموع

بیان تخارج

خوانند خبر طبعش چنین سخن را نهند که تصحیح مسئله بیک سهم هر یک جدا جدا بشود حصه آنکه در صلح صحیح به طرح بایان نمود
از تصحیح به باقی مال را کنی مقسوم بر سهام بقیه معلوم به مثل یک عم و شوهر و مادر و صلح بر هر که و اگر شوهر و زن که سه
حصه کن یا جای زن و ام و ام و ام یکی عم را بدی یعنی بصورت تعدد و شریعت یکی از جمله و ارثان بر چیزی معین از مال شریک
میت با و ارثان و دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شی فغان را از ترک و حصه من گذارد و باقی ترکه را با هم تقسیم نمود
و برین معنی مصالحه واقع شد اهل فن بر این مصاحبه اتحاج نام کرده اند ششونج و معنی آن این است که از این پنج ترکه اهل عقد
و هر چند در تبانی و بیعت و وارث ذکر خارج نمیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتاب ایشان مستنبط میشود
و ایند علم بالصلح و برای ضبط قاعده تمایز علمای فواین چنین میفرمایند که اول آنست که صلح قبل و نه
مع مصالحه دارند و سهام هر یک از آن همه جدا جدا شمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فغان چند سهم
نصیب بهمان است بعد از آن سهام یکس را که بر چیزی معین از ترک صریح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد
باید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال شریک بعد از مصالحه باقی مانده است از
بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالحه باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش رسانند مثل شش نفری
مرد و یک عم و شوهر و مادر گذشت در بصورت مسئله ارزش است پس اگر شوهر بر هر که زن و او است صلح کرد
در بصورت حصه زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیدارند باقی سه حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عم
است پس بقیه ترکه را بعد از آن هر یک سهم ثلثه منقسم گردانند و دو از آن باور و یک بهم بدهند و اگر عم بخیر
مصاحبه کند ترکه پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو با مرد و اگر ام مصاحبه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بهم رسد و نزد ام میماند و او هم عم را خطی از میراث نیست و چون باقی از صلح
و خضاً و رد او با هم میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی خطام و بصورت مصالحه با بر چیزی مرد و حصه
با خود باید رسید و مثال تنقعه و یقین نیست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دو زاده است سه از آن بزوج و
دو باب و هفت باب رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر سه تقسیم کرده دو باب و هفت باب رسد
و اگر اب مصالحه بخیر کند باقی ترکه را بر دو قسمت نموده سه بزوج و هفت باب رسد و اگر ابن مصالحه نماید پنج
قسمت کرده سه بزوج و دو باب و هفت باب رسد و اگر آن گشت ضد غول ایجان به مذبح اکثر صحاح
یدان به غیر از اهل فوضن ناید اگر به عصبه یکس تر از نظر به هر چه باقی زایل فوضن بود به غیر زوجین کن بر آنهاره
رود لغت یعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فقه العین باز گردانیدن بقیه ترکه است به تحقیق آن
در ضد غول است و عامه صحابه بر دو قائل شده اند و همان مختار و یقین و تحقیق و شیعه است و زید بن ثابت
رضی الله عنه بخوار از ذریقه بلکه گذشتن ترکه فاضل از تقسیم برادر بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام

[illegible]

اصل مسئله آنست که مجموع سهام پنج و نود و شصت و نه تالابن را بابت صلبیه بیست و پنج سهم
 سهام در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس ابوبین و یک دختر و مثالش
 باتفاق و یقین بخوان یافت $\frac{1}{2}$ هم نصف و ثلث پنج بدان $\frac{1}{3}$ اندرین هر شکل ای جانان $\frac{1}{4}$ که اگر شش
 اصل مسئله بود و یک از دو پنج و نود و بیست و نه اگر نصف ثلث مجتمع شود و نیز مسئله پنج بان شش ام و است
 اعیانی که مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نود و بیست و نه است و داخل قلم دل است که اعم حاجات
 است و طبق رقیه شان در مسئله در اجتماع و جنس من بر علیه یک سهم مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد
 جان نیز نیست با جمله درین صورت مذکور که اجتماع ثلثین و سیدس و اجتماع نصف با دوسدس
 و اجتماع نصف و ثلث باشد اگرچه اصل مسئله از شش بود و لکن از باعث رد پنج برگردید به آنکه اگر در صورت مذکور
 سهام هر یکی را بعد از رؤس آنها استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس تقسیم نشود
 بر طبق اصول مذکور در هیچ عمل باید نمود لکن بعد از رؤس را بخاطر اصل مسئله و عمل ضرب بسبب و نود و پنج
 در مسئله و بد ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهیم کرد $\frac{1}{2}$ اول از تقسیم و ثانی از جمع بگفتیم اکنون بنویسند
 سوم بگویند لایر و ثانی ای مجموع بد جنس اصل مسئله و فرض من لایر و دومی ایجان و ثانی اقل محاجرت پس در آن
 بر سر اصل رد اگر ای $\frac{1}{2}$ باقیین مستقیم شد و بیا به مثل سه بنت و شوکه هست زیرا که مسئله مستقیم و پس بموارد یعنی
 از تقسام اربعه مذکور در قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شد که اگر با من لایر و علیه جنس واحد از
 من بر علیه باشد و صورت تقسیم مسئله از اقل محاجرت فرض من لایر و علیه نموده و فرض با و بد بند پس اگر
 از آن بر رؤس اصل رد مثال حقیقی داشته باشد و مستقیم شود و بیا و بیا و المده عاقل سه دختر و شوهر که مسئله از تقسام
 که اقل محاجرت فرض من شوهر باشد یکی زوج میرسد بقی بر رؤس نبات ثلثه با کسر از تقسام میاید و حاجت تقسیم با
 منی ماند و در فرض رؤس از آن بهمانج ارشاد میفرماید و باقیین بر رؤس اصل رد و ثانی افون و اگر زن بی که عدد و کل
 ای یا و بهمانج اقل یک یا یعنی اگر باقی بر رؤس اصل مستقیم نشود پس اگر باقی مذکور با رؤس اصل رد متوافق نتواند حقیقی علی
 باشد و فرض من لایر و بهمانج اقل باید زد و حاصل ضرب تقسیم مسئله باید شد و اگر باقی با رؤس من و علیه توافق حقیقی حکم نشد باشد
 عدد کل رؤس او همان فرض اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تقسیم مسئله باید نمود و زوج و شش بنت مسئله
 از شش $\frac{1}{2}$ و آن مثال از بی توافق گشت بلیغی مثال توافق نیست که میت زوج و شش دختر که شش اقل محاجرت
 فرض من لایر و علیه چهارست یکی از آن شوهر رسید و سه باقی با رؤس نبات سه متوافق حکمی متوافق بالثلث است
 پس دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل محاجرت باشد ضرب نمایند از شش که حاصل ضرب است تقسیم مسئله کنند
 دو زوج و یک هر یکی از نبات سه بدهند $\frac{1}{2}$ زوج با پنج بنت بی اشکال $\frac{1}{2}$ به غیر توافق است مثال $\frac{1}{2}$

در مسئله و بد ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهیم کرد

مسئله از دوازده کو بود و لکن از ردیست نمود و باین مثال غیر توافق است یعنی در صورتیکه میان باقی و وروس یکجا
باشد چنانچه زوج و پنج نبات اگرچه بوجاهت ربع باثلثین مسئله از دوازده بود و لکن چون از چهار که اقل مناسج
فرض زوج است رد کرده یک را که فرض اوست برآورند و باقی را باز دو سنبات خمس متباین یافته عدد جمله
زوجین را داخل خارج ضرب کردند و دست حاصل ضرب است ربع آن که پنج سه زوج و دوازده و باقی پانزده
را سه سه بهر یکی از نبات خمس تقسیم نمودند پس دوازده بسبب ردیست که در سه سازم اکنون پنج و وسط
ای جان به چارمی از چهار قسم بیان کرد که برین لایرو و جنس و پنج و جمع یا برین اهل و دو فرض من لایرو و ای مسعود و از
مخارج و پس زد و مسئله کان برای من دست از ربع عقل و فهم آید دست یکشت قسمت صحیح اگر فیه و پنج یک
صورت است ای و اما یعنی چون از میان قسم سوم فارغ شدم اکنون پنج و بسط بیان قسم چهارم از قسم اول
میکنم و قسم چهارم نیست که اگر با من لایرو و علیه و جنس از من بر و علیه جمع شود و دوازده فرض من لایرو و علیه از اقل خارج
فرضش باید دوازده مسئله که برای هر دو جنس من بر و علیه با سند بر طبق آنچه در قسم ثانی از این اقسام اربعه ذکر شد
براه و اما منی حاصل کرده هر چه از فرض من لایرو و علیه باقی باشد بر آن مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
سطور صحیح و درست آید فیه و هو المذاعا و این قسمت جزو یک صورت شناخته شود که زوج و سه شصت نصیب عا
نمود که ربع است باشد چنانچه دست یک زوج و یک جده صحیح و دواخت اخیافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
و ردیست چون یکی از آن زوج و دوازده باقی ماند و بر مسئله رویه بر دو اوقات و جده که بوجه اجتماع ثلث باسدین اقسام
است ثلثت صحیح انقسام یافت و از آن بهر دو خواهران و یکی بچهار و سید و اگر جدات چهار و اوقات لام
شش باشد بر طبق اصل تقسیم نماید یک سهم جدات اربعه بار و سس آنها متباین است و وجه اوقات شش
بار و سس آنها متوافق بالثقت متوافق حکمی پس هر که نصف شش است او را و چهار بار و سس جدات ضرب کردند
و دوازده حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله گردید برینند و از چهل و شش حاصل تقسیم مسئله نمایند و دوازده بر
و سه سه بهر یک از جدات و چهار چهار بهر یک از اوقات بدینند و بعد بسبب اما چه مسئله زوج ربع و حصة اوقات اخیافیه
یک ثلث است و باقی من جده پدر است واحد باشد یا متعدد بدون ردیست و دیگری و اگر من باوری باشد با اوقات
اشترک دارد و با آنکه درین قسم چهارم وجه گفتا با اجتماع دو جنس من بر و علیه با بر و علیه نیست که بتصور معلوم شده که مسئله
جامعه چهار طو ایت رویه نبی باشد پس اما حاله و مسئله رده یزاید بر سه طایفه جمع تواند شد و از آنهم مسئله و نظم این
قسم متاثر واقع شده که آن تقسیم بقیه فرض من لایرو و علیه نمود و گفت که شش قسمت صحیح اگر فیه و دو صورت
تبدیل شعر اربعه ازین اشعار باین شعر و اوقات مسئله که برای اهل ردیست که آن تقسیم بقیه که است *
یعنی او را فرض من لایرو و علیه از اقل خارج برینند بعد از آن بقیه که هست از این مسئله که برای اهل رو باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است از آن سله و گردن ضروری با قتل خارج مذکور به جاصلین منج است
 با تحقیق به از برای فروض هر دو فریق به معنی اگر قسمت باقی از فوضن این علم یکدیگر به تقسیم نشود همان سله من بود
 علیه را در اقل خارج مذکور ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق منج فوضن هر دو فریق یعنی اقل رود غیر اقل است
 مثل چهار زوج و نه نبات و شش جدات که اصل سله از نسبت و چهار است و در بهشت که اقل خارج فوضن زوج است
 و بعد ادای فرضش هفت باقی بر سله من بود و علیه که بود اجتماع ثلثین باشد من پنج باشد درست می شود بلکه میان هر دو
 مساوی است پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب است منج فوضن من بود و علیه و من را در
 علیه شمارند و نزد امامیه درین سله نبات واجب جدات اقل من بود و علیه با فوضن و علیه باشد و اقل ششم ثالث بود و
 متفق و ثلثین چهار زوج و دهم است که اصل سله از نسبت و چهار در بهشت و چون هفت باقی بعد ادای
 فرضیه زوج بر سله من بود و علیه که از پنج است تقسیم می شود و ضرب پنج در هشت از چهل تقسیم نمایند نیست غایب مساوی
 رویه و در کتاب امامیه باعث رویان شرح و بسط از نظریه نگار نگاشت بیان معرفت هم هر فرقه از سله
 که تو خواهی که گردت ای آن به هم هر فرقه زمین فریق میان بود که هر یک چه برسد بشمار از همین منج و
 ای یار در اقل خارج آنچه سهام یافت من را در زنی ناکام بهمان سله که ای خوب که ده سوی من می شود
 حاصل ضرب آن پس اقل من بود و علیه که از پنج است تقسیم می شود و ضرب پنج در هشت از چهل تقسیم نمایند نیست غایب مساوی
 علیه از همین منج فوضن که مسئله روی بر آن منفی شده بر تو عیان شود که بهر یک چه برسد پس ای دریافت بهما
 من را در علیه طریقه است که یک من را در علیه از اقل خارجین یافته است از ده جان مسئله که سوی من بود و علیه
 که ده یعنی سله برای من بود و علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من را در علیه بدان بعد ازین
 سهام اهل رود و یاد بمانی که آن ماند از سهام کسی که ای مسعود نیست در اقل رویی محد و به جاصلین سهم
 من بود و بدان به حضرت ایک نو و تم بیان یعنی دقیقاً سهام من را در علیه دریافتی بعد از آن برای دریافت بهما
 من بود و علیه سهام اهل رود که از سله خود نشان با آنها رسیده دریافتی از سهام کسی که در اقل رویی محد و به جاصلین
 و بعد او که از اقل خارج من را در علیه اجداد ای سهم باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طایفه
 از من را در علیه دانند مثلاً و همان سله چهار زوج و نبات و شش جدات چون یک را که سهم زوجات است
 و پنج سله من بود و علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر این همچنین چهار سهام نبات است که از سله من
 بود و علیه میزد و در هفت که باقی از فوضن من را در علیه است ضرب کنند هفت در هشت حصه نبات است که حاصل
 شود و یک را یک سهم جدا و در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را فرقی جدات شده دانند بدانکه رساله انظار
 را همین قدر تا تمام علیه از نظم کرده بود و نگاشت و اخیر شعر سوم در رسائل موجود یافته نشده اند خود من نظم کرده

بیان معرفت هم هر فرقه از سله

و از اینجا تا و شرعاً تکمیل باقی می برد و از سهم هر فرد که شد زینها به تنگ بر روشنی دانا به مسئله میشود و درست
 صحیح با حصول و تقوا صحیح یعنی نصیب هر فرد از حق بین لایروغی که یکدست آنها یکسند مسئله رویه با حصول قوه
 تصحیح درست صحیح می شود و چنانچه در مسئله مذکوره المصد در میان پنج سهم و دوش و جات راجعه تباین است و چنانچه در
 وراثت سهام و رؤس بنات تسعة و هفت سهام و دوش جات سه لکن در رؤس زوجات و جات توافق نصف است
 چون نصف احدی در کل آخر ضرب کنند و از ده می شود و درین دوازده و نه و در ثلث است چنانکه ثلث احدی در کل
 دیگر ضرب کنند یعنی ثلث حاصل شود و از در کل که مسئله و تعیین است ضرب کنند حاصل ضرب یک پدر و چهار صد
 و چهل میشود که از آن تصحیح مسئله و تعیین است پنج که برای زوجات و بر ضرب آن در می شود یکصد و شصت و چهل و پنج
 از زوجات میرسد و بر ضرب است وراثت که نصیب بنات است در می شود یکصد و شصت حاصل می آید و هر یکی از اینها
 یکصد و دوازده میرسد و بر ضرب هفت سهام جات در می شود و صد و پنجاه و دو میشود و هر یکی از اینها در کل و دوش
 میرسد میان تقاسمه که بعد از نزدیک اخوة و اخوات و خواهرانی اند یا علات و علات محسوب می شود و در
 این سخن بوضیفه است و چنانچه پیش بقول زید و رنده که بعد از این جامع شوند میرسد و بر ضرب است وراثت
 و از تقاسمه بی که یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا علاتی همه آنها با حد
 صحیح محسوب الارث اند و محسوب مان این قول مختار بر عیال این عمو و ابی سعید صدیقی و ابی ابن کعب و اکثر صحابه است و هر یک از
 امام ابی حنیفه رحمه الله رسد کرده بران فتوی داده است و صاحبین امام ابی حنیفه که ابی یوسف و محمد بن عیسی بن عقیل
 ابن ثابت از فرقه اند که جامعه اخوة و اخوات و علاتیه با حد وراثت میشوند و بعد حاجب آنها نیست و چنانکه در ضرب وراثت
 مالکیه و شافعی و فرقه شیعیه است که نه و شیعیه بی الاخیان نیز با حد وراثت اند بخلاف دیگران که جدا حاجب آنها
 شمرده و نیز نزد امامیه درین شرکت صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جدا فاسد را شریک آنها نمیدانند که نزد
 حد فاسد از دوی الارحام است و بر قول زید این است هر حد را هر چه از او امر که ثلث مال تقاسمه باشد انفع و فصل و دیگر
 یعنی اگر بصورت تقاسمه مال زیاد بودی پس در تقاسمه نایند و اگر ثلث مال زیاد تقاسمه باشد ثلث بوی به هفت است
 وانی تقاسمه میان و وقت تقسیم در حد و اخوان و جد جای برادری نمی نصف خطن نصیب است و می بداند که تقاسمه
 و ریخت معنی با هم قسمت کردن باشد و با صطلح خطن شایع است که میان جد و اخوة و اخوات اعیالیه علات
 بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک از فرض کنی و مال این
 اخوة و اخوات بشمول جد و از آنها که ضعف الانتی تقسیم نمائی پس هر چه بعد رسیده نصف آن بخواب است اگر باشد
 که جد بجای برادر است این علات با بنو الاعیان و داخل اند در تقاسمه میدان به هر خبر از جد و چهل شود و یک خط
 خایب از میان بروند جمله باقیست خط اعیانی با مان اگر خواهر است لا ثانی و بعد از خط نصیب و با جد این علات

بیان تقاسمه

را سیم کند چون بعد و اخت عینی چون یک علاتی اند این چنین بود که بجای دو اخت یکت است یکی خطی طری
 تواند بست و از آنجا که بوالعلات ای اخوة و اخوات علاتی بوالاعیان که اخوة و اخوات اعیانی باشند هر چند و اخت
 نمی شود مگر بعد از آنکه این است پس ای اضار بعد و تقیص حصه است بوالعلات با بوالاعیان در تقاسمه
 داخل کرده میشوند و بعد از آنکه حصه هر جدا کرده شود اینها حاکم خاصه بدون حصول می از میان تقاسمه بیرون می
 و هر چه بعد نصیب جدا باقی میماند بجهت آن حصه بوالاعیان است مثلاً اگر کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک
 علاتی که است جد را یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار اروس از سه باید شمرده یکی از آن جد و دو اخیالی را باید رسانید
 و اخ علاتی از میان نه باب و خاص خارج شود و اینجا ثلث مال و تقاسمه در دو مساویست اگر بجای اخ علاتی اخت
 باشد مسئله باعتبار اروس از پنج بود و از آن جد و سه اخیالی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رفت
 اینجا تقاسمه برای جد بهتر است از ثلث مال و اینهمه در صورتی است که از بنی الاعیان تنجاست واحد نبود و اگر از
 بوالاعیان یک خواهر است ثانی لها یعنی برادر و خواهری دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و
 گرفتن حصه خود که نصف متروک باشد و باقی تر که این علات را سیم و شریک گرداند پیش یک جد و یک اخت
 اعیانی و دو اخت علاتیه تقاسمه در چهار برای جد بهتر است از ثلث مال است که جد را بجای برادری گرفته پس مسئله از پنج
 اروس کند و تقسیم از شش بصری پنج اولاد و خرج نصف و ثانیار و دو که عدد و روش ختمی علاتیه است جد و شریک
 و اخت اعیانی را ده و باقی دو بهر دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از هر
 بهر دو بهر دو زیرا که در صورت تقاسمه برای اصل است و مسئله باعتبار اروس از چهار خواهد بود و دو بهر دو و دو
 اعیانی خواهد رسید و اخت علاتیه غائب و خاص خارج خواهد شد مسئله متعلق که با آن واحد شود صاحب حصه دیگر
 پس جد بعد فرض سیم میگردد و انفع سه ابرایی که از آن سه باشد تقاسمه یک چنین مثل زوج و جد و برادر نیز به
 ثلث باقی دوم باشد همچنان در اخت و جد و جد و ثلث آن سیم از جمله مال بهر بنی اخین و جد و جد و مثال باقی
 اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا بنی اروس و دو قسمی دیگر متعلق شود پس جد بعد فرض دو سهم مذکور انفع سه ام
 میگردد و یکی از آن سه ام تقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخیالی یا علاتی که بود و نصف در صورت مسئله از دو است
 و تقسیم از چهار در صورت تقاسمه جد و اروس میرسد و آن ثلث است از ثلث مال و از ثلث باقی دوم از آن سه ام
 ثلث بقیه که است بعد ادای فرض فی سهم دیگر مثل و برادر و اخت واحد و جد و جد که مسئله در صورت وجود
 سیم که فرض جد است از شش باشد و بعد ادای فرضیه جد و باقی می ماند چون باز ثلث صحیح نیست اصل
 مسئله را در خرج ثلث ضرب کنند مثلاً زده حاصل شود همان تقسیم مسئله است جد را سه از آن بهر دو و برادر
 باقی ثلثش را پنج باشد جد بهر دو بقیه عشره را بر اخین و اخت لایزال و نصف الاشی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث باقی

در صورتی که از بنی الاعیان تنجاست واحد نبود و اگر از بوالاعیان یک خواهر است ثانی لها یعنی برادر و خواهری دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و گرفتن حصه خود که نصف متروک باشد و باقی تر که این علات را سیم و شریک گرداند پیش یک جد و یک اخت اعیانی و دو اخت علاتیه تقاسمه در چهار برای جد بهتر است از ثلث مال است که جد را بجای برادری گرفته پس مسئله از پنج اروس کند و تقسیم از شش بصری پنج اولاد و خرج نصف و ثانیار و دو که عدد و روش ختمی علاتیه است جد و شریک و اخت اعیانی را ده و باقی دو بهر دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از هر بهر دو بهر دو زیرا که در صورت تقاسمه برای اصل است و مسئله باعتبار اروس از چهار خواهد بود و دو بهر دو و دو اعیانی خواهد رسید و اخت علاتیه غائب و خاص خارج خواهد شد مسئله متعلق که با آن واحد شود صاحب حصه دیگر پس جد بعد فرض سیم میگردد و انفع سه ابرایی که از آن سه باشد تقاسمه یک چنین مثل زوج و جد و برادر نیز به ثلث باقی دوم باشد همچنان در اخت و جد و جد و ثلث آن سیم از جمله مال بهر بنی اخین و جد و جد و مثال باقی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا بنی اروس و دو قسمی دیگر متعلق شود پس جد بعد فرض دو سهم مذکور انفع سه ام میگردد و یکی از آن سه ام تقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخیالی یا علاتی که بود و نصف در صورت مسئله از دو است و تقسیم از چهار در صورت تقاسمه جد و اروس میرسد و آن ثلث است از ثلث مال و از ثلث باقی دوم از آن سه ام ثلث بقیه که است بعد ادای فرض فی سهم دیگر مثل و برادر و اخت واحد و جد و جد که مسئله در صورت وجود سیم که فرض جد است از شش باشد و بعد ادای فرضیه جد و باقی می ماند چون باز ثلث صحیح نیست اصل مسئله را در خرج ثلث ضرب کنند مثلاً زده حاصل شود همان تقسیم مسئله است جد را سه از آن بهر دو و برادر باقی ثلثش را پنج باشد جد بهر دو بقیه عشره را بر اخین و اخت لایزال و نصف الاشی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث باقی

برای جد فصل از تقاسمه و سدس مال است چه در صورت تقاسمه صحیح مسئله اصل و دوست و ازان جد را بقا
 میرسد و بدی است که پنج جزو از جمله اکثر است از ده جزو از اصل و دو در صد میرسد و تقاسم مال تصحیح از سی باشد پنج
 ازان جد رسد و پنج جزو از سی بالبدایه اکثر است پنج جزو و جده و سوم ازان سه امر رسد از جمیع مال متروک است
 است مثالیست یک بنت و دو خان و دو جده اصل مسئله بود به اجتماع نصف و سدس انش است سدس آن
 که یکی باشد بجد میرسد و بر تقدیر تقاسمه و اعطای ثلث مابقی و ثلث انیک سدس بجد خواهد رسید و اکثریت سدس
 جمیع مال در نصورت محتاج بیان نیست مابقی را ثلث صحیح جو نیست پس بین اصل سدس اصیبت
 ضرب کن مخزن ثلث در اصل تا که سهل شود ثلث را فصل این بقای عن است که چون ثلث باقی تر از ثلث است
 اعطای نصیب فی سهم دیگر سوای اخوه و اخوات برای جدانفع و بهتر باشد و مابقی را ثلث صحیح نیست پس اصل
 را بین که از حصیت و مخزن ثلث را که سه باشد در اصل سه ضرب کن تا که جدا گردن ثلث از حاصل ضرب اصل شود
 و همان تصحیح مسئله باشد مثالیست گذشت چون کنار و زنی جد و مادره اخت عینی و دختر و شوهر پس بین
 است حق جد و پنج جزو بخت از رسد مسئله اصل از دوازده و آن مذکور از غول سیزده گردان و این مثالی است
 که روی سدس کل مال برای جد بقع است از تقاسمه و از ثلث مابقی بعد نصیب ذی الفرض دیگر جزو مثالیست
 ذکر یافت لکن چه ایراد این مثال و نیاید برای است که اخت اعیانیه یا اخت علاتیه که محبوب بجد نیست لکن در بعض
 احيان معاجد و ارش نمی شود و آنکه چنین سائل عالمه نیز می باشند و خلاصه مضمونش انیکه چون فی میر و جده و ام
 و اخت اعیانیه و بنت شوهر گذارد پس سدس و نیاید و حق جد نیز از تقاسمه ثلث مابقی است و اخت اعیانیه اگر چه
 چیزی بخیر و اگر بجای اعیانیه علاتیه باشد بدرج اولی او را چیزی نخواهد رسید لکن از آنکه در پس اگر چه اصل مسئله
 اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده است لکن از غول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت است ربع آن
 که سه بود هم زوج است و سدس که دو باشد حصه جد است باقی ماند یک و حق مادر سدس است که دو باشد و نصیب
 یکی افزوده سیزده نماید و اخت که با خنصر عصبه شده بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از تقاسمه نیست چون
 زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی اگر میان جد و اخت تقاسمه کنند و ثلث از یک جد و ام
 رسیده و هم سیزده بالبدایه اکثریت و وجه خیریت از ثلث مابقی ظاهر است که این ثلث از سهم تقاسمه هم کمتر است
 و نوزده این ثلث از اخوات خواه اعیانی اند یا علات هم یک نیست از ذوات الفرض با جد الا در اکثر
 زوج و ام جد و اخت اعیانیه صورت که در تیر برادری و حق جد تقاسمه است که بر نصف حصه خود
 مسئله از شش و بنه عائل صحت از بنت و بنت که در جد و اخت اند جای یک یا بجایش برادر است تنها
 نیست رد عمل و اکثریت سدس کل برای جد اولی یعنی نوزده این ثابت می شود از اخوات اعیانیه و علاتیه

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر مسئله اگر بیه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذوات الفرض گویند
و مراد از بالعرض نیست که اگر اخت واحد و متمایز و ن خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت گروانیدنش از ذوات
الفرض بالکلیه محرم از میراث نمی شود و عدا و ارباب فرائض معدودی گردید و وجه تسمیه این مسئله باینکه ریه است
که این صورت تسمیه و تقیله بی آنکه روی قیاس شده و صورتش نیست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانگی است و بجا
اعیانیه اگر علاتیه باشد نیز مسئله از آنکه ریه خارج نشود و شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میسر
اصل مسئله از شش است و به قول سبکی و انبیا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد بهتر
از ثلث مابقی بعد از نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل ثلث یک سدس از شش باشد و وجه تسمیه مقاسمه
آنست که خصوصاً خواهر را بدین است و بهشت با و خواهد رسید زیرا که از قول حصه جد یک است و حصه خواهر
سهم هر گاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و همیشه بر رؤس هر دو که بقدر سه اخت اند تقسیم نمیشود پس نه را
در سه ضرب کنند بیست و بهشت میشود نه از آن حق شوهر است و نصیب مادر و سه هم جد و عطا اخت و بعد هم
نصیب جد با حصه اخت و دوازده می شوند چون از میان هر دو مقاسمه نمایند بهشت بجد و چهار باخت خواهد رسید
پس بدین در اینجا اخت را اولاً صاحب فرض ساختند بالکلیه از میراث محروم نشود و بالاخره عصبه که وانیل که نصیبش در نصیب
جد از دیا و نه پذیرد و در مسئله تقدیمه نسبت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا بر حکمیه اخت از اثر خطمی بود
و اگر بجای اخت درین مسئله و اخت باشد یا تنها یک او را باشد پس این مسئله عالمه و اکدییه باقی نماند چه اگر دو خوا
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث سدس رو میکنند و از شش که اصل مسئله است سه زوج و یک بام و یک بچیک
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث مابقی بهتر است و اگر یک رخ
بجای اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرض نیست بجد میرسد و آنرا که عصبه است چیزی نمیرسد
و درین صورت سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و ز و اما سیه و نصیب نصف حق زوج و ثلث حق مادر و
و باقی حق او را خواهد بود و سدس بجد است با میرسد و در مسائل جدا اختلافی که میان شعبه و اهل هفت است در احوال
بدگشت حاجب عاده ندارد بیان مناسجه مردان که غنائم داشت و ثلث هر ثلث مستحق مال گذشت و اگر
قبل قسمت تروک نیز راه عدم نمود سلوک به سهم او و دیگران که در یقه نوبت قسمش و بی شریعتی که از نیایلی بر
گذشت و اگر آنرا که و از ثلث خود و ثلث پنجین چند طین دیگر که به تقسیم مال شد تا ضمیمه نام این انتقال ای جا مانده
و شریعت مناسجه میدان به مناسجه و لغت بعضی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصه
است قبل قسمت بسبب مودت آنها با و از آن شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی و فوات کرد و در نه
مستحقین مال خود گذشت و از ثلث از و نه ذکر قبل قسمت تروک مورث خود نیز راه عدم پیوسته و سهم این توفی ثانی

تفاوت

خط و دیگر و ارثان مجروح گردید لکن هنوز نوشته نشد بر سر سیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم بود و کسانی را که
وارث خود داشت بکشتن چندان دیگر را که بکشتن سیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بود و نام این تقاضا و بیعت
مناسبت است و ارث بیت دوم بعلان نیست که غیر وارث اول است بر یک و تیر و قسمت هم که یک ازین
اند بهم پس و قسمت است که محبوب بل کالم کین شود محسوب میگویند که هرگاه صورت مناسبت تحقق نشاید
که اگر از ثانی بیت دوم عمل مناسبت غیر وارثان بیت اول نیستند و قسمت هم اند و حال و اخراج بیت ثانی تغییر است
واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنب هم شده پس بیت دوم مثل محبوب است بل کالم کین محسوب شود که با وجودش هم
نبود چنانچه شخصی مرد و چهار پسر و چهار دختر از بطین و واحد گذشت پس یکی از پسران یا دختران مذکوره مرد و در بی
غیر ازین با خود و او خاوند گذشت پس ترک بیت اول بنشین و نبات احیا که نصفه است از منقسم خواهد شد و این
غیر یکدیگر با تغییر قسمت است اگر از ابتدا کن نسبت اول است سار تصحیح فی تصور خطی و ده بهر واری از آن تصحیح است
هر چه کرده متقی است پس تصحیح است و یکدیگر کو من و آنکه بجهت شکر و محبت مسئله باقی الیه که نوعی مالکیت دارد و در
قسمت دان ندارد و کار مسئله را بحال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند پس ورثه بیت ثانی غیر وارثان
بیت اول اند یا با وجود اتحاد ورثه تغییر و قسمت ثانی واقع نمیشود و این هر دو صورت ابتداء عمل مناسبت
اول باید کرد تصحیح مسئله بیت اول بلا تصور خطی باید بود و سهام هر واری که تسخیر شده بهر یکی باید داد و بعد از آن تصحیح
بیت دیگر که در مسئله بیت ثانی که از ترک بیت اول بوسی سیده و مالی الیه و بهمانست نظریا یکدیگر که از ابتدا تصحیح
داشتن کدام نسبت است اگر تصحیح مسئله اش با مالی الیه نوعی از انواع مالکیت دارد یعنی خواه تا مثل تحقیقی است یا تا
حکمی که تا داخل باشد بصورتیکه مالی الیه اکثر تصحیح بود در صورت ضرب قسمت کاری مدار مسئله تصحیح بحال خود
گذارد و مالی الیه در برابر ورثه اش قسمت نمایند مثال غیر قسمت با وجود اتحاد و ورثه بیت اول و ثانی شخصی مرد و
پسر از یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذشت پس دخترهای ازینها مرد و یکس از علاتی و دو دختر از عیانیه گذشت و در
مسئله بیت اولی این پنج خواهد بود و دو پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله بیت ثانی بود و ثلثین از سه بیت و ثلث
هر دو دختر از عیانیه را و باقی یک ثلث براج علاتی میرسد پس میان هر دو تصحیح تغیرات در مثال تغایر ورثه است
بصورت مناسبت در آخرین فصل شرح خواهد شد نسبت مالی الیه در تصحیح استقامت پذیر یا تصحیح پس بجای
توافق است و در تصحیح دوم آرد است و زن از ابا و این تصحیح تا شود مسئله درست تصحیح یعنی که مالی الیه
و دیگر تصحیح مسئله همان است صراحتا بلکه استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح مالی الیه نوعی از انواع توافق تحقیقی
یا حکمی باشد و در تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد و مسئله درست و صحیح شود پس مسائل
الیه بیت دیگر که ازین ضرب و تصحیح نصیب شده و تصحیح وی با نقصان تصحیح منقسم خواهد شد و ادا و توافق حکمی است

مافی الید ۳۲ شم ۸		وہم لم سلسلہ ۴
ام منوۃ	اب موصوف	۲۰
بنت یحییٰ		۱۳
۱		۱۶
۲		
۸		
مافی الید ۹ شم ۱۸		حادثہ لم سلسلہ ۶
بنت وصیفہ	ابن ناعت	ابن شاکر
۱	۲	۲
۳	۶	۶
۱۲	۲۴	۲۴
مافی الید ۹ شم ۳۶		محمودہ لم سلسلہ ۲ قصبہ فی نقص ۴
بنت یحییٰ	زوج احمد	نصف
۱	۱	۱
۹	۹	۱۸
۱۲۸		الا جیس

موصوف	منوۃ	مشکورہ	شاکر	ناعت	وصیفہ	احمد	مشکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکہ در نصیورت اصل سلسلہ حمیدہ بوجہ اجتماع نصف و ربع و سدس از دو از دہ ست چون سہ زوج و شش بہ بنت و دوہام وادہ شود یک باقی میانہ پس سلسلہ در دست اول از اقل بخارج و من الی علیہ کہ چار باشد سلسلہ کند و یک از ان زوج و ہند باقی سہ رسام ثلثہ بنت و سہم و احدہام کہ ہمگی چار باشد تقسیم نیست و میان این سہ و ستیان ست چار را کہ سلسلہ زوج بود و دین چار کہ بقدر کہ روس ست ضرب نمایند و از شانزہ حاصل ضرب تقسیم کنند چہ از ان زوج و نہ بنت مسہام خواہد رسید و اصل سلسلہ زوج متوفی کہ متوفی شال حالت تامل میان تقسیم و مافی الید زوج و پنج انچہار باشد مافی الید ش نہ چہار و این سہ و ست تا ثلثین یا سہم تقسیم است و اندر زوجہ اش را یک و ماورزش را نیز یک کہ ثلث ماقبلی ست و پدرش را باقی دو بصورت میرسد و اصل سلسلہ بنت متوفی کہ شش بر شال نسبت توانست در تقسیم و مافی الید ست بوجہ سدس از شش باشد و مافی الید آن نہ و میان سہ و دو توافق بالثلث ست پس و در انکہ ثلث شش و قایم مقام رؤس ست و سہم یعنی تقسیم او کن شد و ہ باشد و در حکم اصل سلسلہ ست ضرب کنند حاصل قسمت کہ سی و دو باشد مخرج ہر دو سلسلہ بود و در نصیورت مافی الید این بنت سجدہ کرد و سہ از ان بچہ

بجز شش محل قسمت دان بدین اعلی اختلاف یک دان به صفت اصل تقسیم باشد و از فروع است اعتبار عدد و می شود تقسیم
بهفت سهام پنجین سهم برسد و الارحام یک بود چهارم این از آن به ما بقی حصه دو بنت بدان به خط یک بفرع او برسد
صحت از بست و شش دان یک به حال امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان شرط کرد و بیان میکند
و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله قیمت ترکات چهل صفت اصول که ذکره و انوشته باشد میگیرد و بعد از آن فروع
میگیرد که فروع هر یکی چهل شخص اند و مثل این نیست

و نزد ابی یوسف تقسیم از ۲۸

نزد محمد رحمه الله تقسیم از ۲۸

بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت
ابن	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت
بنت	بنت	بنت

۱۶	۹	۶
۲	۱	۲

نزد ابی یوسف ۲۸
نزد محمد ۲۸

که اگر جمله ذوی الارحام و سایر از بنت ابنت یک بنت وارث اثاثه جدا شود و بود و نیز که خیر از این ابنت بنت دیگر
استحقاق اثاثه مذکوره مانند و هم و دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطین اعلی اختلاف محل قسمت
باید دانست که در آن بطین صفت ذکورت و انوشته از اصل تقسیم باشد و اعتبار عدد و از فروع است پس بطین اعلی اختلاف و اینجا
بطین ثانیست که صفت ذکورت و انوشته مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را با انصاف عدد و فروعش دو باب
باید گرفت و یک دختر از این هر دو دختر یا اعتبار عدد و فروع وی و دو دختر باید شود و یک دختر که فروعش یک است و واحد باید و شش
پس مجموع رُوس دین بطین بهفت باشد که بنامی سه بنت و بدین وجه که نسبت بهفت سهام تقسیم میشود و هر یک
از ذوی الارحام پنجین سهم برسد که چهار از آن سهم بر بطین دوم است و ما بقی سه از آن حصه هر دو بنت بطین دوم و دو
از آن نصیب بنت ذات الفریقین و یک از آن حظ ذات فروع و احد پس سه زن ذکر و اثاث جدا جدا کرده نصیب این
هر دو دختر انش بدین دو سهام هر دو بنت را و در بطین ثالث بر این دو بنت که بجای بنتین است علی السویه تقسیم گردانند و
حصه هر یک بفرعش و بطین چهارم رسانند و چون در بطین تقسیم انصاف است و عدد و نصف صحیح ندارد و اصل سه
که بهفت باشد و دو که منفرج نصف است ضرب کنند چهار و شود و در بطین رابع سه سهام بنت بنت ابنت هر دو
انصاف تقسیم نشود و نصف صحیح ندارد و باز چهار و را و دو که منفرج نصف است ضرب کنند نسبت و بهشت میشود و اگر از این

تصمیم شده است و اگر خوانند چنین گویند که چون در طبق سوم انحصار نصیب دختران شود و در ثبات و این چهار
ست و آن با سه سهام تنباین و در پس اصل سکه را و چهار ضرب کنند بهشت و هفت میشود و در پنج شیع و در صورت سکه
از سه است تصحیح از شش و دو و در هر یک از ثبات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفرع آن منتقل خواهد شد و حصه بهشت این
بنت الهبت و یک یک بهر یکی از این پنج تنباین خواهد رسید $\frac{1}{5}$ لیک یوسف اندر نصیورت مال و فرع میکند قسمت
چهار از آن سید بهر دو و پس به باقی نصیب سه دختر یعنی هر چه مذکور شد طبقه محمد رحمه الله بود و لکن ابو یوسف رحمه الله
درین سکه مال متروک را برابر از آن فرع قسمت میکند پس باعتبار راس فرع مسئله از بنت باشد چهار از آن بهر دو و پس
بنت این الهبت و بهر دو باقی سه سهم بهر سه دختر آن که بهر از آن یک سهم رسد چون بتوریت جمع از ثبات از ثبات
جبات بگیرند و بنزد ابو یوسف اعتبار جبات و در کس فرع و آن بالذات است نزد محمد و صف و در اصول اعتبار
آن معروف و این ثلثه شبات صفت اول است سیگو یک چون در توریت و ذی الارحام جامع باشند که علما و فقهاء
از و ابنت جبات آن بگیرند که جبات قرابت و احد است یا تعدد پس نزد ابو یوسف الحکم اعتبار جبات در ابان و فرع بالذات است بلا
وسطه اصول که ذی رضی آنکه مال را بر فرع ابتدا تقسیم میکند و چون است روایت صحیح از ذی رضی مختار علای ما و از انهر
و هر چه مختار قمار و اعراف و خراسان است که ذی رضی رحمه الله و تنباین و صاحب تبه و اصد و او توریت یک طبل باشد بهشت مرج و نزد
رحمه الله اعتبار جبات در اصول است نه فرع زیرا که اول را برابر علی خلاف تقسیم میفرماید و نزد امام بیچون تقسیم ترک بمطابق اصول است
احتیاج بمطابق جبات باقی نیست حصه هر اصل بهر عیش میرسد اگر فرع ذات بهشتین است حصه و اصل خود خواهد یافت و در
حصه یک اصل خود که دو دختر زنت بنت بود که همان ابن بنت است و لکن نیز از بنت دختر ثالث پسری است
مال را وارث است به سه سهام قسمت مال بنزد ابو یوسف مجتبه خصال و دو ثلث حق بهر دو دختر آن و یک ثلث
حصه پسر برسان بطریق ممری که گشت $\frac{1}{3}$ ساد تصحیح آن نسبت بهشت است و در آن دختران بی بی بهشت از آن حصه
بنی به یک قول ممرست اقوی است و در ذی رحم بران فتوی این مثال اعتبار جبات و ابنت است که اگر کسی میرد
و از ذی دو دختر زنت ابنت باقی بود و همان بهر دو دختر و او را ابن الهبت و دیگر است پس قرابت این بهر دو دختر بهشت از دو
ست یکی به پیری دیگر به داری و نیز پسری از بنت ابنت سوم و ارث آن مال است بنص صورت
نزد محمد از سه و تصحیح از سه

خاله			
بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت	بنت
بنت	۲	بنت	بنت
ابن	۲	بنت	بنت

بهر صورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات تمیزین اند هر یک از آن هفتاد یک سهم باشد مسئله
 بود و مال را بر سه شصت قسمت کرده و ثلث مال حق هر دو دختران و اند و یک ثلث نصیب پسر راست پس هر یکی را
 از این هفتین یک یک میرسد و همچنین است نزد فقه ثنا عشریه که باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترک است
 بر سه شصت قسمت کرده یک یک بهر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه بر اصل بخشش منتقل گردانند و بطریق محمدی که پیش
 گذشت یعنی موافق مذهب محمد و صحابه و تابعین مسئله از بصورت ذبست و ثلث باید کرد بدین طریق که بطن ثانی که علی خلاف تقسیم
 کنند دوران این یک سهم است بنظر و داین که اعتبار جهات قرابت نزدش در اصول است و بنت اند یکی از آن هفتاد و بنت
 است که هفتاد و سه شد پس ثلثه از بنت باشد پس از آن چهار سهم و بنت متعدد الفرض را دو سهم و بنت دیگر را یک سهم برسد و
 و انات را طوایف جدا گانه ساخته سهام را بر یک پسر را بهر دو دخترانش رسانند و سهام ثلثه هر دو بنات را بر فروع آنها که
 یک سهم و بنت است لکن از ضعف لایق تقسیم نمایند چون سهام ثلثه باروس را بر سه مساوت و ثلث چهار را در اصل
 سه که هفت است ضرب کنند و حاصل ضرب را که است و ثلث است و ثلث تقسیم نمایند و بنت و دوران
 هر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها باید شد که هر یکی یازده برسد و ثلث از آن و حصه پسر پند گن قول محمد رحمه الله و
 احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام اجماع حنفیه رحمه الله است و در سبیل ذوی الارحام پسر
 قول ذوی است اگر علایمی ندارد و سبیل ذوی الارحام و مسائل حرمین بوجوب ایسرت و سهولت بر قول ابو یوسف
 رحمه الله اقوی و او نه انبیاء جمع ثلثه است از قرب صفت ثانی از موی بهر میراث بدون است اولی و در ثلثه
 بهر نسبت زیاده اند که ملی بوارث است اولی و مساوی سنازل آنهاست و تحقق و صفت من هم بدلی است
 و در این است هم اتحاد بود و تقسیم هم دان بی که یعنی از صفت ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی
 باشد از جهت پدر یا مادر بر بدون میراث از موی اولی باشد با اتفاق و تعیین پس اب الام اولی از اب الام و اب الام
 به چنین اب الام اب الام اب الام و اب الام اب الام است و برین قیاس حال جدات و جدات است و
 در مرتبه قرب این جماعه که تساوی القربانند هر که متب و متوسل بوارث است اولی بود و در اب سبیل فاضلی و ابی فضل
 علی بن عیسی بصری چنانکه اب الام اولی است از اب اب الام که ملی به با تمام الام است که جد و صحبه باشد و اینجا اب
 الام است که جد فاسد بود و اب سبیلان جرجانی و ابو علی سبکی ملی بوارث را بر مدلی بغیر و ارث هیچ تفصیل نداده اند و در
 مذکور هر دو را و ارث میداند همچنین است مذهب امامیه و اگر سنازل قرب و بعد و اولابوارث و غیر و ارث دیگر که مساوی
 و وصفت مذکور و انوشه کسی که بواسطه اشهر یکی نسبت کرده شده بیشتر متفق و متخی است یعنی بصورت تساوی مراتب
 و اولابوارث و غیر و ارث او بافت ملی به هر یکی متخی است هر یکی بوجه ذکره متفق است یا بوجه صفت انوشه و در
 قرابت هم اتحاد است که هر یک از جناب اب میت است یا هر واحد از طرف ام میت است چنانچه اب اب اب الام

که فرضی کثیر الاشخاص است بر هر قسمت حق خاص است و بطریقیکه کرده اند میان ممبران حصه و وزن برسان هر یک
 اگر فرضی از نوع ابویه و اسبیه کثیر الاشخاص است یعنی مثلا اصول پدری یا اصول مادری چنانچه اشخاص اند چنانچه در مثال که
 جانب پدر و شخص اند و جانب مادر و شخص بر همه اشخاص آن ذوق حق خاص آن تفریق را قسمت واجب است به طریقیکه
 کرده اند که ممبران حصه و وزن برسانند و لکن ضعف الانشای تقسیم نمایند و تفریق علمای شیعه بجانب ما تقسیم برین و مری علی
 است و جانب پدر لکن ضعف الانشای مثلا اگر شخصی مرد و چهار جد پدری و مادری و چهار جد پدری و مادری که داشت بهر نسبت
 نزد اهل سنت اصل مسئله از تسبیح از ۴
 و نزد اهل اصول مسئله از تسبیح از ۱۰

محسن

اسبیه				ابویه			
۴				۸			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			
۲				۲ ۲ ۲			

که ابو یوسف و حیدر زمان به فاعل قسمت است برادران بهرست نزد محمد بن حسن به حصه مرد مثل حصه زن بلکه بود و فرست اعتبار
اصول و اختلاف فرج نامقبول در این مثال تقدیم و ترجیح اولاد و حساب بر اولاد و ذی الارحام است صورت مسئله نیست که شخص
مرد و یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذشت و این هر دو باخ و اخت که ابن بنت موجوده از اول شان بهرستند و
اعیانیه و عیالیه که از آنها علالت و دیگری از بنو الاعیان است در بهر صورتها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ باشد
زیرا که وی ولد محسوب است و در بهر شعبه از این سلسله است که حق اصول بفرع خواهد رسید اگر یکی از این هر دو عیانی و دیگری
علاتی باشد باید مال را اولاد عیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلالت محروم خواهد ماند تا اینجا بیان توریث اولاد و اخت و اخوات و اقربا
و علالت بود و اگر اخت و اخ مذکور عیانی باشند ذی رحم مرد را که ابن بنت الاخت است مضاعف ذی رحم است که بنت ابن
الاخت است بهر سبب ابو یوسف باید و از برادر که ابو یوسف حصه ندارد ذی الارحام برادران قسمت میدهد باید که در صورت هر
ترجیح و کربان است و تساوی که در صورت اولاد و اولاد ام بود تصریح نص بر خلاف قیاس بوده لکن در محمد بن حسن سبب
رجوع به حصه مرد مثل مساوی حصن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف رؤس فرج را قبول
نمیکند و چون تخلف اینها بقرب است و درست و اعتبار این قرابت ذکر را بنی تفصیل ندارد پس حقوق اینها با وجود اختلاف صفة و کثرت
و انوشت مساوی باشند و نزد علمای شعبه نیز همین قسم تقسیم التساوی است که تساویست و عصبیت هم به یا بنی عصبیت
ست بهم یا یکی نسل از نسل ص مگر نسل اول عصبیت است و اگر بنو ابو یوسف اعتبار اینجا نیست بقرابت قرابت مادر و محمد بن
قسمت به راخ و اخت شد بهر صورت که جهات از اصول به یکدیگر و ضم کند با وی از فرج عدد و پس هر فرقی از این
تقسیم فرج آن میان یعنی اگر در عصبیت هم تساویست که هر یک از ذی الارحام ولد عصبیت مثل بنت ابن الاخ
بابت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلالت یا تساوی بنی عصبیت با هم حاصل شده مثل بنت ابن الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذی الارحام از اولاد اهل فرض است و دیگری از اولاد عصبیت است تا بنت ابن اعیان و بنت ابن اخ عیانی و در صورت
نزد ابو یوسف حصه اند اینجا فرقت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس در اولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلالت اولاد
بنو الاخیات ترجیح بود و اولاد بنو العلالت را بر اولاد بنو الاخیات تفصیل باشد و از محمد حصه الصدقه قسمت بر راخ و اخت که هو
این قسمی الارحام اند بهر صورت روایت است که جهات قرابت از اصول گرفته از فرج عدد با وی ضم کند یعنی اگر فرج
یک اصل دو یا سه رؤس اند اصل با دو یا سه رؤس گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه فرقه را از اصول
حق آن فرقه بر فرج متقسم اند و بهر سبب انعام شریع در صورت تمام اولاد و اخت و اخوات عیالیه و علالتیه و انبیاء اولاد
بنو العلالت را چیزی نمیبرد و اولاد بنو الاخیات اگر در نسل یک یا یک اخت اند یک سدس مال با آنها رسد و اگر
همه از نسل یک یا یک یا یک اخت یا یک نسل مال با آنها رسد و بهر صورت میان علی السویه بر مرد و زن تقسیم یکدو
مال در هر دو صورت بر اولاد بنو الاعیان لکن در ضعف الانثی تقسیم گردد و در خصوص کلیه بهر سبب اما همین است که مال

برصول تقسیم کرده سوی فروع نقل سازند و تقسیم فروع اخیا فیه بالسویه دارند و در مساوی آن لفظ اخطا لکین مست نمایند
از شش اگر سه بنت هست مگر جهت هر برادرست و اگر پنجین از سه اخت سه دختره هم سلبین از سه خواهر و یک پسر هم بر بویست اندیش
بر فروع چهار شد قسمت بهرست اقدم فروع اعیانی یعنی علات بعد آن دانی به بعد از آنها فروع اخیا فیه است بهرست
بعد از آن فیه است بهرست مثالیست جامع کلام است مثله که اخوه و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیا فیه باشند و بعضی از اولاد اهل
فرض اند و بعضی اولاد عصبات بهرست یعنی که شخصی مرد و سه دختره برادران مختلف بجهات گذشت یکی بنت اخی اعیانی دوم بنت
اخی علاتی سوم بنت اخی اعیانی همچنین از سه اخت مختلفه بهبات سه دختره گذشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم
بنت اخت اخیا فیه همچنین به این از سه اخت مختلفه بهبات و اگر گذشت یکی این اخت اعیانیه دوم این اخت علاتیه سوم
این اخت اخیا فیه بهرست

خاله

هر سه اعیانیه			هر سه علاتیه			هر سه اخیا فیه		
الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
ابن	ابن	ابن	ابن	ابن	ابن	ابن	ابن	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله و خیال الی ترک بلا خطه و من ار بعد این فروع ارباعا تقسیم کرده و فروع اعیانیه و علاتیه و اخیا فیه
یعنی با و اولاد اخی اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیا فیه سستی آن تواند بود و بعد آن فروع بتی علاتیه باشد
یعنی بصورت فقهان فروع اعیانیه و اولاد اخی اعیانیه و اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با و و آنها اولاد اخیا فیه و اولاد
اخی نتوانند بود و بعد از این هر دو فروع اخیا فیه است یعنی بقدر فقهان اولاد علاتیه اقدم است و اولاد اخی اعیانیه و اخیا فیه است
و معنی این بهرست ع ایک قبل بعد از فیه است بهرست که فروع متقدمه فرق متاخره یعنی سبکند و از استحقاق باز می آید که اولاد
با و و فروع متقدمه فرق متاخره را چندی نمیدرسد پس اولاد اعیانیه و اولاد علاتیه و اخیا فیه را ثانی است و اولاد علاتیه و اخیا فیه را ثالث
و صاحب است و در مقدمه پیش مرویت که ثلث حق فروع اخیا فیه است بهرست یعنی که ثلث حق فروع اعیانی بهرست است و ثلث
مطلوبه دانی بهرست اولین سه حصه شود و مساوی بهر یکی برود بهرست یعنی بقدر ابرش است بهرست از آن سهم بنت اخی برکش
دو از آن حق این اخت بدان بهرست بنت اخت واحد از آن بهرست محمدا بقول هر صحیح بهرست نه کند صحیح بهرست بهرست بهرست
نسب ابی یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله و تقسیم صورت مذکوره مرویت که ثلث ترک حق اولاد اخی و ثلث اخیا فیه است
بهرست یعنی فروع اخی و ثلث اعیانیه است و طریقه نسبت آن بین فطری دانی که ثلث اولین که خط اولاد اخیا فیه است تقسیم حصه
شود و بهر یکی از این متوین مساوی برسد و باقی ثلثین را برش حصه است کرده بهرست از آن سهم بنت اخی اعیانی بهرست و دو از آن
حق این الاخت اعیانیه و یکی از آن حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بقول هر صحیح خود که قابل تقسیم بهرست

برآورد و اخوات باعتبار عدد ذریع و جهات در اصول است این مسئله را از تقسیم میکنند که بود و ثلث اهل سدا ز سه است و ثلث آن یک یک باشد یعنی الاخیان ثلث مستقیم و ثلث دیگر دو بود یکی از آن به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت است که رؤس ثلثه باشد و آن غیر تقسیم و میان این هر سه رؤس مرسوم بنی الاخیان ثلث است پس سه عدد رؤس را در اصل ضرب کنند تا حاصل شود و آنان مسئله صحیح باید بود اما منیر و فیضیه و ثلثین حق اولاد اعیانیه است و ثلث حق اولاد اخیانیه و آن علی السویه راخ و ثلثین ششم شده با اولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین چهار ششم ششم شده و اولاد آن به بنت الاخ حق پدرش و یک به بنت الاخت و این الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تقسیم مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به بنی الاخیان برسد و وازوه به بنت الاخ و شش شش به هر یک از بنت الاخت و ابن الاخت برسد و در میان این سه بنت گذشت به برخی مختلف است به نسبت آنکه نسل برادر عینی است و وارث مال غیر او نیست که جز از نسل فی الحقیقه نیست حکم این مسئله بر دو کلیت یعنی و اگر سه پسران سه برادران است سه بنت گذشتند و سه برادری که هر یک از این نبات ثلث از اولاد و شش هستند جهت مختلف است یعنی یکی اعیانی بود و دوم علاقائی و سوم اخیانی پس هر که از این هر سه نبات نسل برادر عینی است و وارث مال متروک سوای او دیگر نیست زیرا که او ولد اعصبه است و سوای او کسی از نسل فی الحقیقه نیست و از هر دو یعنی ابی و یمن و محمد جدا اند حکم این مسئله یکی است و نهی در آن اختلاف نیست و صورت مسئله است

زید

اخ عینی	اخ علاقائی	اخ عینی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
محبوب	محبوب	وارث تمام مال
و بطریق اثنا عشریه مسئله از شش است یکی از آن به بنت ابن الاخ اخیانی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد بیان		
صنف رابع حکم و صنف رابع چنین بود و صنف رابع چهره است ازین به سمتی تمام مال شود که جز او و اخ و اگر نبود یعنی صنف رابع که عتات مطلقا و اعام لام و احوال و جمالات مطلقا باشد حکم درین صنف آنست که اگر یکی از اینها تنه است و سوای او کسی از ذریع الاخیان نیست تمام مال متروک به بنت است خواه پدرش از ذریع الاخیان باشد یا نه نسبت که مرام و مانع وی شود بالاتفاق این اهل فقهین سه چند شخص اند مجتمع گران به تحت قریب قرابت شان به اند فیه صنف اقدم است اقوی به پدری و آن بنام ذی اولی به زین همه اقدم است اعیانی به اتفاق همه برین دانی به هر زن و مرد و گمان بود اقوی به بنت باجملا اقدم و اولی به عینی حکم تنفر صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص از آن صنف مجتمع باشند و نیز قرابت شان بهم متحد باشد یعنی هر همه از جانب اعم هستند مثل اخ و		

بنان صنف رابع

و حالات یا جمل از جناس با بنامند اعظام اخیافیه و محال لاطلاق و در تصویر است هر گاه از آنها اتقوی است علی و اقدام باشد پس
علانی را از اخیافی اولی وانی و اعیانی اقدام و اولی ازین هر دو است بر نهی صمیمین مام را اتفاق است و با مجازین باشد
هر کسی که اتقوی از نیما بود در استحقاق میراث اقدام و اولی است پس علم اعیانیه علمه علمتیه و علمه اخیافیه اولی است و علمه علمتیه
از علم و علمه اخیافیه اولی است و همچنین خال و خاله اعیانیه از علمتیه و اخیافیه اولی و خال و خاله علمتیه از اخیافیه اولی است و نیز و علم
شیعیه بصورت اجتماعی تخیل اخیافیه و محال باشد یا احوال و حالات علمتیه با اعیانیه عجب اند و بتقدیر اقدام اعیانیه علمتیه
مقام آنها شوند و از اخیافیات و احد سدس ل و متعدد ثلث مال بر سخت اند و باقی با اعیانیه و اگر نباشد بجملاتیه میرسد
از کور و انات مجتمع اند و تساوی القربا است ای و البته اصل شهر پس نگاه بهار و نصف انشی نصیب مرد و شمار به یمنی اگر کور
وانات مجتمع اند که بعضی مرد و اند و بعضی زن و هر یکی از آنها تساوی القربا است و متحد اخیر است پس تقسیم بر آنها اصل میشود
نگاه داری و مضاعف حصه نشی چند و شش و نوزده اما سیه و اخیافیه تقسیم میان ذکر و انشی تساویست و در اعیانیه و علمتیه لکه
ضعف الاثنی پس بهر علم و علمه اخیافیه از ثلث مساوی برسد و هر یک از علم و علمه اعیانیه باشد خدایا علمتیه لکه ذکر خطا لکه
خواهد رسید به هر اخیافی اندمی چند که بهما جمع اند و خواه خال است و خاله مطلق و لیک هر دو ریز یک جفت و حقیقت
این مثال اجتماع و کور و اناتی است که حیز قربت شان متحد بود و بدین طریق که مثلاً چند اعظام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر
که با همچنین جماعت یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقاً اعیانیه باشد یا علمتیه یا اخیافیه که با هم جمع شوند
لاکن خال و خاله هر دو از یک جفت و بی حقیقت باشد یعنی اگر خال اعیانی است خاله هم اعیانی باشد و اگر خال علمتیه است
خاله هم علمتیه باشد و اگر خال اخیافی است خاله هم اخیافیه باشد و برین هر دو صورت ترک لکه که ضعف الاثنی تقسیم خواهد یافت
لکن نوزده اما سیه چون بهر دو صورت از تساب با هم است مال بسا و اربعین لکه و الاثنی تقسیم خواهد شد و زن نیمه مرد نخواهد یافت
و مختلف حیز قربت اگر بهست پس ضعف و قوت متن منکر و ثلث و نصف و اربعین و ثلث جانب پدر بر سر است
حق هر فرقه بر سر شخص میشود و تقسیم بهت خاص و بی انصاف و متحد اخیر بود و حالا لیان صورت اختلاف حیز سکنید و سیکوید که اگر
حیز قربت اشخاص مجتمع به مختلف است یعنی بعضی از انان نظرد پدر است باشند چون محال مطلقاً و علم لام و بعضی از انان جانب مادر
مست باشند چون احوال و حالات مطلقاً پس نظر بضعف تخیر یک حیز و قوت تخیر حیز دیگر نباید کرد و لیک یک ثلث بجهت کسانیکه نسبت
بسوی مادریست اندم و ثلث بجهت کسانیکه نسبت بجانب پدریست اندم و بیانی و حق هر فرقه از پدری و مادری بر سر اشخاص از آنها تقسیم
خاص که عبارت از لکه که ضعف الاثنی است تقسیم میشود و مراد ازین قول که ضعف و قوت را لکه که این است که در هر فرقه ضعف و قوت
را نظر نباید کرد که اگر مثلاً عات اعیانیه و علمتیه و اخیانیه با احوال اعیانی و علمتیه و اخیافی جمع شوند و ثلث بهر محال و یک ثلث بهر محال
باید رسانید زیرا که در صورت قوت و ضعف هر فرقه برای توریث اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس ازین جمله علم اعیانیه و خال اعیانی
واردت خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید و بعد از این اعیانی و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافی و وارث اند از و ثلث یک

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صفت اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یک صورت که این علم عیانی با علم علایق باقیه شود و این علم موجب علم مذکور خواهد بود و چون
علمای ایشان نوشته اند که اگر باین منتهی حال هم باشد این علم عیانی محسوب شود و استی و اگر تساوی و اقربیت قوت قرابت است
در خصوصت هر کسی که ولد عصبه است علم تقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصبوت را معتبر دانسته اند و از آنها عصبوت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست **۵** پس اگر خنثی بود از علم دانی از این عمل مثل قدم **۶** یکس و صورتیکه هر یک از آن **۷** در جهت است از
بنوا لایحان **۸** و از این هر دو علم عیانی هم علایق است آن ثانی **۹** پس بر مال را در خصوصت **۱۰** هر که دارد قرابتش قوت **۱۱** آری این
صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه قوت قرابت مساوی باشد مگر یکی از آن ولد عصبه بود صورتش نیست که اگر خنثی
از علم دیگری از علم نیست باشد پس آن خنثی را بر قدم ملکی در صورتیکه هر یک از علم و علم در جهت قرابت از بنوا لایحان باشد
که در خصوصت قرب درجه اولاد دشان و قوت قرابت آنها مساویست لکن این نسبت به علم ولد عصبه است بر این علم که ولد
ذی رحم است در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال ثلثا و بطین اول منقسم گردیده نصیب هر یک از علم و علم با اولاد آنها متعلق
خواهد شد بعد از این مثال تقدم و قوت بیان کرده و اگر از این هر دو یعنی علم عیانی نیست مگر آن و دیگری علم علایق است پس تمام
مال را در خصوصت نکاح خواهد بود که قرابت او قوت دارد پس این علم عیانی نیست علم علایق تقدم دارد و بالاتفاق بین الفقهاء
و علم مال نصیب این علم عیانیه و ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس و لویت فائده علایق بر فائده اخایه که املی با آنکه ولد ذی رحم است
بر ثانیه با آنکه ولد وارث است تقدم و اینجا نکته گذشت **۵** و قرابت چو قوتیست صریح **۶** و به برادرا باورش هیچ **۷** پس علم
الایحان **۸** اقدم از نسبت علم لاب سیدان **۹** چون اولاد باین منور که بصورت عیانی بودن علم علایق و علم قرابت مستحق میراث
میشود حالا کلیه آن بیان میگردد و میگوید که در قرابت اگر قوتی صریح است برادرا باورش از ترجیح باید داد یعنی اگر یکی از ذوی الارحام
صاحب قرابت قویه باشد و دیگری مدلی بوارث یعنی ولد وارث باشد صاحب قرابت قویه را بر ولد وارث ترجیح باشد زیرا که خنثی است
که در دانش موجود است و آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث با نسبت که در ذات دیگری موجود است که آن عصبوت باشد پس
بنابرین پیغمبر عیانیه از نسبت علم علایق در میراث اقدم است بالاتفاق بین فقهین چنانکه گذشت **۵** و در باب هر چه پیشتر
گفته شد و ارث است اقدم پس همه مال با برودتها **۶** مستحق نسبت علم لاب اینجا یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القرائه بر ولد الوالد
ترجیح دارد و آنچه اینهم در بعضی شایخ است که در میراث نسل وارث القلم است پس نزد این علماء اینجا یعنی در مسئله متقدمه تمام مال است
را تنها نسبت علم علایق مستحق است **۵** و قرابت مساوی است الا به مختلف خیر قرابت **۶** اعتبار عصبوت و قوت **۷** ثانیاً عصبوت
و ثلث حق چیز با است و یک ثلث از آن قرابت اعم است **۸** معتبر در فریق مادر یا پدر **۹** عصبوت قرابت دان **۱۰** معتبر جانب
پدر دانی و قوت نسل وارث فانی **۱۱** حالا حکم اختلاف خیر قرابت بیان میگردد و میگوید که اگر وجه قرابت مساویست لکن خیر قرابتها
مختلف است که بعضی از جانب اب اند و بعضی از جانب ام در خصوصت اعتبار عصبوت و قوت ثانیاً یعنی جمیع منظر گفتند که ثلث
جانب ذوی الارحام ابو کسی اولاد عصبه است و جانب ذوی الارحام ام به قوت قرابت است پس ولد علم عیانیه بر ولد علم

یا خاله علانیه یا اخیافیه هیچ ندارد بر قیاس عمه عینی که با وجود بودنش ذات القربین و ولد وراثت که محکم و حد صحیح باشد بخاله
 علانیه تقدم نیابد بلکه مرد و بالاشترک مستحق اند لکن در صورت اختلاف حیرت وراثت مال حق نیازیست و یک ثلث از مال
 حق اقربای مادریست و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریق مادران قوت قرابت و قسمت حق معتبر دانی
 یعنی اگر بطرف اقربای مادری اولاد اعمیانه و علانیه و اخیافیه باشند حق آن فریق با عیانه رسد و نه بعلائی و نه باخیافیه و
 در فریق پدری معتبر قوت قرابت است بعد آن معتبر نسل وراثت است یعنی اولاد حصیه چون جانب مادران خصوصیت متصور
 نبود اعتبار نسل وراثت نجات یافته و نه شده پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه متبع شود اولاد اعمیانه تقدم است بعد از آن اولاد
 علانیه بعد از آن اولاد اخیافیه و نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف البیعتی احکام آبا و امهات آنهاست و هر یکی از آنها
 قایم مقام مادر پدر خود شود و حق اب و بن آنها بعینه منتقل بآنها گردد و نزد ابو یوسف عقید فیهیم حصه هر فریق را تقسیم بدو در
 فروع گشت بر سر ابدان بد با محاط جهات یک در آن بد بطریق ممد و انا به قسمت نصف اول است اینجا بود که بدو تقسیم نصیب فریق
 بطن اعلی اختلاف با تحقیق بلیک در وی جهات و نیز عدد از اصول فروع اخذ کند و در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلاف
 است پس نزد ابو یوسف رحمه الله حکم است که حصه هر فریق در فروع آن بر سر ابدان لکن ضعف الاستی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت
 هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق جهه واحده است سهم همان جهه باو بدینند و اگر مستحق بدو جهه است سهام هر دو جهه را رسانند و بطریق
 ممد رحمه الله قسمت در اینجا مثل ثلث نصف اول است که جای قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی اختلاف است یعنی اول الطبی
 که در آن اختلاف مذکور است و انوشد واقع شده لکن بطن اعلی اختلاف جهات از اصول بگیرد و عدد از فروع اخذ میکند و بطریق
 آن قسمت بین نمایند مثلاً دو پسر بنت عمه علانیه و دو دختر بن عمه علانیه دیگر که معین هر دو دختران بنت عم علانیه اند و دو دختر بنت
 خاله علانیه و دو پسر بن خاله علانیه دیگر که همان و پسر بن خاله علانیه اند و دختر بنت

نزد ابو یوسف رحمه الله سکه از ۳۰ و در ممد رحمه الله سکه از ۲۰ تقسیم از ۲۰ و نزد امامیه سکه از ۲۰ تقسیم از ۲۰

فریق ابوی		فریق امیه	
عمه علانیه	عمه علانیه	خاله علانیه	خاله علانیه
بنت	بنت	بنت	بنت
این	این	این	این
بنتی	بنتی	بنتی	بنتی
۱۰	۱۰	۲	۲
۱۰	۱۰	۲	۲
۱۰	۱۰	۲	۲
۱۰	۱۰	۲	۲

اصل سکه از سه است و در آن حق جبر پدری و یک از آن حق جبر مادری است تقسیم سکه نزد ابو یوسف رحمه الله از سه باشد

نرا که رؤس فروع ابو یعلیٰ جہات اصول شش است که نمبر که چهارین باشند و سهام انفریق بر آنها مستقامست ندارد بلکه سیار آنرا
توافق یکی لخصت است و رؤس فروع این نظر جہات اصول نمبر پنج این است و سهم واحدشان با رؤس مباہنت دارد و میان
و که وقت عدد رؤس زین اول است پنج که عدد رؤس فوق ثانی باشد تا بن بست پلین ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در
اصل مسئلہ ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تقسیم مسئلہ دانند بست بفریق ابویہ رسانند هر یک از این دو بنت پنج
سهام خواهند یافت و باقی ده بفریق امیر رسیده یکی ملازمتین چهار هر یکی را از بنتین یک خواهد رسید و ترمو محمد جملہ تقسیم مسئلہ
از سی شوش نیز که نزدش اول تقسیم دینوا العلامت است باعتبار عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع نمبر
بشت عمه و بنت خالند و اگر اختصار نموده دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز نمبر یک عم
و یک خال قرار دهند و دو جا و رؤس باقی ماند حصہ ابویہ بر رؤس آنها تقسیم است و حصہ امیر بر رؤس آنها غیر تقسیم
و در اصل مسئلہ ضرب کنند و از شش حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویہ دو سهم نصیب عم را
بهر دو دختران دخترین رسانند و دو سهام هر دو عمه که طایفہ نامشاند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولادشان مختلف مذکور است و
ست پس این را و این بنت را و بنت گیرند که مجموع سه بن شدند و میان دو سهام عم تقسیم و سه رؤس اولاد آنها تا بن بست
و دو سهم از شش حاصل ضرب بفریق امیر رسیده یکی از ان حق خال است که بہر دو پسران بنت دی میرسد لکن مستقیم نیست کہ حدود
رؤس دو بنت و باقی یک کہ حق طایفہ نامشاند یعنی بہر دو خاله است چون بر اولادشان کہ مختلف مذکور است و نوشت سستی
یک بن مثل دو این و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه بن شدند بوجه تا بن تقسیم تواند شد و میان این رؤس اولاد طایفہ
تاشل است یکی از ان باید گرفت و چون این ستمہ با و کہ عدد رؤس پسران بنت خال است مباہنت دارد یکی را در دیگر ضرب کرد
شش حاصل ضرب صحیح اول کہ شش بوده ضرب نموده از حاصل لکن کہ سی شوش باشد تقسیم مسئلہ نمایند بست و چهار از ان حصہ
ابویہ است کہ بہر یکی از دو دختران این عم و بنت عم و سهم شش از جانب مادر و سه از جانب پدر میرسد و بہر یکی از بہر دو پسران
عمہ بہر سهم میرسد و دو از انان حصہ فریق مادری است کہ بہر یکی از بہر دو پسران این خاله و بنت انحال پنج سهم سه ان
طرف مادر و از طرف پدری باید بہر یکی از بہر دو دختران بنت انحال یک سهم می یابد و بطریقہ امیریہ اگر چہ اصل مسئلہ ابویہ
است لکن صحیح از بست و چهار باشد تا زده از ان با ابویات و بنت با امیات خواهد رسید چهار از ان کہ نصیب عمہ اولی است
بہر دو پسران دخترین رسد و چهار سهم ثانیہ و بنت عم مجموع دو از انہ سهام بہر دو دختران این و بنت آنها رسد و بہر دو
سهم خالہ اولی بہر دو دختران دخترین رسد و بہر دو سهم خالہ ثانیہ و بہر چهار سهم خال مجموع شش سهام بہر دو پسران این بنت
آنها رسد و اینجا مثالی دیگر برای توضیح بیشتر استل باختلاف جہات و جہت و جہت مذکور است و جہات ثلثہ باشد

[illegible]

در صورتی که بخت الابن همه اعیانیه و این بخت خال اعمیانی و بخت الابن خاله اعیانیه مقدم اند پس اصل مسئله از سه وجه صحیح از
نه منشأ ازین به بخت الابن همه اعیانیه و دو باب بخت خال اعمیانی و یک به بخت الابن خاله اعیانیه میرسد و اگر اولاد هم در میان
و خاله اعیانیات نباشد اولاد هم و عمه و خال خاله علایات به مقدم اند تقسیم مثل سابق از نه چهار از ان باب بخت عم و دو نسبت
الابن عم و دو باب بخت خال و یک به بخت الابن خاله میرسد و اگر کسی از اینها نباشد اخفیات ابو بیوه امیه تحقق خواهند بود
مثل علایات قسمت مال میانه شان باشد زیرا بر سه صورت میان بی یوسف و محمد اما اتفاق است و بطریقهای
در صورت اولاد اعیانیه و اخفیات ابو بیوه امیه اتفاق دارند و علایات هر دو طرف قط شوق پس اصل مسئله از سه و آنرا
اولاد مخیر ثالث ضرب کرده حاصل ضرب را که نباشد دو عدد کس اخفیات امیه ضرب ده از جمله حاصلش تقسیم سه بار
روازده حق ابو پیش حق امیهست و از ان دوازده ششم عم عینی بخت ابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی با نصفه
بهم و عمه اخفیه ریده با ولاد دیگری واصل گردد و از ان شش سهم جانب امیه چار میان خال و خاله اعیانیین بالتساوی مقسم
شده با ولاد آنها و دو بهر یک از خال و خاله اخفایتین بساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و بصورت اندام اعیانیه
از سطر فی علایات آن طرف متحق شوند و جائیکه نصیب فرقه برابر او دش مستقیم نباشد تصحیح مادر کس آن فرقه ضرب کرده از خال ضرب
تصحیح نمایند عمه والدین هم شان «خاله و خال» والدین بچان «نیز اولادشان و نسل و لکه همچنین هم و خال جد و جد خاله
و نیز عمه آنها بعد از ان نسل شان ان مضاعف همه احکام صنف رابع را به منتقل وان بچان آنها یعنی هرگاه کسی ازین جنس خارج
نیز که عموم و خو لهیت و اولاد آنها اند موجود نباشند پس تمام احکام این صنف رابع را جانب عمه عم و خاله و خال والدین پس با ولاد
و نسل اولادشان منتقل و اند و اگر کسی از اینها نیافته نشود بعد ازین حکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جد همین پس با ولاد
و نسل اولادشان منتقل پذیرند و یکی را بعد گیری بجای عموم و خو لهیت و اولاد آنها شمارند و اولاد ستر تقدیمی را اگر چه منتقل شد
از ستر تقدم و اولی نگارند بالاتفاق بین الفرقین و این حکم را بر همین دو فرقه یعنی عموم و خو له ابوبین و جد بن نیمه نانند بلکه عموم و
خو له ابوبین جد بن پس عموم و خو له جد بن چنین لی غیر انتهائیه قایم مقام عموم و خو لهیت تواند شدند با لکن نظر همچنین در
فرقه همچنین هم و خال اه مفید فوا بدیده ست اول تقصیب دوم ممالکت بهم و خال والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

بودند یا عمو و خاله بدون اینها یا شش و سیم و چهار و حکم اولاد اینها با اولاد عمو و خاله و والدین بیان خنثی شکل و وارث است شکل
از خنثی به گاه مرد و شش و گاه انثی به گرجا پس نصیب زن باشد و کم بود زن شمار باید کرد و حق مرد کمتر است از زن و شش و شمار
مرد و حسن به سبب که از مرد و زن بود و محبوب به گرجا پس خنثی زن منصوب به مال به تر شش و خنثی را به جای محبوب و از خنثی را به
رفته چون اکثر صحابه بدین به صاحبین و اما عظم بدین به گرجا و بدین به سبب شش و خنثی به خط خنثی است نصف چون انثی به
چون از احکام مرد و از احکام زن و غایت حاصل که وید با حکام خنثی شکل شش و شش باید دانست که خنثی شش و شش است از خنثی به فتح
معنی نرمی و لطافت و چون خنثی این وصف موجود است لهذا بدین به سبب سیم سیم گرجا شکل از آن گویند که انسان خنثی مرد و زن
ست و در چنین شخص به دو وصف متضاده موجود میسر و هم اند پس شش شکل یعنی شش گریه و مراد از خنثی شکل شخصی است که
زنی و مردی به دو ویژگی از اینها ندارد و دو صورت ثانیه نزد اما میسر و عدا و خنثی نیست و کسین سو قوت به سبب کم قوه است و کسین
نا غایت شود یا از شش را گنج و اول به سبب سیم سیم خنثی است پس به سبب از کورت و از شش خنثی به حجات شریعه عقیده به راجع است
و حکم وی به تنهایی باقی نماند اگر که مردی سبب باشد از رجال شمارند و اگر که زنی فرج بول بود و هم از اند و اگر که مرد و آل و هم بول بود و هم
آل است که بول از آل و از آل بدین به سبب متفق علیه بین الفقهین است و بصورت عدم سبقت بول از احد الکتین صحیحین است و بعد
بول را برای ترجیح اعتبار کنند و از خنثی شکل شمارند و علمای امامیه تا آخر انقطاع بول را معتبر داشته اند بصورت تساوی
از ایشان عمل با تقریر رفته اند و بعضی بشمارون آنها همی به دو پهلوی او رفته بصورت تساوی عدد و در وضع زن شش
و حالت اختلاف و کارند و لابد بدین شکل احکام به تنهایی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر شش رجال متکلم شود و متقی گردد و در سبب
کند مرد است و اگر شش نسوان پستان برآورد و جاهل شود و حال گردد زن است با جمله تا زمانیکه ذکورت یا انوشت وی خنثی شود
در شمار خنثی شکل خواهد بود و هر گاه وی در ملک به سبب شش شک شود و در ورثه وی علماء را اختلاف است بنا بر علیه بگوید
اگر وارث ترک کسی خنثی شکل باشد از آن گاهی مرد و شمار کنی و گاهی زن بشمری به سبب این اگر بجا خنثی زن کنی که حصه آن زن
از مردی که در خارج فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد و شکایک سپرد و دیگر و خنثی است خنثی را زن بشمر و نصف
حصه سپرد خواهند داد و اگر حصه مردی که بجا خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد و شش و زن است شش و زن و ماد و از انسانی خنثی را
که اینجا خنثی را مرد و باید گرفت و سبب از شش است سه زوج و یک به برادر انسانی و یک حق و محبوب به سبب باید و اده اگر شش
را زن شمارند متقی سه سهم شود و سبب عول شش کند و هر که از مرد و زن که اگر بجا خنثی در ورثه منصوب کنی که هر به حجات
گردد و در آن صورت بجا محبوب خنثی را باید دانست یعنی اگر بجا خنثی زن باشد محبوب گردد و اگر مرد باشد محبوب نشود خنثی را همان زن
محبوب باید دانست و همچنین بجا خنثی اگر مرد را نصیب کنی محبوب باشد و اگر زن را نصیب کنی محبوب نباشد خنثی را انعام و شهادت
چنانچه اگر شخصی از اعمام خود خنثی کند شش به مال به هم خواهد رسید و خنثی در عدا و عدا محسوب شده محبوب خواهد گردید و خنثی
اگر شش و یک خواهد عیان به یک خنثی لایب گذشت به مال را ده حصه و شش به نصف است عیان به ده خنثی را ده و شش و محبوب

اگر و اندر زیر که اگر زن بمقتضای شش بهفت عول کند و یک سهم خنثی ببرد و به شش و ن خنثی و بعضی اجیان زن و بعضی
 اوقات مرد است که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر قتی از ذکور و نثرت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
 خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و همین معنی مثل اکثر صحابه با علم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین فی صحابه اند و نقل کرده اند
 روایتی مبنی برست مثالش نیست که اگر کسی را یک پسر و یک دختر و یک له خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه
 است **س** است مقدار عامه شعبی **س** قول عبدالعزیز بن سم بنی که خنثی حواله بیکرد و نصف هر یک حصه زن و مرد و
 یعنی قول اکثر صحابه و ثقات امامان و صاحبین رحمه الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامه شعبی که منسوب به شعب همان است قول
 عبدالعزیز بن عباس رضی الله عنه که ابن سم بنی علیه السلام بود اختیار نمود آن قول نیست که خنثی نصف هر یک از زن و مرد که بجای خنثی
 فرض توان کرد و بدیندو به سناعتی که ورثه دیگر را با او است یعنی ورثه دیگر نیاید بکنند که او از زن ثار کرده حصه زن را و بدیندو و خود خنثی بخشد
 که زن نمره مردان شکست **س** یکم چون حج قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه انثی بختی بدهند
 که رفع نزاع شود و همین است مذکور شد در باب خنثی **س** یک مضمون قول عامه هر یک از صاحبین گفت جدا یعنی مضمون
 قول عامه شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمه الله جدا گانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصه مرد و نصف حصه زن اینست
 جدا گرفته و از حسب بای خود صحیح نموده و ازین ترجیح لازم نمی آید که همین مذکور شد از ایشا نیست بل مذکور است از ایشان
 همانست که سبق ذکر یافت **س** گفت ابو یوسف او را تقسیم بکن بر دو زن از شریک سهم بده پس فرقی که زن بود خنثی را نصف
 مرد و نصف یک انثی و حصه کامل از بایشان و آن بصحت مسئله بکن بیان **س** که اگر کسی و خنثی است و بسط سولیش حق
 فرقی بایست **س** پس فرودن بران حق خنثی بدتر شود صحاح آنهمه را بدینست که اگر کسی و خنثی بجمعه حصه اش بصل فزاید و معتبر
 و آن بهر دو صورت عول است با بطلان خلاصه قول **س** یعنی ابو یوسف رحمه الله ترجیح قول عامه شعبی چنین گفته که مال مستی
 بر زن و مرد که شریک سهم و ارثه اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فرقی که از ان فریق خنثی است او را
 را از ان فریق برآورده بر زن و مرد موجوده یا مرفوضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک مرد و نصف حصه یک
 از ان فریق حصه کامل خنثی و اند اگر خنثی از فریق اولاد است نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر که اگر از فریق ثانی
 و اخوات باشند نیمه نصیب یک رخ و یک اخت گیرند و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بدین طریق نمایند که اگر حق خنثی
 رسیده در وی کسی است حق فریق خنثی را بسوی آن کس بسط کنند یعنی و فرج آن کس ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط
 کرده بران پیفزیند و آنهمه را اعداد صحیحه شده اند مثالش بعد ازین مذکور است و اگر حق خنثی کس نیست بجمعه حصه اش بصل
 که برای تقسیم فرقی که در ان خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکور سابق که ابن و بنت و دو خنثی است چهار برابر
 ابن و دو برابر بنی است قرار دهند و نیز صورتی است که خنثی باشد و از ان فریق تقسیم مسئله نمایند با بطلان خلاصه قول نیست که

بهر دو صورت طریق عمل معتبر دانند و در مثالی که گفته ام بالا یک سپر راست نصف و تیرا ربع است حصه خشتی ۱۰
 نیم مرد و نیمه شش یک دو گز به بنت و این می به خشتی یکی نصف نمی به الغرض سله بهر صورت باید از نه بهر بیش
 صحت این مثال تصحیح مسئله و صورتیکه سرور خشتی باشد سیکوید که بالا گفته ام و آن این و بنت و ولد
 خشتی ست حصه این یک عدو صحیح و حصه و تیرا نصف عدد است پس حصه خشتی ربع است که نصف حصه مرد و نصف حصه
 زن بود چون اصل مسئله فرقی این و بنت که از یک نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خشتی ست بسط کنند شش
 ربع میشود و سه ربع حصه خشتی بر آن افزایند یکی نه ربع میشود و آنرا سه ربع گرفته چهار از آن باین دو و بنت و سه خشتی بهرند و اگر تقسیم
 میان این بنت ارشد کنی و دو باین و یک به بنت بدی و در صورت حق خشتی یک و نیم نمی که نصف باشد هرگاه سه
 که از آن سله این و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و آن به نصف کنی خشتی ست بقای نصف میشود و آنرا
 صحیح شده چهار باین و دو و بنت و سه خشتی تقسیم کنی الغرض این سله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف جمله اند
 تصحیح می باید و همین طریق را تقسیم خشتی بعضی علمای شیعه هم اختیار کرده اند است رای محمد و انان که نصیب فرقی خشتی را
 بشموش و دوباره کن تقدیر که زانش گیزوگاه مردش گیرد آنچه در دو حالتش بر به نصف بر دو و بر حصه خود عدد و سه سله
 بشمار نسبت بهر دو ملاحظه دارد حاصل ضرب یک بوق و اگر به تانی توافق است اگر حاصل ضرب یک بکل و اگر به
 در تاین بگیر ای و لیه بهر چه در دست آید نه به بشمار دو و حال آن آید آنچه حاصل شود ضرب اخیر پس همان تقسیم
 فرقیش گیرد باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابو یوسف محمد حصه اند ضابطه بیان کرده اند تقریب هم مثال مذکور
 بالا نموده اند زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باندک تامل بی بقاعده آن توان برد گفتن درین کتاب اختلاف فرقی
 میباشد و مذنب شیعه عین نه شعبی است بعضی علمای شیعه بطریق ابو یوسف رجحان درفته اند و اکثر علمای ایشان طریق محمد حصه اند
 اختیار کرده اند و انصواب تخریج ابو یوسف و محمد حصه اند ضابطه کرده ام که بر هر یکی استخراج مسئله خشتی اهل شود و آنچه ضابطه
 تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطه تخریج برای محمد حصه اند نیست که نصیب فرقی را که خشتی از آن فرقی ست بشمول خشتی دوباره
 اندازه باید نمود و درین دو بار خشتی را یکبار در زمره رجال داخل کرده صحیح مسئله فرقیش باید پرداخت بار دیگر خشتی را شامل فرقه نشاند
 تصحیح مسئله باید ساخت بهر چه درین دو حالت خشتی به نصف و نصیب درج دیگر دو یا تصحیح مسئله فرقی خشتی در دست اعدا میری از سله
 جدا بشمار کنی نسبت مساعد و هر دو سله ملاحظه داری اگر در هر دو توافق است فرقی یکی را در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب است
 و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیر ای با جمله بقدر نسبتی بهر چه ازین هر دو سله در
 تو آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگری اندازه دو عدد که شمار بهر دو حال نکورت و انوش خشتی ست ضرب
 و آنچه ازین ضرب اخیر حاصل بشود همان حاصل را محل تقسیم سهام فرقیش بگیر ای یعنی تصحیح مسئله از آن شماری
 در مثال گفته در یک حال بهر خشتی بود و خوشن مال بلیک در حالت دیگر او را ربع مال ست حق یک شش سله

اگر انچه از سهام هر یک است این پنج سید و ده اهل بود و حق خفنی به سید این و نه حق انشی به هر چه از پنج یافته هر کس در ضربان و چنان
 باید و پس از آنچه از چهار یافته هر یک به ضرب پنج باید و شش به حاصل هر دو ضرب را ایجاان به حصه هر یکی از آن سیدان
 یعنی در مثال مذکور که این و بنت خفنی است در یک حال که حال مذکور است خفنی است بملاحظه رؤس و این و یک بنت سید
 پنج باشد و خمس از اصل مسئله خفنی مفروض الذکره میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوش خفنی است بتطبیق رؤس یک
 این و دو بنت مسئله از چهار باشد و پنج از اصل مسئله که حق یک انشی است بخفنی میرسد و چون میان هر دو مسئله تنابین است یک
 را در یک ضرب کند و حاصل ضرب را که است باشد و دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود و از آن تقسیم مسئله کند و خط
 هر یکی از این اشخاص باشد بدین شرح بدانند که سید و از آن حق خفنی است و وجه حق این و نه حق انشی که بنت باشد و طریقه در یافتن
 این سهام آنست که از مسئله پنج به هر یک که سید و ضرب آن سهم در چارمی باید و پنج از مسئله چهار هر یک یافته ضرب آن پنج
 می باید و حاصل هر دو ضرب حصه لکن کسی دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خفنی از پنج و سهم بود و بعد ضرب در چهار و شصت
 شد و از چهار یک سهم بود و بعد ضرب در پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سید و ده است و خفنی به سید و ده یکسان پی بری و اگر باقی
 خفنی و رتبه دیگر نیز شریک است که باشد باید که خفنی مفروض یا بیشتر که سهام آنها را از تقسیم مسئله خفنی ضرب کرده حاصل از پنج سهام
 هر یکی از آن دو عدد و طریقه در یافتن حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله با آنها رسیده باشد و تقسیم مسئله
 ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خفنی و هر یک از ذوقیش که از تقسیم مسئله خودش بوی رسیده و اعداد و یک از مسئله
 اهل فرض بعد از خارج سهام اهل فرض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آنها شمارند و مثال صورت فوق
 آنست که ولد خفنی و یک بنت است و فرض مذکور است خفنی مسئله انوشش کنی و بتقدیر انوشش آن از چهار و میان هر دو و
 بالنصف است پس نصف احد چهار را در اصل ضرب کرده و از آنکه حاصل ضرب است در عدد حالتین زده را نسبت و چنان
 تقسیم مسئله نموده چهار و پنج و ده به بنت رسائی گنجین بقدر مسئله از اقل خارج سهام و رتبه میباشد اصل این هر دو مسئله
 از دو و سه که تنابین اند و باید بود و تقسیم از دو و ده بیان حمل سه مدت حل فتناس کمال به مدت نزد او حقیقه و دو سال
 لیست بن سعد شده قابل به سوی چارست شافعی مایل به قول زهری مخالف اینهاست که که بود هفت سال بلی
 کم و کاست به یک هر یک اقل مدت آن به غیر شدن سه مکرده است بیان به چون از بیان و داشت خفنی مشکلفا رخ شد و در
 توزین حمل نیز مثل خفنی ترد بود که ذکر قرار داده شود و یا انشی ذکر احکام حمل بعد احکام خفنی مناسب نموده بدانکه تنهای کمال
 مدت حمل که اکثر مدت عبارت از آن است نه از ابو حنیفه و اصحاب وی جمیع عدد و دو سال است و لیست ابن سعد فقهی قابل
 شده که اکثره هفت سال است و امام شافعی جمیع عدد اقل است که اکثره چهار سال است و قول زهری جمیع عدد و دو سال
 این هر سه اعلام است یعنی نزد هفت سال کمال اکثره مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یک سال قرار
 داده اند لکن هر یکی از اینها که اختلاف و اقصای مدت حمل کرده اقل مدت از تساوی شش ماه پیروی دیگر بیان نموده است

و
 و

هر نصیبی که آن بود کشته از خطا چار این یاد شد
 و ز محمد و قول شد مروت زان یکی آنکه جمل نیست
 قول ثانی که حصه دو سپه یاد و دختر برانچه است اکثر
 از ابو یوسف است سهم دو و مین قول یک نیست
 هست مروی که حق یک دختر یا حق یک پسر که است کمتر
 مگر آنکه کفیل است ضرور تا که بجز نقص بعد نکند
 بر آن رفتند که اگر مدت خوشی قریب باشد یعنی یک ماه یا کمتر از آن بود با انتظار وضع حمل تقسیم که توقف کنند و اگر در وقت
 قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم نکند و اگر در وقت قریب باشد یا بعد
 اگر کسی را که حصه اش بعد جمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمی شود اگر بدین وجهی نیست با بجهل در صورتیکه قبل وضع
 جمل ضرورت تقسیم تر که واقع شود امام ابو حنیفه حصه امه بهام چهار این یا حصه ص چهار است هر چه از این هر دو که در کتب آمده
 برای حمل می نهد و دیگر در ثقل حصه شان سید و این روایت را ابن المبارک از امام راویست و بعضی از علمای این را اخذ
 کرده اند و از محمد حصه امه و قول مرویست از ابن هریر و یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده است که برای هر
 حصه سه و دختر یا حصه سه پسر هر چار بدو اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد حصه امه بر روایت دیگر است که حصه دو سپه را و دختر
 هر چار بدو اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیه تر که دیگر در ثقل حصه آنها بدین حد است قول حسن حصه امه و این قول صحیح
 محمد حصه امه از ابو یوسف حصه امه بر روایت هشام مروی است مگر قوی ندارد بلکه قول قوی از ابو یوسف حصه امه که در ثقل
 حمل بر همان فتوی است بر روایت خضات مروی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هر چار اکثر باشد برای حمل باید نهاد و بانی
 تر که ورثه را باید داد لکن در این صورت گرفتن کفیلی از ورثه ضرورت تا که آن کفیل جزیق نقصان حق حمل بعد ظهور و تولدش
 نماید یعنی اگر از جمل زاید از یک لیدر شود کفیل تنفیهای حق این اولاد ورثه کند و جزیق نقصان اولاد نماید و حسب شایسته نیست
 که برای عمل حصه و در نهاد شود و دیگر اصل حصه آنها اگر وجود و عدم حمل را در زند و تقیید نصیب آنها عمل نبوده و بپند و ورثه آنها
 حصه ورثه آنها بدین بانی را امانت گذارند و اگر بعد قول نقصانی در حق موالید واقع شود از ورثه آنرا بازستانند
 زوجه بیعت است حامل اگر زوجه بیعت است اکثر یا کمتر تر که است در ثقل زنا نیکه باقیست عدت
 و ارث بیعت و اقرار بیعت مورث شان تمام آن که در ثقل زنا و اگر بیعت اکثر عدت یا کمتر از آن که در ثقل عدت
 و ارث و موقوفش مانده است بعد مردن علق آن بیعت یا بیعتی هر گاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله علق
 احمد انور باشد زوجه بیعت است یا زوجه کسی دیگر از اقربای بیعت است پس اگر حامله زوجه بیعت است و در وقت تمام اکثر عدت
 یعنی بدین سال تر و حنفیه چهار سال زوجه اش در یک سال زنا و امه نیز یا کمتر از اکثر عدت خواندنش مانده است یا تمام آن

همانا نیکه باقر زن هنوز عدت و فوات یا طلاق قضی نشده باشد باینکه لد فرزند میت و وارث میت است و اقربای میت
 اگر بمیزند وارث آنها نیز باشد و اگر خود من بمیرد مورث اقارب میت را دارند و اقربای میت را دارند اگر حامله بچشم
 اکثریت حمل بزا و یا بعد اقرار بانقضای عدت بزا و آن ولد را زنیادارث و مورث احدی از میت اقربا نیست نباید وارث
 بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شش ماه است حامل اگر زن دیگر در شش ماه زاده یا کمتر بمیرد میت
 میرسد بولد و زنده زنده است یعنی اگر حامله و حیثیت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است بر شش ماه یا
 کمتر از آن مولود از وی متولد شد در حیثیت نصیبه میراثش بولد نکو میرسد زیرا که علوقش قبل الموت متعین متحقق باشد و اگر از وی
 شش ماه زاده و بلکه بعد شش ماه زاده آن ولد زنیهاست سیرت نمیشود زیرا که متعین علوقش قبل الموت بالمبدیه نیست و وجودش
 در وقت موت شوهر زن حامله تقدیر نمودن اینها ضروری نیست و در زوجیت ضروری بود تا نسب ولدین ثابت گردد
 پس آنجا نظیر اکثریت کرده خواهد شد و زود آما میارحمی که داخل ورثه است از میت باشد یا از اقربای او اگر از وی شش ماه
 ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد اگر بر اکثریت که بحیال است متولد شود و تورث آن شرط بعد موقوفه و طلی است که تنها
 حمل از آن بواسطی ممکن باشد و اگر چنین طلی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین واطلی خواهد شد اگر اقل ولد برادر
 خط میراث را نخواهد بود اکثرین گر برادر و میرده خط کامل ارث بگیرد و اگر خروجش بود از جانب سر به معتبر سینه است و اکثریت
 و خروجش بود از جانب پایان و اکثرین شمار آنجا پانچایان مدت کل تشخیص سهام تعیین حامله بود و چون از
 شرائط توریت حمل حیات است و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عسله و غیره ظاهر میشود و احتیاج بیان شدت
 گن بحالت موتش هنگام زادن یا تعیین من موت ضروری بود بنا علیه میگوید که اگر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمد
 و مرد نصیبه میراث نخواهد بود و اگر اکثر ولد برادر و میرده نصیبه ارث بگیرد و اعتبار اکثر مختلف است اگر خروج ولد از جانب
 سر باشد برادرانش تمام سینه در شمار اکثر است که اگر در حالت حیات تا تمام سینه برآید بعد از آن میرود وارث خواهد شد
 و اگر خروجش از جانب پا باشد آنجا برادرانش تمام در شمار اکثر است که اگر زنده تا ناف خارج شد پس برادرانش وارث خواهد بود
 و اگر کمتر از این نده برآید بعد از آن میرود وارث نمی شود و زود آما میارحمی اعتبار حیات و مدت بعد وضع حمل و خروج تمام ولد است
 که اگر بعد وضع حیات متحقق نشود وارث خواهد شد و مجرد حرکت را مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت را و
 بنیزه را شرط کرده اند علامت در مسائل حمل بهر هیچ ضابطی نمی باشد حمل را از ذکر کرده شمار و تصحیح مسائل یک
 فرض کن با دیگر ششانی با تصحیح مسائل در نسبت هر دو مسئله بگرد تا چه دوست امی ضرور بود
 اعتقاد و تامل است بیک و تداعل با اکثرین بی شک در میان تن تو افق است اگر ضرب کن فوق یک کل که
 در میان بود همه یک و جمیع در گریز انبساط حاصل ضرب هر یک از این عین تصحیح مسئله شهر
 اکنون قاعده تصحیح مسئله می که حمل در ورثه است بیان میکند و میگوید که علماء را برای تصحیح مسائل حمل ضابطه و قاعده

ست که شایع خبریات باشد و آنچه بعد از تقسیم مسئله خشتی بجنبه ماضی حجبی موجود است بنظر آن که حل از ذکر شده
یک تقسیم نمایند و از یک حل آن وقت که باز دیگر تقسیم شده از پس نگذارند که میان هر دو مسئله که نام نسبت است اگر تامل است یکی
از این هر دو مسئله است که نامند و اگر مدخل است مسئله که اعدادش اکثر باشد اکثر کند و اگر در میان هر دو مسئله توافق است یکی
یکی را مدخل دیگری ضرب کنند و اگر هر دو بتایین بود یکی را در جمیع دیگری بنهند و حاصل ضرب هر یکی درین دو صورت
که توافق و بتایین باشد عین تقسیم مسئله شمارند پس سهامیکه از ذکر است او حصه هر کس است ای پنجون
زن تقسیم که نوشت است و توافق بود فن ضرب نکوت بعد از آن حصه نوشت گیر زن تقسیم حالت یکصد
یا توافق توافق است اگر حاصل ضرب هر دو حال ده هر وارث از نصیب او هر چه کمتر بود ازین هر دو
فضل هر وارثی نگداری مستحق را بوقت بسیار همه باقی پیش ظهور و له ده بوی که جمعی باشد
و بر توافق بعضی از آن مابقی را بر وارثان برسان چون از قاعده تقسیم مسئله فرغ حاصل شد طریقه استخراج
سهام هر دو حالت بیان میکنند که بعد از تقسیم مسئله سهامیکه از مسئله ذکر است حل بجهت هر کس رسیده در کل تقسیم
از تقدیر نوشت حل قرار یافته است ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله بتایین باشد و اگر میان هر دو مسئله توافق
ست در وقت اینجی نوشت ضرب و در نکوت بعد از آن سهامیکه از مسئله نوشت حل هر یکی از نوشته شد و در کل تقسیم حالت یکصد
مسئله بتایین باشد در وقت تقسیم حالت ذکر است اگر این مسئله توافق است ضرب کنند و در حل ضرب هر دو حال ملاحظه کنی بیشتر نماید
پس هر وارثی از هر دو حصه او هر چه کمتر بود بدیند و فضل حصه ثانی زنده هر وارث را نگاه دارند هر که مستحق آن فضل باشد بوقت
وضع حل ظهور و له آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی تر که از حصه حل فضل حصه ورثه بود و بیکه از حل پیدا
شده بدیند اگر آن ولد مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعضی از آن مال است آنقدر بوی رسانیده مابقی را بر وارثان
مستحق آن برسانند و هر قدر فضل که از حصه هر کس موقوف ظهور و له بوده باکس بدیند که شخصی باندیک حق
هم زن حامل و مادر پنج گزید و حل در شماره مرد و نعت از نسبت و چار باید کرد و در بود در شماره زن
صحت از نسبت و نعت و آن پنج و نعت یک ن بیکه دیگر دو صد و شانزده شش و نعت بدی نسبت چار و نعت
حصه کمتر زن حامل هر یک از والدین را برسان سی و دو و کمتر زن حصه شان سی و ده هم و حق دختر
که همین است حصه کمتر یکصد و پانزده که می مانند منقسم بعد وضع گردانند هر گاه از بیان ضابطه تقسیم مسئله حل پخته
آمد مثالی برای توضیح بیان کرد که اگر شخصی دوازده یک دختر و یک زوجه حامله بود و مادر باقی ماند پس اگر حل در شماره
باشد در صورت سبب اجتماع یک مش دو و صد مسئله از نسبت و چهار تقسیم باید کرد و حق زوجه و چار حق هر یک از این
و سی و ده حق دختر و حل لکن نصف الانثی است و اگر حل در شماره انثی بود در صورت با اجتماع یک مش دو و صد مسئله
مسئله نمبره گردید و اصل نسبت و چار و عول بیوی نسبت و نعت باشد حق زوجه و نعت حق این و شانزده

حق بنت و حل است و در میان هر دو سکه توافق ثالث است و ثلث سکه اول هشت و ثلث سکه ثانی نه باشد پس رفت
احد سکه این را و کل دیگر ضرب کرده و دو صد شتازده حاصل ضربین ششمارند و از همین حاصل ضرب سکه تصحیح پذیرد
سهام زوجه را از سکه دویست چون در نه که وفق تصحیح افوشت است ضرب کنند بست و هفت میشود و چهار سهام هر یک از
ابوین را از سکه دویست و وفق تصحیح افوشت ضرب کنند بی شش میشود و همچنین سه سهام زوجه را از سکه افوشت و هشت
که وفق تصحیح دویست است ضرب کنند بست و چهار می شود و چهار سهام کل واحد ابوین را از سکه افوشت و در وفق تصحیح دویست
کنند بی و دو میشود پس بست و چهار که حصه کنیزان حاصل است بوی بدیند و سه سهم از اکثر حصه وی بطلو حل موقوف دارند
و سی و دو که اکثر حصه هر یک از والدین است بهر یکی از آنها برسانند و چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد ولد موقوف دارند
و چون بر نوبت سهام چهار این یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار این اکثر است و اگر سینه باقی از سکه
دویست را بر چهار این و یک بنت تقسیم نمایند حق بر این دو سهم کامل و هشت شص و حط بنت یک سهم و چار شص باشد پس این
حصه و قتر را در نه که وفق تصحیح افوشت است ضرب کرده حاصل ضرب را که سینه و حق و قتر بدیند که حصه کنیز و دختر و
و شتازده چنین سینه است و بعد تقسیم این سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میماند از آن بعد وضع حل تقسیم گردانند و بنوبت با سینه
در سکه اول سکه از بست و چهار است که هر دو تصحیح از یکصد و بست ضرب اصل سکه و پنج که عذر اوس بنت و این شد
چهل از آن با ابوین و پانزده زوجه و سینه و بنت و هفت و باقی چار و وفق و این برای حل نگا دارند متولد شود و اگر دختر
و احده یا نه آمده اکثر جمله ما بقی که موقوف است بدو نصیب نباتات موقوف است بدیقهی بعد تقسیم بر نه موجود و نگا داشت
مال باقی بجهت حل احتمال چند صورت است یکی اگر از حل دختر می رسد یا اکثر از واحد متولد شود و در صورت تمام مال متولد
چون نگا تمام متولد شود و در حصه نباتات متولد و بنت سابقه موقوفه نماید شش بر آنکه در نصیب و در حق نباتات و ثلث است و آن
از سکه افوشت است و نه و دو و چون آنرا در هشت که وفق سکه از که است ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل میشود
و همین قدر در این سکه بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سینه از آن به بنت داد یکصد و پانزده نگا داشته بود پس پنج
سهام حق بنت سابقه را یکصد و پانزده موقوف بچ کرده و سهم یکصد و بست و هشت را بر این نباتات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقه تقسیم همان است که اگر سهام ششبار بر اوس نصیب شود و تقسیم شود و قتر و سینه و بنت سابقه را و در صورت نباتات
کل اوس را و کل تصحیح سکه ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح سکه در هشت و هشت تقسیم نمایند و از آن سینه و سینه
باشد سابقه موجود را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر نباتات بطریقه مذکور تقسیم نمایند و سینه
نگارین که با ایشان شتازده و در حصه نباتات می بایر لکن چون در نوبت سهام ایشان بحول جایز نیست نه نقصان نباتات جائز نیست
و شود از کل گسیه پانزده فوق یک یا یکی بود و تمام پس باقی سه سهم زوجه بر آن بهر ابوین هم چهار چار حق بنت و بقیه کن
که با بکل بر اولاد تقسیم شود اما احتمال دوم نیست که اگر از کل سینه پانزده و آن بهر فوق یک باشد یا یکی تنها بود و در صورت

از باقی موقوف سهم فصل حصه زوج بود برای زوج براندازناست و بنت حصه کامل می شود برای پدر و مادر نیز چهار
چهار سهم از آن باقی برآید یعنی چهار از آن باقی که فصل حصه پدر و چهار فصل حصه مادر است سه پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر
حصه هر یک از اوین شود بعد از آن حق بنت را که سینه بود با بقیه که یک صد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفتاد باشد
بر اولاد لکن در ضعف الانشی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریق مذکور تقسیم نمایند و زو اما سیه بقیه را بشمول حصه بنت که جمیع
شصت و پنج باشد بر اولاد لکن خط الاثنین قسمت کنند و بر و حل میت بطین و و ه حق والدین و هم حق زن و از آنچه پیش
بر تولد بود پس بدین حق دختر موجود و بهر اصل نصف پنج و نو و از آن حصه نصیب بنت شود و با بقیه نه حق عصوبت و آن حصه به
بست اب با و برسان و حالیکه احتمال سوم میکنند که اگر حل میت بطین پو شصت و نه بود که عین تولد موت او ظاهر شد پس
حق والدین که چهار سهم فصل حصه هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فصل حصه است و او با آنرا از مالیکه موقوف بر تولد بود
مستور و کند بعد از آن حق بنت واحد موجود را که نصف است بدین و چون زیاده سهم دختر موجود رسید بهست برای تکمیل
نصف که فرض بنت است از آن سهم موقوفه و پنج لایب بنت میشود و شصت که نصف و صد و شانزده است بنت
برسد و با بقیه نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت است بدین باید رسانید که حصه بهانست و زو و علمای اثناعشریه در
صورت ظهور میت از حل میت سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده با بقیه پنج را بر اوین و بنت بقا
رویه رو نمایند بلکه اگر با حل و ارثی باشد که حل و علی و تیس و تبدیل حق او ندارد تمام حصه اش بوی بدین مثل پدر و زوج
حامله و سپهر که حل و تغییر سدس پدر و روشن وجه و علی نیست و اگر و ارثی گذشته است که در یکی از دو حال ذکر است و انوش حل
محبوب از میراث تواند گردید چنین و ارث را تا زمان تولد چیزی بدین مثل زوج حامله و اخ یا عمت میت که بصورت تولد
ابراخ و عمت از میراث محروم خواهد شد بیا میان موقوف و و ارث کس نمیشود و موقوف و و ارثش نیز کس نخواهد بود و مال
او را نگاه باید داشت و متنی زنده بایدش الحاکم است و اختلافی بر قسم نیست و فوق صیغ یک یا که ده یا بیست و چون از اولاد
او نماند کسی حکم مرگش نموده اند سبی بعضی گویند که دم سیلاد و چون نو و بگذرد کم نه زیاد و حکم مرگ او بود و اولی
علماء است همین فتوی و موقوف و عبارت از شخص غایب است که خبرش منقطع شود و حال حیات و ماتنش معلوم نشد
بحکمش نیست که در احتیاق مال مورث خودش بمنزله میت است و وارث کسی نمی شود و در حق مال خود مثل حیات
که وارث مال او نماند معنی کسی نخواهد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین او زنده باید الحاکم است و زوج اش را نیز
بیت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد او
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن مسلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت
سال زندگانی کرد و مقرر خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میل و موقوف است و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از بیست و یک سال و اولاد یکصد و بیست سال است و سبی از علماء حکم مرگش از وقت نموده اند

و اگر از او
نماند کسی

که از اوقان و اشغال و لسی زنده ماند و چنانچه در کتاب الروایه بعضی محدثین گویند که چون از وقت تولد نو سال بلا نقصان
 و زیادت بگذرد حکم برک مقتود اولی باشد و علمای بر همین قول اخیفتوی داده اند و بنسب امامیه در مدت انتظار مقتود اختلاف یک
 ست از چهار سال و ده سال و نو سال صد سال یکصد و سبت سال لکن اشر و احوط انتظار تا مدت ست که اشغال
 و افرانش زنده نماند **مال مقتود** جمعی الا اعلام ۴۰ داشته وقت اجتهاد امام به یک سال مورتان او حصه او بارای شیخ
 چونکه در پیش نشد حاصره حکم گشتن شرع نصدارده باشد آن در اثنان او بیزید که حکم بزر عمر خورند بودیالی که بزر
 موقوف به ساز بر و ارت کسی مصروف که زیتر و ک و بی مصروف و مال در حین وقت بود یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم
 مقتود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عمد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا این مدت اشغال مقتود زنده نماند
 ماند مالش بر ورشده او تقسیم نماید همین ست مذنب امام شافعی رحمه الله مال مقتود را اگر چه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لکن از
 مال مورتان مقتود قبل نقصانی مدت انتظار مقتود فوت شوند حصه مقتود بدارند و مثل حل هر کسی را که مقتود واجب خواهد بود
 آنکس محرم خواهد گردید خواه بجهت حرم آن بجهت نقصان بورنه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مقتود در مدت انتظار
 حاصره نشد حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردد مال ذاتی مقتود و آن و از اثنان مقتود خواهند برد که وقت حکم گشتن شرع
 بزر خورند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مقتود از ترکه مورثش موقوف بود بر ورشده آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او مال مذکور
 برای مقتود موقوف بود یعنی آن مال را بر ورشده مورثش بدهند بالاتفاق بین افریقین مانند حل که اگر سیت پیدا شود
 که برایش نهاده اند بر ورشده موجوده بدهند **اصل تصحیح مسئله** که در آن چیست مقتود و انقیادش نیان چنانچه مقتود
 بلیزول به تصحیح مسئله محل بعد از امش گرفته از اموات به بار تصحیح کن بحال وفات بنسبت هر دو مسئله بگوید ضرب تصحیح
 شمرده یعنی قاعده تصحیح مسئله که احاد و ورشده آن مقتود باشند چنان ست که او لا مقتود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله محل آمد
 و بعد از آن مقتود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مقتود کنند و نسبت هر دو مسئله را خطه نمایند و ضرب این هر دو
 مسائل با هم تصحیح مسئله اخیر محل شمار یعنی بصورت تامل و داخل کتاب یکی و با کثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
 و فتن یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هر چه هر کس از
 مسئله وفات مقتود رسیده در فوق مسئله حیاتش با کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در فوق مسئله
 وفاتش با کل آن بزنند حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجوده بدهند و باقی را بطور حال مقتود موقوف دارند
 بعد از مالش بمرکه مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین افریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو اخت اعیانیه حاضر
 و یک سال عینی رفته و گذشت بتقدیر حیات مقتود بود و نصف که فرض زوج ست مسئله از و باشد یکوی زوج و یکی خارج فتن از
 ست و چون این یک ریس را بعد از تصحیح نیست ریس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چنانچه زوج و دو
 با یک یک یا قوت دهند و بر فرض حالت مقتود یا جماع نصف باشد بین حق و اوقات مسئله از شش باشد و عمل به هفت تصحیح

اول را بوجه تبیین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب است بهیچ مسئله پروانند برای زوج از مسئله حیات چهار
بود بضرر شش و مسئله وفات است و شش حاصل میشود و بر پیش از مسئله موت سه بود بضرر شش و تصحیح حیات است
و چهار میشود و همین اقل است بوی بدیند و برای هر دو اخت از مسئله حیات دو بود و بعد بضرر شش و مسئله وفات چهارده میشود
و برای آنها از مسئله مات چهار بود و بعد بضرر شش و مسئله حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین است بآنها داده شود باقی
بجده از تصحیح با انتظار منقود و نگا باز ندیس اگر بزندگی منقود پی برند زوج چهارم باقی وی بدیند که است و شش کامل بوی بد
و چهارده باقی ماند و حق منقود دارند و اگر حکم موت منقود لغاذا یا بد زوج را چیزی ندیند بلکه تمام بجده و حقوق هر دو اخت پند
و نزد اما میهم بهر صورت مسئله نزد و و تصحیح از شش است باشد چهار از آن زوج دهند و و حق اخ منقود دارند
و دو و ختین رسانند و بصورت ظهور موت منقود و مسئله منقود بحالت نبودن وانی دیگر ختین ختین ختین رسد بیان مرتده
میرد و کشته گشت و مرتد یا که حق بد احراب نشود کسب اسلام و پیش هر دو دان حق و از آنان اسلام او
مذهب صاحبین است همینز لیکت و امام اعظمین هر چه کسب و حال بد و توت موضع شیت مال است است
شافعی گفت است بیت المال موضع مال کسب هر دو حال هر چه بعد حقوق کسب فنی بالاتفاق خواهد بود بد
مرتد نیست که از اسلام گرد و و بعد ایمان کلمات کفر زبان آورد و حکم مرتد نیست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از اسلام گریخته بدلا بحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم حکم آن بد احراب نماید پس آنچه در حالت اسلام و در حال
روت کسب نموده مال آن هر دو حال حق و ریش مسلم اوست همین است مذهب صاحبین همما الله لیکره نزدیک امام
اعظم دین ابو حنیفه رحمه الله هر چه در حال روت کسب نموده جای وضعیت بیت المال است و هر چه در حال اسلام کسب کرد
لابد حق و ریش مسلمین او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و روت بیت المال است پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد بهر چه از اموال بعد حقوق بد احراب کسب نموده است آنهمه بالاتفاق امام اعظم و صاحبین
و شافعی رحمهم الله فنی یعنی غنیمت مسلمانان باشند و بورت او نمیشد زیرا که مسلم از کافر حربی و ارت می شود و آنچه مرتد است
در هر حال بد و ارت مسلمین بر آن مال یعنی مالیکه زن مرتد مالک نیست و در هر حال امی خواه و در حال اسلام کسب نموده
یا در حال روت حاصل کرده بعد مرش و از آنان مسلمین می آن مال خواهند یافت و زو امام ابو حنیفه و اصحاب وی و وجب
فرق در مرتد و مرتد نیست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد و فبا و زنا و را یک باشد پس مسلم
موتش مستند بر دوت اوست که بجز روت مالک گردیده از نیاست که کسب و حال روتش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله بورت
نمیدارد اگر چه او ای و یون و نه اسن از کسب هر دو حال لازم باشند و مرتد اگر از ارتداد برگرد و حکم قتل او نیست بلکه او را صلوات
تا توبه نماید یا بمیرد پس کسب هر دو حال حق و انکس و باشد و بورت مسلم او رسد و اگر مرتد ملحق بد احراب شود حکم بالش و مال
مرتد یکی است چون از میان معروثیه مرتد و مرتد پراخته آمد پس بیان و ارثیت هر دو پراخته میشود و سرزن و مردگان

بیت المال

شود و مرد و وارث هیچکس نمیکرد و نه مرد و نه وارث به حمله اهل بلد پس توارث میان آن باشد یعنی هر زن و مرد که از اسلام
 گردود و مرد شود و وارث احدی از مورثان خود نباشد و مسلم باشد میارند مثل او و مرد یک صورت که اگر حمله اهل یک بلد
 مرتد شوند پس توارث و میان آن جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد و وارث او باقر بای موجوده او اگر چه مرتد باشند خواهد
 رسید و نزد علمای اثناعشریه می باشد و مرده خواهد نظری باشد یعنی هنگام انعقاد طش احد الا بون او مسلم بودند و خودش بعد باخ از
 اسلام برگشته و خواهم بلی که اهل از لغز و گریخته مذمب اسلام اختیار کند بعد از آن از اسلام برگردد و میراث وی بوزیر مسلم او
 اگر چه بعد القایه باشد خواهد رسید و وارث کافر که اقرب بود نخواهد رسید مثل مذمب اهل سنت و بصورت نقدان و وارث مسلم
 مال از مذمب مختار است امام زمان است چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بین الممال است و از اینجا لازم آمد که مرتد و وارث
 هیچکس نمی تواند مرتدی تواند شد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث سیاه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد و وارث کافر تواند شد
 و مرتد نظری نزد ایشان مجز و ارتداد واجب القتل است و مرتدی بعد اصال تا سه روز یا تا آن زمان که رجوع او بسوی اسلام
 متیقن باشد لکن در اینجا خلاف اهل سنت است زیرا که نزدشان حکم قتل مرتدی که اسلامش تبعی بود نیست و درینوقت زوجه و یتیم
 ارتداد میان فریقین اختلافی نیست بیان اسیر سلبی را اگر گرفته بنده کافران سوی دار حرب بزند تا زمانیکه مسلم
 است اسیر و حکم او عین حکم مسلم گیرد و در کثرت از طریق اسلام با عین مرتد شناس در احکام با از آنجا که اسیر را در یک صورت
 حکم مفقود و جل است لهذا میان احکامش ضرو با قیاس میگوید که اگر مسلم را کافران گرفته سوی دار حرب بزند تا زمانیکه
 اسیر مسلم است حکم او عین حکم مسلم باید رفت که وارث مورثان خود و مورث و از آن خود میشود و اگر اسیر از طریق اسلام بگشت
 و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند با اتفاق فریقین چنانکه گشت اگر از اسلام و کفر نیست خبره هم ز موت و
 حیات نیست از پس اسیر است و چنین هنگام مثل مفقود و در همه احکام با یعنی اگر از اسلام و موت اسیر اطلاعی نیست
 و از موت و حیات او نشانی نیاید نیست و نیت اسیر و همه احکام مثل مفقود است با اتفاق بین فریقین هرگاه اسیر
 حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجین را ترجیح باو گیری نمیرسد تا زمانیکه حالش در میان نشود و اگر ورثه
 این و عوی و ترش نماید و عوی شان بقبول نخواهد شد بلکه دو مسلم عادل بران اداسی شهادت نمایند و آن صورت البته
 قاضی را میرسد که حکم با فراق زوج و تقسیم مال وی ناقض نماید بیان حرقی و غرقی جمعی از اقربا که با هم شان
 از قربت توارث است عیان بهد نفع آنجا عفری شدند و یا جمعی بکلی حرق شدند یا بجمعی از آنها آتشان حدودی که گشتند
 سبق مرگ کس مفهوم به هر قریبی که او بقید حیات به هست و وارث شود ازین اموات به نشود و وارثی کی دیگر به سیرن جاب
 به مذمب اکثر یعنی جمعی از اقربا که با هم قریبی داشته اند که سبب آن قرابت یکدگر و وارث تواند شد آنجا عفری شدند
 که در یک کشتی بودند و آنها را غرق گونیا که منسوب بغرق اند یا جمعی آنها مبتلاسی حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش
 گرفت و آنها را حرق گونید منسوب بحرق یا با افتاد و یقینی یا دیواری بر سرشان هلاک گردیدند و آنها را دی می منسوب به منسوب به هم

بند

بند حرقی و غرقی

و همچنین اگر در سوره گشته شد نیاورد و بای عام مرد با جمله انچنان معدوم شدند که سبقت مرکبی بر دیگری کسی را منقوض گشت
پس حکم این جماعت است که هر کس از اقربای نشان که او بقید حیات است و ارث این اموات خواهد شد و از این جماعت اموات یکی است
و دیگری نباشد و مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابو بکر صدیق رضی الله عنه و توریث اهل یاسه و از عمر فاروق رضی الله عنه و توریث اهل طاعون
جمواس از علی رضی الله عنه و توریث مقتولان جل و ضعیفان و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رضی الله عنه و قانع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابو حنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین است و همین فقه اندطلمای اثنا عشریه در مالکان بحرن و
مالکان جف الاثف که عبارت از موت بلا سبب خارجی است و مالکان با مرض و باید و غیره و لیکن توفیست از علی و
زاین سوره هم شده مروی که هم وارث اند این اموات و در سماعی که دشمنند بذات هر چه با هم رسیده زین میراث نیست
با یکدیگر محل تراث یعنی اگر چه از جناب مرصقوی و این سوره منی الله علیه بانه اتفاق صحابه بکار و موت لکن یک قول دیگر از جناب علی
و عبدالله بن جعفر و منی الله علیه بانه طریقه موصوفه شده که این اموات و متاع و اشیاء خود بالذات ارث یکنه گشته اند که از هر شئی که ملک آن ذاتی بر شخص
اموات است دیگری از این اموات که تراث میانه آنهاست بارت خواهد رسید و آنها آن میراث شود یا با غیره و از احیاء و اموات و انچه از این
یکدیگر در حصه هر یکی از این اموات رسیده آن مال مورد عمل ارث یکنه نخواهد بود و زنده وارث مال ذاتی خویش را از خود جدا نمیکند و اینست
مذهب امامیه در توریث که آنکه بغریق یا به هم میمانند و فقه بمیرند و سبق یا اقتران موت احدی از آنها را در عمل
نباشته و علاقه و ارث از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت موخر و ارث باشد و بصورت ادغان
اقتران موت احدی از جانبین دیگر میگویند و شد و بحالت عدم تراث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی از آنان حیات
و لدست با هم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم زواین فرقه آنست که اولاً اقوی را میراث و اضعف را وارث میکنند و
بعده آن بالعکس می نمایند مثلاً پس و پدر و فقه غرق شدند از ورثه پس غریق زوجه و یک ابن است و همچنین از وراثت پدر
غریق زوجه و یک ابن است و ترک پدر غریق یکصد و سبست و میراث دنیا و ترک پس غریق چهل و میراث دنیا و میراث
بر مذمتب اکثر اشهر ترک هر یکی جدا گانه تقسیم کرده از ترک پس غریق شش و شش و دنیا است و زوجه باقی چهل و دو و پسرین
بدهند و از ترک پدر غرق شده شش که شانزده دنیا است و زوجه و باقی یکصد و دوازده و پسر زنده او و رساننده بنا بر ذل
ثانی که مختار امامیه است اولاً پدر است و پسر و ارث قرار ده شش ترک اش که شانزده دنیا است و زوجه او و دهند
و باقی را میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند چاه و شش و دنیا به هر یکی خواهد رسید بعد از آن پس را میراث و پدر را
وارث فرض کرده سدس ترک اش که میراث دنیا را مال ذاتی او باشد و حصه پدرش رساننده از آن یکی بزوجه و میراث
به پسر زنده پدر غریق رسانند و شش ترک که پس غریق که شش دنیا باشد و زوجه و باقی سی و چهار دنیا به پسر غریق دهند و چاه
و شش دنیا که از ترک پدر غریق میراث پس غریق رسیده شش که میراث دنیا باشد و پسر چهل و نه دنیا به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دنیا و پسر زنده اش شصت و سه دنیا و زوجه و پسر غریق سی و نه دنیا به پسرین میراث دهند و سه

زن وارث تمام ترک باشد و بخت چری زسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده و با برادر غلام مذکور تفرج نموده معامله شد
و اولاً زوجین مرد بعد از آن عبد محقق و گذشت پیش بحالت تولد پس آن پسوارث عبد محقق باشند که ابن الاخی و حصه اوست و زوج
تولد و تفرج زن محقق و لا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام است چیزی نخواهد رسید و نزد امامیه بهر دو صورت ولد الاخی و
ست مسئله که ام صورت است که اگر بشود و زن دیگر پس است بودی از ترک و بهر از دنیا ریافتی و اگر جای پس راخ باعم میست بود
چهار هزار دینار ریافتی الجواب بصورتیکه میت ده دختر گذشت و ترک اش در از ده هزار دینار است و نزد امامیه فرضاً و رواجه
به نقران سداخ و عمر ریافت مسئله که ام صورت است که شخصی چهار زوج گذشت زوجه اولی نصف ترک و نصف شش ترک
و ثانیه رابع مال متروک و نصف شش آن و ثلثه در اربعه هر یک نصف شش یا بنی الجواب در آن صورت که میت خبر زوجهات اربعه
وارثی ندارد و زوجه اولی میت کند و در زوجه ثانیه میت حاله اش باشد و ثالثه و رابعه و پنجمی باوی ندارد پس مسئله از شش زوجه باشد یک
سهم ثالثه و رابعه رسد و در زوجه اولی است یک بزرگیت و ثلث بقاب محمی ابو حنیفه و در زوجه ششم و هفتم و ثانیه یک
بزرگیت و چهار بقرب است محمی ثانیه بالاتفاق فریقین مسئله چگونه مقصود است که شخصی در ترک میتی دعوی کند که زوجه غایبه من اگر زود
است وی این مال وارث باشد من محرم و اگر مرده است من وارث بشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و دو دختر
اعیانیه و یک خواهر اخیانیه و یک برادر عاتی که همان شود هر خواهر اخیانیه اوست که گذشت مسئله از شش یک از آن حق مادر است
و چهار حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت میت خواهر اخیانیه فرضیه و میت بصورت مماثلش نصیب زوجه او بصورت
باشد که برادر عاتی میت است و نزد امامیه در بصورت خبر مادر دیگری را وارث زسد مسئله زنی مرد و سه ابائی هم خود گذشت
که ام صورت یکی از آنها ثلثین بالا افزوده و دیگری ثلث باشد از شش که خواهر یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
که نصف بزرگیت و سدس بصورت گیم و دو باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شود و برادر اعیانی میت را صاحب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پس از آن شخص با مادرین
زن ازدواج نمود و ازین پسری تولد یافت که برادر اخیانی زوجه خود بود و بعد فوت پدر خودش وارث ترک خود شود و برادر
اعیانی خبر را صاحب باشد بالاتفاق مسئله که ام صورت است که میت برادر یا بنت اخیانیه خود و سیل یا مستوا یا لهام باشند
الجواب وقتی که پس شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذشت بهر بعدش چه این انبای شصت و هفت
یا نوره شصت خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیانیه یا نیه است گذشت پس شش زوجه و از باقی اشان هیچ یک شش بهر یک
از انبای سبعة میرسد بالاتفاق مسئله مردی و پسرش در مادرای صورت و لا چگونه با ملنا نصف وارث ترک میتی تواند شد
الجواب صورتش میت که زنی و نکاح ابن الهم خود را آمده و گذشت و همین هم و منش را که زوج میت باشد گذشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت و لازمی و پسرش مال میت را با ملنا نصف وارث تواند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود
برادر زاده خود متفرج کرده و از وی پسری متولد شده و این شخص بعد فوت برادر زاده خود و گذشت پس نصف ترک نفر بیفته

دخترش و نصف باقی بر پسر و دخترش که نبره برادر اوست بصورت یک سید و نوزادامیه جلوه کرد و دختر دیگر می نبرد مسئله
 می کند برادر اعیانی در کدام صورت و ارث سه ربع مال میت و آن در کس متنی یک ربع تر که نوازند ابجواب چون کی اران و و اخوان
 با و دختر هم خود نکاح کند و آن زن بر نصف مالش بر و میت و ربع آن بصورت حق اوست و ربع باقی حق برادر دیگرست بالاتفاق
 مسئله و کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از میراث باشد ابجواب
 در صورتیکه عدهی با حرم نکاح کرده و دختر مرده متولد شدند و بعد از آن با کتبی ترنج نمود و از وی یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد از آن دختر
 از دختران حرمه اش پدر خود را از سواش خرد پس پدرش مرد و در صورت میت حرمه شتر رقیقه ثلث بفرض و ثلث بدو و بخت حرمه
 دیگر و ارث ثلث بفرض است و بخت رقیقه از میراث خطی نخواهد بود و نوزاد اثنا عشریه هر دو دختر حرمه تمام تر که بالاست تر که اقسام خواهند
 نمود و شتر یا شتران و لانداز مسئله شخصی بفرقه دینار و بفرقه تن از زنان و ارثه مختلفه سهام گذار نشسته و گذشت یک دام طریقه برادر
 از آن زنان یک دینار میرسد ابجواب اگر عقیبتش آنست که میت سه صوبه و دو صوبه و چهار اخوات اخیا فیه و هشت اخوات اعیانیه گذار
 در صورتیکه سکه از دو زده و حمل بفرقه دینار و نصف دینار مقرر و سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو صوبه و چهار
 هر چهار اخوات اخیا فیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه است و در صورت اثنا عشریه که عدول را جایز نماند نقصان را با حرمه
 عاید گردانند پس بطریقه نشان ربع مال که چهار دینار و یک ربع باشد بر زوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس و دو صوبه و پنج و دینار و شش
 باخوات اخیا فیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع باخوات اعیانیه ثمانیه مسئله خال اخیانی میت در کدام صورت و ارث گذار
 هم عیالیش واجب باشد ابجواب در صورتیکه برادر علقاتی شخصی از ام المومنین بعد از تنقیح پسری گذار نشسته و گذار پس این شخص هم هم عیال
 و همین ابن الاخیانی است که خال اخیانی است که گذار نشسته بمیر و هم اعیانی از میراث وی محروم خواهد ماند و ترکه اش باطله خال اخیانی که برادر
 زاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد که بعد گذار نشستم ازین جهان انانای حرمه من بنده مال من
 یکی را دو دینار و صد بن بقیه مال و دو مین را چهار دینار و صد بن باقی سی و مین را شش دینار و صد بن باقی و چهار مین را شش
 دینار و صد بن بقیه و پنج مین را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی و نانیز صحاح بلا کسر طبق ارث شش برسد پس انیمه مال چند و دینار است
 ابجواب اینجا نیکو بهر یکی از اینانی حرمه ده دینار میرسد مسئله می تواند شد که یکی هم دیگری باشد و آن دیگر خال میراث خود را ابجواب
 آری اگر پدر شخصی با دختر خود پیش خود نکاح کند و از هر یکی از این باب و این پسری متولد شود و این الاب هم علقاتی این الابن باشد و آن
 این الابن خال اخیانی این الابن مسئله امکان دارد که یک شخص هم هم و هم خال شخصی دیگر باشد و آن دیگر این هم عیال خال
 کسی باشد ابجواب می اگر دو برادر علقاتی باخت اخیا فیه یک دیگر تا ملی نمایند و ازین هر دو یک یک ولد متولد شود و ولد هر یک برادر
 آن برادر دیگر هم علقاتی و خال اخیانی باشد و هر یکی از اولاد این هر دو برادر علقاتی این هم و این خال یک دیگر باشند مسئله
 شخصی این هم و خال دیگری می تواند شد ابجواب البتة و صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر از بی ثقیل کند و برادر
 اصغر با بیله برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین بن فرزند بیله را که از ثمنه برادر اصغر بوجود آمد هم هم خال باشد و هم اب هم

مسئله شخصی اول فزایش نمود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز با آمد کسی را پیش خود بنوشید و پرسید که این بیت زکات
 که شوی بر من است و تو بنده او هستی یا نه صورت اگر ممکن الوقوعست معنیها و توجرا بچوای بنعم با این قی که مروتی خرقه و با بکلی غلام خود آورد
 و ترک ازان بنده حامله گردید و یوم المیلاد قبل وضع حمل بنده مذکور حاجتی رفته بود که پدرش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نداشت
 پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاح حسن فتنه گشت بعد ازان بوضع حمل عدتش منقضی شد و هماندم با دیگر کسی
 نکاح کرد و غلام را بدست بنده من خود فروخت به خرید این مسئله از سایل سفره بارش نیست لکن چون شگفت افزای طایع
 و حیرت اندازی اومان بود و میراث هم تعلق داشت برای شیط خا طهر سمت تحریر یافت **فصل سیوم** چون درین علم ضرورت
 ضرب قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن در و اهل بخامه می سپارم **صل اول** بدانکه ضرب تکرار عدد نیست شمار
 آحاد عدد و بگروان بیش نوع است یکی ضرب آحاد و آحاد و دیگر ضرب آحاد و عقود و عبارت اعشرات و مئیات و الوف و
 سوم ضرب آحاد و مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود و عقود و پنجم ضرب عقود و مرکبات ششم ضرب مرکبات
 و مرکبات برای دریاف قسم اول ازین اقسام تین شکت کافیت

صل اول فصل سیوم در ضرب

								۱
							۲	
						۳		
					۴	۹	۶	۳
				۵	۱۶	۱۲	۸	۳
			۶	۲۵	۲۰	۱۵	۱۰	۵
		۷	۳۶	۳۰	۲۴	۱۸	۱۲	۶
	۸	۴۹	۴۲	۳۵	۲۸	۲۱	۱۴	۷
۹	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶	۸
۱	۸۱	۷۲	۶۳	۵۴	۴۵	۳۶	۲۷	۹

و طریقه ضرب آحاد و عقود و مرکبات بطریق اربعه ضرب آحاد و آحاد است که صورت احوال مضروبین را در آخر

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده و از انتهای بقیه مراتب
مجموعه اول عدد حاصل ضرب را نویسند و بعد از آن دیگر اگر باشد و در مرتبه مراتب باقیه تا قبل صف گذارند شش ^۸ _{۵۶} ^۸
ضرب هفت در هشتاد که بضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبه هفت یک است و مرتبه هشتاد دو و مجموع سه
شد بعد طرح یکی از آن و باقی ماند پیشش را در مرتبه دوم نهم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبه اول صف گذارند شش و شصت شد
و همچنین ^۹ _{۵۴} ^۹ ضرب شصت و نه عدد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع مراتب پنج است
استقلا یک چارمی ماند پس چار را که اول اعداد حاصل ضرب است و در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد از آن نهم و در مرتبه اول و ثانی
و ثالث اعداد گذارند ششم مجموع پنجاه و چهار نیز می شود و طریقه ضرب آحاد و در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات است که اول مرکبات
را و سطری نویسد و آحاد یا عقود را نیز آن مرتبه او نویسد و نیز آن خطی عرضی کشیده او را آحاد یا عقود را در مرتبه اول اعداد مرکب ضرب
کرده حاصل ضرب را اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسد و اگر زاید بر عشره بود آحاد و زیر خط نکاشته برای هر عشره
واحدی محفوظ دارند بعد همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانی مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظ افزوده آنچه حاصل
شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانی نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانی مضروب فیض باشد اعداد محفوظه شش
را در آنجا نویسد و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صف گذارند بعد از آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند شش ضرب شش است
در چهار نیز اوسی و دو بنصورت ^{۱۰} _{۴۰} ^{۱۰} و همچنین ضرب پنجاه و شش و هزار و شصت و هشتاد و پنج بنصورت
^{۱۱} _{۵۵۰} ^{۱۱} و طریق ضرب مرکبات در مرکبات بسیار است که سهل از هر طریقه شبکه است که شکلی مربع کشیده طول آن برابر
احد المضروبین و عرض آن را برابر مضروب آخر بر دیات صفا تقسیم سازند و هر مربع صغیر را بخدا موثر و دوشکست کنند بعد از آن
را بالای مربعات فوقانی به لحاظ مراتب نویسد و مضروب آخر بطرف چپ نگارند بطریقه یک عشرت بالایی آحاد و بیات بالایی
عشرت و الوف بالایی سیات باشند پس صورت هر یکی از مضروب را در مضروب فیض یک کرده از حاصل ضرب در مربعی
که مقابل هر دو است آحاد و ثلث زیرین و عشرت و ثلث بالایی نویسد و در مرتبه که صفا باشد مربعات مقابل او را خالی گذارند و بعد
تمام شدن عمل جمع اعداد نماید هر چه دوشکست زیرین مربع تحتانی جانب چپین است و الا آنرا نویسد بعد از آن یک مایه سطر مورب
بالایش واقع است جمع کرده بطریقه جمع نگارند که اگر عشر حاصل شود و مضروبهایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل
نمود آحاد و در آن مرتبه گذارند برای هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا بعد محفوظ نویسد
اگر باشد و نه صف گذارند و صورت شبکه نیست

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۸	۱۵	۲۲	۲۹	۳۶	۴۳	۵۰	۵۷
۲	۱۶	۳۲	۴۸	۶۴	۸۰	۹۶	۱۱۲	۱۲۸
۳	۲۴	۴۸	۷۲	۹۶	۱۲۰	۱۴۴	۱۶۸	۱۹۲
۴	۳۲	۶۴	۹۶	۱۲۸	۱۶۰	۱۹۲	۲۲۴	۲۵۶
۵	۴۰	۸۰	۱۲۰	۱۶۰	۲۰۰	۲۴۰	۲۸۰	۳۲۰
۶	۴۸	۹۶	۱۴۴	۱۹۲	۲۴۰	۲۸۸	۳۳۶	۳۸۴
۷	۵۶	۱۱۲	۱۶۸	۲۲۴	۲۸۰	۳۳۶	۳۹۲	۴۴۸
۸	۶۴	۱۲۸	۱۹۲	۲۵۶	۳۲۰	۳۸۴	۴۴۸	۵۱۲
۹	۷۲	۱۴۴	۲۱۶	۲۸۸	۳۶۰	۴۳۲	۵۰۴	۵۷۶

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی - تهران

و فی تاریخ اتمامه من الاوقات بافاضة قرینتی لجماعة متالك لبيت قطعه
 استند از کتاب و نسخ و فراع
 نام تاریخی این شرح لطیف
 و الله دلائل فی العرف الحق الطب علام علی المقارن لهذا الجمع والت کیف خاص فی
 فکی تاریخ الفراع عنه ذهبت الشریف فجاء ما هو مطبوع الطباع ومقبول
 سیما التمدایح والتوصیف قطعه

شرح مجمل نسخه و کتب	شربت چوب خوشن
از سر اسباط تاریخش	کفت قلمم فالین الیوسف

خاتمه

ریخته ملک گوهرین ملک سر کرده و فوجیان مان مجذوب لیجان دوران سر که نازک خیالی به شمع بایش مع لونی

معامه کران من فزادان متکلی را سزاوارست که بمضمون آیه کرمست مشحون و لکن مثل خط الانشین صیب خود را نشان
 فرمود و نعت قدسی اساسی غیر ری را لائق است که طای است خدیش را بمودای حدیث شریف تعلی الفیر
 و طبع با الناس فانه لفت العلم هدایت نمود اما بعد درین زمان فرخی توانان کتاب را
 اقباب قنای ای شیره معروف به شرح خط الفرائض محتوی مسائل و فوائدها
 اعل سنت و جماعت و اناسیه اثنا عشریه از تصانیف فاضل کامل و عالم باذل سلطان الحقایق
 جامع مقبول و مستقول حاوی فروع و اصول مستغنی عن الاوصاف و الما یو لوی محمد یوسف علی
 اتم فیضه که علت غائی تائید تصنیف شریف بنندگان جناب مستطاب فضائل و مکارم تنساب در عظیم فرامغرای حید
 و سوره کبیر اوزنک آری فزنده بنیاد مختار ملک شجاع الدوله بنیرتو البعلی خان صاحب بهادر
 سلاما رتجک دام اقباله است در مطبع آفاق مرجع علی باب و الاخطاب معنی فهم نازک خیال شرفیوس حدیث
 دولت گوهر شهباز بر شرفوت السیر ذی توقیر رئیس باکرم منشئی نول کشور صاحب حمید شیم حیا احتشام بود
 در پیرایه الطباع در کربشید کی کتاب مستطاب و در تالیفیم نفع بخش و فیض رسان با و از نهایت شهرت کا شمس شرافتیه الهام
 و در خشان بوده ثواب جزیل و اجر جلیل و در خصال فرخنده قال نیکان جناب مع الاقباب

مُؤْمِنِينَ قَالُوا لَكَ كَانَ مُتَعَبٌ مَشْكُورًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذُنُوبَنَا قَامِعٌ مُؤْمِنِينَ
وَأَشْكُرُهُ عَمَّا رَزَقْنَا وَكَفِّرْ لَنَا مَنَاسِينَنَا وَطَهِّرْنَا وَأَقْرِضْ عَمَّا جَاءَنَا وَأَشْكُرْ
عَمَّا هَاتَا وَأَذْرِ ذِيكَ لَنَا وَكُلِّ بِكَ مُجِيبًا قَرِيبًا عَلِيمًا خَبِيرًا جَدِيدًا
بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَتِلْكَ
بِهِ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ الْفِتْنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ
أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا ضَلَالَكَ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ
مَا شَهِدْنَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدْنَا أَنَّ
مُسْتَقِيمًا مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَرَحْمَتِهِ وَسَلَّمَ بِسْمِ اللَّهِ تَسْلِيمًا لِنُذِيرَ النَّاسَ
أَقْبَابَهُمْ وَأَنْ أَوْصِيَهُمْ تَتَّقُوا اللَّهَ فِي الْمَوَاطِنِ عَلَى إِذْنِ اللَّهِ
الْأَخِيرُ كَلَامُ اللَّهِ وَأَحْسَنُ الْهَدْيِ هَدْيُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَالسَّلَامُ أَشْرَأُ مِنْهُ لِمَنْ رَحِمَهُ تَائِبًا وَكُلُّ بَدْعٍ خِلَافُ اللَّهِ
وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَضِيَ
وَمَنْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ عَصَى رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
يَا ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سُبُّهُ نَابِلٌ أَيْمَانٌ وَلَا يُجْعَلُ فِي قُلُوبِنَا
غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أُمَّتَكَ رِجَالٌ خِشَعٌ اللَّهُمَّ ارْحَمْنَاهُ
سَمَائِيَّتُكَ وَخَوَافِكَ عَلَى تَابِعِيكَ سَامِعًا وَابْتِغَاءً لِمَا يَرْضَى
وَلَا تُضَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُ بِإِحْسَانٍ حَتَّى مَاتَ عَلَى الْخُلُقِ
الْأَشَدِّ مِنَ الْمُهْدِيَّتَيْنِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ صَاحِبِ السُّوْلِ
اللَّهُ فِي الْأَعْيَانِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعُمَرُ الْفَارُوقِ قَامِعِ
أَسَاسِ الْكُفَرِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعُثْمَانُ ذِي النُّوْرِينِ
كَامِلِ الْحَيَاءِ وَالْوَقَارِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَلِيٌّ الْأَمِيرُ النَّصِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَعَلَى سُنَّتِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
مَا مَنَعَنَا أَنْ نَعْبُدَ الْحَبِيبَ قَائِمِي عَبْدَ اللَّهِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمَا وَنَعْبُدَ سَيِّدَةَ النَّسَاءِ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَآخِرُ صَلَواتِهِ
عَلَيْهِمَا وَعَلَى عَمَلِهِ الْمَكْرَمِ مَعَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ
مِنْهُ وَأَبْنِ الْقَطْلِ النَّاسِ أَوْلَانَا حَرْبُ اللَّهِ
بِاللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اللَّهُمَّ يَا مُسْلِمٍ
الْمُشْكَاتِ الْقَادِرِ اللَّهُمَّ وَفَعَلْنَا مَا جُهِدْنَا وَمَقَرَّاهُ
وَأَعْلَى آخِرَتِهِ وَآخِرَتَانِ اللَّهُمَّ اللَّهُمَّ أَنْصِرْنَا
نَصْرَ دِينِكَ صَلِّ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلِّمْ وَاعْبُدْنَا
مِنْهُمْ يَا حَكِيمٌ هَذَا دِينُكَ يَا مُحَمَّدُ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالِهِ وَسَلِّمْ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنْهُمْ تَبَارَكَ اللَّهُ حَمْدُ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بِالْعَدْلِ وَالْإِسْلَامِ قَائِمٌ دِينُ الْقُرْآنِ
وَتَبَارَكَ عَيْنُ الْيَقِينِ وَالْمُتَكَبِّرِ وَالْمُتَعَالِ وَالْمُتَعَلِّمِ
تَلْكَ تَكْوِينُ وَتَكْوِينُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ تَكْوِينُ
وَأَدْنَى عِبَادِكُمْ وَأَقْبَرِ اللَّهِ تَعَالَى
لِي وَآخِرُ قَوْلِي

[Handwritten signature]

[Handwritten signature]

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

